کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مجموعه: مجالس وبیان الحق
مؤلف فخر الاسلام
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۸۲
شماره ثبت کتاب ۲۱۰۰۳۷

۱۸۸۷۲
۲۱۰۰۳۷

خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۸۸۷۲

المجلس الاول

بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم [illegible]

[illegible] در مباحث ادلهٔ عقلیه ذکر کرده اند که تکلیف لطف است [illegible]

[illegible]

والزدو العصمت درتی عمرحتی مثل ازبلی و ملکی و در عدم جواز شرک متفق از سیم اینکه با بر خلیفه
ما یکتای مردم را ابد الزحال میبرم پدرم صاحب مکنت نبود بجهت عدم میل من کو لت مرد را از می
پنهان کرده اکنون بکو در کجا است ابو بکر فکر ای کرد کفت لا یعلم الغیب الا هو کفت او را زود از مسجد
بیرون کرد و کریه میکرد و برفت در این اثنا سلمان باو رسید او را برد بخدمت مولانا منقبان امیرالمؤمنین
علیه صلوات الله الملک المنان انحضرت او را فرستاد و در وادی یمن فرتیب صد هزار روغ و بر به رخصه را شکل
دیدکه بصدا در آمد کفت خوش بحال تو که امام حضر را پیدا کردی و لی من بضلالت مردم و انکه مرا بتو
نمود میدانم الت در کجا است برد ثلث او را بخدمت انحضرت بیده و ما بقی را خود صرف کن حال یکی از
تکلیفات اینکه خداوند رحیم بجهت بنده مقرر فرموده صوم است اکرچه منافع انها بنده و صدقه به بیند
دکرسنکی بخرد بلکه مقتضای حکمت چنانچه اگر پدر پسری کچل باشد پیر و حمام بدهد کرچه یک بار تیغ
صدری از خونهای فاسد را کم کن الحجنین پدر رش بمکتب بجهت ادب تعلم کرده چوبش میزنند نه اینست
که دشمنی پسرش باشد پس عرض انی فنه مخلوقات پیغمبر با سرافیل کفت خدا هیچ بفارسی تکلم کرده
عرض کرد یا رسول الله بعد از خلقت خلق عرض کردیم اولاد آدم نافرمانی میکنند پس افلیق کردی فرمود
چکنم با این همه خلاف جز اینکه بیامرزم عرض فرزندانها شبهه کرده امر با اهل اسلام که حکمت مقتضی حرام
بدبلیکم علی الاسلام ذکر کرده امر با بر حضرت باشد که هفده ساعت روزه نکیرند مثلا بحبشه در ایام معتدل
روزه بکیرند و جواب او اینست که چون ایشاه ماه رحمت است و نزول رحمت بیشتر به بندکان میشود و فاتحه
کتب نزول شده ایشاه الله و جناب با رحمت است یکی نزول قران در ایشاه الله بسم الله الرحمن الرحیم انا انزلناه
فی لیلة القدر یکی کلام منا طق که ولادت حضرت امیرالمؤمنین هم باشد حضرت دراز خطبه که در آخر
شعبان فرمود اند ذکر نموده در معلکرده ولادت ما اهل بیت را در شب قدر برو نظیر و چیز برده
شب قضاوت شهید ثانی منبر به ابا بعث الا ... الهم رعونی اول
حاجی کرم حجاهد فی سبیل الله سیم مریض چهارم شخصی روزه دارد و رو وقت افطار برها

بکوا هندور واسطه واهلی است که علی در غزوات و ادعیه روزه الرجال کرده از شب معراج خطاب
رسید با احمد فردا یکی از حالات بنده کان من در پنج وقت است اول کرسنه ۲ تشنه ۳ دل شکسته ۴ اشک
جاری ۵ سر بسجده اینجا تن ضعیف و دل خسته مجوز پس اینها بجه حکمت کرسکی و تشنکی و دل شکستکی
حیی از انواع مرادات و زیادتی عطش و روزه و اشتی پس اینها حکمت جعل صوم و امر بروزه در ماه مبارک
پس صوم تراینست که خوش فی نفعات فرتیب بیاورد بلکه بواسطه اینها مروحین این اوصاف و
حقه کرانند تشنکی در روز پنجاه هزار سال که عرض اب حوض باید خورد و شب که سحر میخورد بجهت اینکه تشنکی
تو کی تو تشنه فردا است اما امروز تو تشنه نکنی اید از قیامت چیزی میشنوی یا انکه لب تشنه هلو کرسنها
که میتذ کر عطش ابو عبدالله بیفتد بعد لتنبیر از پهلوی شاه و جوی احسینی باب رحمتان الهی است
پس میکوییم بهتر این چیزها در این شبها و روزها و سحرها زیارت انحضرت است اختصاص میکرم بداد
هر جا که فانع شوی کشت وقت است پس ها حضنیع بکو السلام علیک یا ابا عبدالله اکر زیارت مطلقه
است غار شرط الحال است و اگر عاشورا است شرط صحت استهداء التی به انحضرت با تشنکی عمر این جهاد ولنا
میبینی الله زبازتک برید با این حالات و قبوری کربلای ببینی اطفال انحضرت با لبهای خشکیده
و یاد بیاور از قبیله ابو الفضل ... کنه حضرت از نهش بلند و ابا کرد سکینه جان تو یک
ملک خشکیده آورد مرحمایی سزاوار است کسی عمل نمونه داشته باشد و این قدر
تشنه باشد

المجلس بسم الله الرحمن الرحیم الثانی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام الخ ذکر
شد جمل لطایف بر حضرت حق لازم و واجب لزوم عدم علم بمصالح اشیاء و مفاسد ان فان الله
من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا بنده کان جاهلند نمیدانند مفسده غیبت و زنا و لواط و لهو
و عالم بحقایق میداند خوالقرنین با ملکی ما ذی بعد ازاد خواهش طول عمر را بجهت تفکر در اثار و عبادت
ملک کفت از برای عذا چشمه هست در زمین مسمی بحیوة اکر کسی بنوشد همیشه در دنیا خواهد بود
مقام تفحص در آمد از جمله حیوانات که طولانی است عمر انها ماهی دیده است دوازده هزار ماهیان انتخاب
کرد و دوازده هزار نفر از دانایان و بزرگان لشکر را کفت اکر تا دوازده سال من برکشتم فبها
و الا هر کرا خواهید بر خود سلطان کنید بجا سعید و شصت ماه بلا میان زادا و جکلها و بزرکان
که هر چشمه را رسید ذبکی می بینند اندا اکر رنانه و رفت الجیران است و هر کدام آن دانه داد بینند از و اکر
خضر عقب دانه برود خضر رسید با هر نقاه داخت زنده شد و از نزد انداخت کرا اسکندر برا نرات بیابد
پیدا نکر دیسی خضر خوش حوز رود غسل کرد بعد اسکندر آمد هرچه کشت با خضر پیدا نشد تقدیر خدا چنین
است و ذوالقرنین بعد از نا امیدی هر جه میکشت بقصری رسید مجابت بزرکی و دا دید دار یک رخ
مسافت داشت و بر سر دیوار یکی دیدا انسنه و حیوانات بشیمه به یر ستوک معلق باد است ذو القرنین
تر سید نا کاه مرغ بصدا آمد کفت ای اسکندر کی آمدی تفحص اکفت مرغ کفت بس نبود اکه
خدا بتو داده برلا از دی زمینی که باز هم آمدی در اینجا کفت الام و لیکن برادر رسیدم مرغ کفت
چند سؤال از تو دارم میپرسم اول آیا بنا کج و آجر زیاد شده استاسکندر کفت بلی مرغ بزرک
شد ثلث قصر کر چهار هزار زراع باشد کرفت اسکندر ... مرغ کفت ... جواب بکو
آیا شهادت ناحق در میان مردم زیاد شده کفت بلی مرغ بزرک شد ثلث دیکر قصر را کرفت ترسید
مرغ کفت ... جواب بده آیا الات لهو و لعب دف و طنبور در میان مردم زیاد شده است کفت
بلی مرغ بزرک شد تمام قصر را کرفت اسکندر مضطرب شد مرغ کفت ... جواب بکو آیا کو اهل لا اله الا الله

در میان مردم شیوع دارد کفت بلی یک ثلث کوچک شد کفت مردم نماز میکنند کفت بلی یک ثلث دیکر
کوچک شد پرسید مردم غسل جنابت میکنند کفت بلی بصورت اول شد پس اشیا ثلاثه مهلک مردمند در
زمان خلافت ابابکر مردی کاویرا در طویله کرد محکم ببست باز شد آمد نزد الاغ غیر کاو الاغرا کشت الاغ بکو
بواسطه احضار صاحب الاغ نزد ابوبکر آمد مطلب بابو کفتند از او حکم خواستند ابابکر فکر کرد کفت
من حاجزم حکمی از پیغمبر در این باب ... بروید از فاروق اعظم سؤال کنید رجوع بعمر کردند
عمر کفت البهیمة جبت جنایة لا یبالی علیها اینست که ... حاجز است هیچ طریق نه ...
امیر علم ... انحضرت عرض کردند فرمود اکر صاحب کاو ... صاحب کاو بیاورد ...
بدرایند زیرا که اخبار ... الله اعلم حیث یجعل رسالته ...
لا بد باید بیند نفس کامل تام باشد که عالم از مصالح و مفاسد اشیاء باشد پس جعل احکام ...
چنانچه ظاهر است و باید ... کالبهائم باشد ...
کسیکه ... و هریک به ... چنانچه در زمان خلافت عمر ... شد و متوسل ...
کرفت از او پسری متولد شد ... فقیر زن ... شد ... امد نزد عمر ...
شاه طلب کرد عاجز شد ... حضرت امیر عرض کرد ... حکایت ...
پس ائمه اکرچه ... تحقیق لیکن ... علی که غیر
از ظاهر ... ده نفر با هم متفق شدند که فردا شهادت دهند در حق علی و
بنا حق و اعتراف ... صبح یکی نزد پیغمبر آمد و کفت فلان شتر که در ید فلان است مال من است
و این نه نفر دیکر شهادت دادند پس حضرت ... ام آورده نزد که ... واقع شد ... لعن
شد فرمود نزد ... کفت ... دارد حال که شهادت ... شد کردم
شده بروم کرنه ... حضرت فرمود ... است که ...

سه چیز هیچ فرق نمیزند اول استغفار که هیچ گناه است ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

المجلس الثالث بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

هر چه در کتب الهامیست در قرآن و هر چه در قرآن است در بسم الله است ... [illegible]

صفت دنیوی و اخروی را ... هر چه در بسم الله است در باء و هر چه در باء است در نقطه اوست

و حضرت امیر مؤمنان فرمود منم نقطه باء بسم الله ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

المجلس الثالث

مرتبه سیم از صوم آنستکه علاوه بر آنچه که ذکر شد نفس خود را از صفات رذیله بازدارد و مثل حسد و بخل و غیبت و مرتبه چهارم اینکه از غیر خدا اورا باز دارد و معنی الصوم [illegible] [illegible] از صوم است حکایت [illegible] کرده‌اند که بر حضرت رسول صلعم و اصحاب آن در روز عید فطر [illegible] [illegible] بزرگ [illegible] تشبیه [illegible] [illegible] اطفال را [illegible]

[illegible] اطفال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] تنها در حضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] بر زمین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

المجلس الرابع

المجلس بسم الله الرحمن الرحیم الرابع

قال شهر رمضان [illegible] از جمله تفضلات خدا [illegible] است آنستکه بواسطه افضلیت پیغمبر صلعم افضل [illegible] [illegible] است کرامت فرموده مراد با فضلیت [illegible] [illegible] [illegible] افضل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] افضل [illegible] کتاب [illegible] [illegible] [illegible] القلوب است که شیطان سه یا چهار یا پنج صیحه زد اول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وقتیکه با آدم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چهارم وقتیکه آیه [illegible] نازل شد صیحه زد [illegible] جمع شدند گفتند [illegible] [illegible] [illegible] آیه توبه نازل شده [illegible] مردم [illegible] [illegible] معصیت کنند خدا [illegible] [illegible] [illegible] استغفار [illegible] [illegible] [illegible] معصیت [illegible]

نافرمانی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

رب وفقنی المجلس الرابع

کرباد جود [illegible] که دارای چهار صفت هستند اطاب الکلام ۲ صلی فی اللیل والناس نیام ۳ اطعم الطعام ۴ صام عمره

[illegible] [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الخ

سابقین

المجلس الرابع

سابقین دارای نبوت خاصه بودند با تفاوت که پنج نفر از آنها آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی مبعوث بر جن و انس بودند و نبوت [illegible] [illegible] تا زمان بعثت پیغمبر دیگر بخلاف خاتم النبیین که نبوتش عام [illegible] موجودات حتی انبیا و ممتد الی یوم القیامة و ائمه [illegible] دارای ولایت عامه بودند از این جهت افضل از انبیای سلف بودند و نسبت ائمه با انبیای سابق مثل نسبت وزیر اعظم سلطان است و حاکم بلاد که [illegible] امور مملکت از عزل و نصب [illegible] [illegible] در دست [illegible] وزیر است [illegible] [illegible] وزیر اعظم اجل از حاکم [illegible] است زیرا که عزل الحاکم [illegible] یا رسول الله [illegible] [illegible] [illegible] طفل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اطفال ابی عبد الله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

المجلس بسم الله الرحمن الرحیم الخامس

والعصر ان الانسان لفی خسر خداوند کریم در آیهٔ مبارکه قسم میخورد بعصر و مراد [illegible]
است که [illegible] خداوند در مقاماتی بجهت اثبات امر است زیرا که [illegible] و بجا است
صدق خداوند بلکه بجهت شرافت و عظم آن شیئی است مثل قوله واللیل [illegible] خداوند [illegible]
و [illegible] بدون قسم [illegible] خداوند در قرآن [illegible] بدون قسم [illegible] اگر عالم [illegible] لازم
میباید [illegible] خدا [illegible] خداوند در قرآن [illegible] بنده [illegible]
خدا [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] قوله [illegible] الذی [illegible]
ورقی از اوراق قرآن که [illegible] کرده باشد اگر دروغ گفته باشد لازم میاید [illegible] صفات [illegible]
از خدا [illegible] است [illegible] قسم [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] اگر کسی خدا را قبول داشته باشد [illegible] قسم قبول دارد پس قسم برای اظهار شرافت [illegible]
[illegible] مثل اینکه مطلب بزرگ را [illegible] چنانکه [illegible] قسم [illegible]
کلمه مبارکه عصر را چند تفسیر کرده اند یکی از آنها اینست [illegible] عصر [illegible]
[illegible] اینکه [illegible]
[illegible] هیچ کاری خوب [illegible] و هر چه [illegible] هر کاری [illegible] زیرا که [illegible] خلق [illegible]
[illegible] از دنیا رفت [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] بعد از حضرت مجتبی [illegible] امام حسین [illegible]
حسین [illegible] امیرالمؤمنین و فاطمه [illegible] حسن [illegible] پس [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] شهید شد [illegible] همه شهید شدند [illegible] مطلب [illegible]
عاشورا [illegible] شهادت [illegible] برادرم [illegible]
از دنیا رفتند [illegible] از دنیا رفت [illegible] برادر [illegible] مادرم [illegible]
از دنیا رفت [illegible] برادرم [illegible] از دنیا رفت [illegible] شهادت [illegible]

المجلس الخامس

[illegible] اشاره [illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] قابیل [illegible] هابیل [illegible] قابیل [illegible] اللهی
شیطان [illegible] خدا [illegible]
قسم [illegible] بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که مرا از این بلیه نجات ده خطاب [illegible]
[illegible] خطاب [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] هابیل [illegible] مرا از این بلیه نجات ده [illegible]
[illegible] فادعوه بها [illegible] قسم [illegible]
[illegible] تفسیر دوم اینکه مراد از عصر [illegible] حافظوا
علی الصلوات والصلوة الوسطی [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] آنحضرت [illegible]
عصر چهارم [illegible] حضرت قائم آل محمد [illegible] یملأ الله الارض قسطاً
وعدلاً کما ملئت ظلماً وجوراً [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
روزی [illegible] آنحضرت [illegible]
که امام [illegible] ابی عبدالله [illegible]
[illegible] و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم [illegible]
[illegible] چنانکه
[illegible] الحسین بن علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] الا الذین امنوا و عملوا
الصالحات [illegible] اسلام [illegible] ایمان [illegible] اسلام [illegible] چنانچه اسلام
[illegible] ایمان [illegible]

بس [illegible]
تفسیر [illegible]

المجلس الخامس

[illegible]

[illegible] حکایت [illegible] حضرت ابی عبدالله [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible] تمام [illegible]

المجلس السادس

بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس
واحدة خداوند [illegible] نصیحت [illegible] آدم [illegible]
[illegible] خلق کرده [illegible]
[illegible] خاکی [illegible] مختلف [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
است [illegible] خداوند [illegible] کنند که اگر
[illegible] نظر [illegible]
[illegible] نظر [illegible] زیرا که [illegible]
[illegible] نهایت
[illegible]
[illegible] غسل [illegible] علل الشرایع [illegible] سؤال میکنند [illegible]
[illegible]
[illegible] غسل [illegible]
[illegible] غسل [illegible]
[illegible] آدم را
[illegible] حوا را خلق [illegible]
[illegible]
[illegible] طینت آدم خلق شد اینکه [illegible]
ابراهیم خلیل [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible]

کسی [illegible] شخص از [illegible] سؤال کردند [illegible]

[illegible] اهل بیت رسول [illegible]

[illegible] ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون [illegible]

[illegible]

[illegible]

المجلس السابع بسم الله الرحمن الرحیم

قال تعالی وتزودوا فان خیر الزاد التقوی واتقون یا اولی الالباب [illegible]

[illegible] کل نفس ذائقة الموت [illegible] کل شیء هالک الا وجهه [illegible]

[illegible]

وجهت [illegible]

[illegible]

المجلس السابع

[illegible]

المجلس السابع

[illegible]

المجلس السابع

[illegible]

المجلس بسم الله الرحمن الرحیم الثامن

[illegible]

[illegible]

احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اسأتم فلها براین دقیقه عقل عاقلان است که از برای راه کرم انبیا و صلحا و اکرده را از تحصیل ... بر کرد امیر المؤمنین ... فرمود که اکر قیامت دروغ باشد ... فائده باشد و اکر صدق باشد بد ابا و اله ... د ع ... الی ... اکر قیامت حق باشد ... اکر باشد اهل صلاح رستکار و اهل فساد هلاک ... بعد مردن ... دوم اکر فکر میکنیم ... سه چیز است اول رحمت خدا ... باید غالب باشد ... زیاده ان غضب است سبقت رحمتی غضبی بهشت هشت و جهنم هفت در من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها در معصیت مهلت ساعت ...

مهلت در دعای کمات و بکلمتک التی سبقت ... آدم ... رحمة ... آدم ساخته شد چهل سال در مقابل ... افتاده بود ... روح ... شیطان ... بیرون ... بعد از انکه روح دمیده شد ... تمام بدن او ... بر خیزد ... عطسه کرد ... یر حمک الله ... مراد ... حکایت ... فارسی کفتن ... قابلیت محل شرط است ... تقوی ... اتقل و اولی احتنا ... واتیان ... سبب ترک ... اتفاق ... تقوی نفس است شرط است ... بخل حسد و کینه و سایر صفات رذیله ... اینکه ... اند ... صفات ... اکر ... اف ... حضرت موسی ... هفتاد هزار بنی اسرائیل ... رحمتی ... خدا ... بنی اسرائیل ... الله ... رحمت ... اینکه

[illegible]

نا ... که باعث ... باشد ... زیرا که مفضی ... احکام است بخلق ... امراض ... مردم ... حضرت عیسی سوال کرد از شیطان ... را ... جحیم ... بجنبل بخل در جهنم ... بخل ... رحمت باشد و سخاوت در بهشت ... این صفت ... جهنم ... برای او ... تحصیل کنند ... مکیدن ... الم ...

بجنبش ... بعضی موارد

بسم الله الرحمن الرحیم و تزودوا فان ... خداوند در این آیه شریفه ... سفر ... دار ... الاولیاء ... اینکه ... مسافر ... سفر ... دراز ... این سفر طویل ... برزخ است بیست هزار سال ... پنجاه هزار سال قیامت و بعد از حساب ... مرک و فنا ... سفر طویل ... از خواب غفلت بیدار ... مرک ... بیرون ... رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کلا انها کلمة هو قائلها ... سه چیز است اول رحمت ... امیدوار ... رحمت حق ... قیامت ... حساب ... جهنم ... وقت ... جهنم ... حق ... الله ... معصیت ... حکایت ... قتل نفس ... توبه ... قبول ... کفار ... اسلام ... الله قبض روح او ... ملائکه ... اسلام ... قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا ... آیه شریفه ... الذنوب ... انه هو الغفور الرحیم ... از رحمت خدا ... معصیت ... امیر المؤمنین ... حکیم ...

سخت تر

سخت تر ... سنگین ... آب ... طلب ... بیرون ... آیه شریفه انما یتقبل الله من المتقین ... قبول ... کفر است ... اعمال است ... رحمت ... ابو جهل ... بیرون ... ابو جهل سنگ ... دست ... آب ... آب دادن ... آب میکند ... عبادت ... بلکه ... اکر ... معصیت ... عصمت ... معصیت ... مثل سلمان ... بلکه عصمت ... معصیت ... ظلم قبیح است ... شرط است ...

پس چگونه است خدا و تو از برای عبادت و شیطان اعتقاد مر ارسال عبادت کنی و بعد از آنکه شدن امر کرد الله فرقه از او عبادت انجیکی را ضایع کلیمه از عبادت که بدست فرمود که نابدم قال انظرنی الی یوم یبعثون قال انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم که ظاهر است آن مهر باشد در آن وقت که بدست امیر المؤمنین کشته میشود عرض کرد که برای بتر عطا کن فرمود که ما عطا کنم عرض کرد در اهم بنی آدم راه داشته باشم فرمود دادم الا در عقل و قلب بنی آدم که اگر در عقل راه داشته باشد دیوانه میکند اگر در قلب راه پیدا میکرد اگر در بدن راه پیدا میکرد او را مبتلا بناخوشی شهوات میکرد سیم هر او لادی که بنی آدم میدهی بمن عطا کن فرمود در کمال ذکر شما هر روزی هزار نفر آن متولد میشود و هر هزار نفر شیطان بر هریک نفر انسان هر نفر شیطان موکل میکنند از کوچکی تا بزرگی برای وزنان بزرگی چهارم بی آنها را ببینیم آنها ما را نبینند حضرت آدم از هوا و خواهشهای شیطان بجزیند عرض کرد اللهم شیطان را بر اولادم مسلط کردی آنها ضعیفند چه کنند خطاب رسید اگر عزم بر ثواب کنند در نامه اعمال ایشان نوشته و اگر عزم گناه کنند چیزی نوشته نمیشود مثل است مع نیة المؤمن خیر من عمله زیرا که از برای عمل شرایطی است و نیت شرطی ندارد آدم عرض کرد که است فرمود عمل نیکی را یکی راده مینویسم و عمل بد را تا هفت ساعت مهلت میدهم اگر توبه نکرد یک گناه ثبت میشود در علل الشرایع شب معراج پیغمبر از مقام قرب مراجعت کرد حضرت موسی در راه آنجناب سؤال کرد خدا از چه چیز بامت تو واجب کرد فرمود هر روزی پنجاه نماز عرض کرد امت تو ضعیفند برگرد و خواهش کن کم کنند رفت مراجعت کرد موسی پرسید فرمود چهل نماز عرض کرد باز زیاد است برگرد تخفیف بگیر تا پنج نماز رسید باز عرض زیاد است برگرد تخفیف بگیر فرمود دیگر حیا میکنم و ثواب هر پنج نماز ثواب پنجاه نماز است من جاء بالحسنة فله عشر امثالها حضرت آدم باز عرض کرد دیگر است فرمود هر کس معصیت کند و نامه او سیاه شود همینکه توبه کند میکنیم نامه او را پاک کنند عرض کرد بر موقف نیت ربنا پس الله اکبر کفتم میری فرمود میامرزم برحمت خود و لی فرق بین عمل است و از برای نقود بدن ابدن که است اول اجتناب از کثافات ظاهریه و معنویه بوده و ام دیگر خدا فرموده مثل من تراشیدن شارب و نا

که بدرگاه خدا پاک نیست نزدیک کبر کنیت نماز با یوی عرض مقبول نیست با اعتقاد رکت واقع نواب دانکش و در حال نماز حرام طهارت از نجاست ظاهریه که در شرع کمی است و نجاست و طینیه که صاحبت و سایر چیزها که غسل لازم دارد دویم پاکی از گناهان که نرد از استماع غیبت چشم از نظر نامحرم و ایا بر زبان سلطان نامناسب که اگر عضوی بنجاست معصیت نجس شده برای توبه شسته نشود هنگام جنابت که از بعد از آنکه میان دو المحیه مواخات فرار داد مع جمله میان سعید و ثعلبه برادری مقرر شد و در وقت رفتن بجهاد و بعضی بجهت انجام امور عیال خود و برادران بمانند سعید جنگ که سعید بجهاد و در وقت ثعلبه بخانه سعید رود از زنها بجهت انجام مطالب زوجه سعید بدر خانه او میامد نایب او در خانه کشوده بود چون ثعلبه بدرون از نیاز بدرون در خانه خبر نداشت یک مرتبه در خانه آمد و بنهایت حسن و جمال بود چشم ثعلبه با او افتاد دل از دست داد شیطان ملعون گفت از برای من زینت و ستر نکردی بر من نظر و نگاه من در اهل وعیال سعید برادری نمیکند ثعلبه دست برد از زن امتناع کرد پس با خاطر ضعیف بود گفت ای ثعلبه شایسته است برادر در مقابل شمشیر باشد و بجهاد کند و تو با زن او خیانت کنی که نکند بکجا رو ببرد پس ثعلبه پشیمان شد و برگشت بحالت منقلب بصحرا گذاشته بعد از مراجعت مسلمانان از جهاد برادران استقبال کردند غیر از برادر سعید از هر کس سؤال کرد از احوال برادر کسی خبری بو نداد چون بخانه آمد از زن پرسید کیفیت را گفت سعید بصحرا رفته گفتی حال ثعلبه آمد او را پیدا کرد گفت بیا نزد پیغمبر که برای تو استغفار کنند گفت با این حالت نیایم پشیمان بکردن من بسته زو مرا با شب در مدینه بکشان پشیمان بگردن او انداخته با حالت ذلت و خواری میاوردند دختر کوچک تماشا او رسید گفت ای پدر پیغمبر از برای توجه بیاورم تر رسیدم را تا درگاه خدا شفاعت و من هستم با کسیکه خدا دوست اوست دوستم با کسیکه خدا با او دشمن باشد ثعلبه را آورد خدمت حضرت رسول حضرت فرمود مگر نمیدانی کسیکه پیغمبر آن عیال او در حفظ خدا است فرمود ثعلبه گناه بزرگی کرده من جرئت استغفار برای او نمیکنم پسر چون چنین دید برادر را رها کرد ثعلبه بصحرا رفت دختر کوچک دانست که پیغمبر از او اعراض کرده اعتنائی باو نکرد مثل زنی

نکاح کرد میکرد به آن چند روز عرض الهی اگر از معصیت میکند رسول را چه ده و را اب رب مغفرت ده و اگر رسول تو ترا ضایع کشتمه ما نیز منع من در دنیا فاسق را در مراقبت و جبرئیل نازل شد رسول ما منا امیر ما بر مکر فرمانده مغار حم الراحمین ولیکن ما را بخشید ثعلبه را پناه ندادی حضرت رسول امیر المؤمنین با سلمان رفت او را بیاورد بنشاند رسیده از جوانی ثعلبه رفت کفت اینست میان آنها با کانه ماذاته میکند و او سیاه شد روز نماز آنجا انم در کجاست انا تبهارا صحرا بروی بیابان موسس هر را کریه میکنند اگر کجا است او را به بینی بیابان تا شب چون شب آمد در میان موسس بر بشین کذارده عرض کرد اللهم اثم از نمی رانم نماید امیر المؤمنین سر او را بدامن گرفتند او را با رشته و از برای شب بمدینه آمده بودند او در مسجد شد مشغول نماز مجلد بعد از خواندن الهیکم التکاثر حتی زرتم المقابر رسید ثعلبه کفت الرمان من الورود فی القبر غش کرد بر زمین افتاد پیغمبر جنازه او را گرد و بر بالین او آمده دختر او مصالحه امر فرمود آب بصورتش پاشیدند ولی دید نه رو حش از دنیا مفارقت کرده مصالحه نموده بیا بر و فرمود تا بلا ملک او را بشوییم عرض کرد او زن بر جهنه بیایم بدنبال او و داع کنم از فرشی و او نیز را جنازه را چنان گریه میکرد که مردم بگریه آمده فرمود با بلال بلیت او را جهان کن و حضرت او را در جنازه رسیدن تا بلال بیت او را بدامیکنند و الست کند الله پدر اگر رحم نکرد نبرد و فرمان سید الشهدا

المجلس العاشر

بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی و تزودوا فان خیر الزاد التقوی در این آیه شریفه بکال امر میکند بنده کان را که توشه بگیرید حقیقتا الله خالص است و این انسانیت امر مسافرت با بدانها طول سفر توشه لازم است و سفر آخرت لازم و امیر المؤمنین میفرماید آه من قلة الزاد و طول الطریق و بعد السفر و عظیم المورد بعده مسافرین را توشه لازم است شب چند عقبه میبرد و ما نمینویسیم اول ندای چهار ملک است یکی از آنها میکوید کاشکی خلق نشده بود حرام میکرد ایکاش میدانستند از برای چه خلق شده از برای تدارک کردن عالم و تعیش کردن زیاد کردن مال کو اینکه خلق میکردم ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون سیم میکوید ایکاش ما که میدانستند عمل میکرد در چهارم میکوید ایکاش که به میکرد در زده از مراد او متوجه رسیده استند بیلحاظ الا ان بعد که نتقبه متولی عذر بدرگاه خدا آورد ورنه سزاوار خداوندیش کس نتوان که بجای آورد ندای حرام در رکه او المعالم است ملکی ندا میکند لدوا للموت وابنوا للخراب سیم ندا ملکی است که میکوید اللهم اعط منفقا خلفا و اعط کل ممسک تلفا پنجم ندا اموات است بواسطه امساک و ادای حقوق و اعیه است پنجم ندای اموات است ظاهر پنجشنبه اموات بخانها میآیند ندا میکنند ما را یاد کنید اگر چه بنصف خرمایی باشد بر خانهای ما که شما وارث کنیه اموال وارث کرده ما مرتفع شده مراجعت میکنند انتظار خیر ببرند اگر از برای آنها خیر فرستاده مسرور میشوند و الا مهموم میشوند خیرات اگرچه از برای کافر باشد از حافظان داسد کم آن از برای کفار تخفیف در عذاب است و از برای مؤمن رفع عذاب است و ملائکه انها مستحب است حق خیرات از برای اموات مثل آنکه کسی بپرسش در مجلس شده باشد مال او را صرف کرده شادم او را از مجلس بیرون آورده ای نیکها شاید هر دو مادر او در حبس باشد چه میشود که آنها را یاد کنید و بجای دهید خیرات هر چه باشد خوب است قرآن انفاق مال اعمال زیاد است هر کسی بعد مرتبه لا اله الا الله بگوید ثواب عتق بنده دیگری و سوره تبارک مثل این نیست مگر کسیکه مشغول باشد و اکرنه نزد خدا برای او دیناری و خیرات مناسب است گفته شود جهت آنکه امام دوازدهم است چیست امام با او غایب باشد اگر کاهی او را میکشتند جناب موسی ابن جعفر ع را وجه اینکه کسی کاری نداشت مانع در زندان ببصره بود مدت هفت سال در زندان بود از درد زنجیر زندان با آنکه خود از آن امیر بود زمانی در زندان با غریبه سید مرا بالا برد بایم شاید امواتی بیدار میبرسد الجنان بر ایلات مظلوم بر در هر کاه با کرم صحیح رسیده بدن شریف را جا شدند امامت کاشانی

ندای اموات

ثواب کفن...

حرکت عبدالله از جمله وجوه این است که حضرات ائمه معصومین کلمه توحید که لا اله الا الله باشد دوازده حرف است و

[illegible]

المجلس

[illegible]

[illegible]

المجلس الحادی عشر

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

المجلس الحادی عشر

نسبت قذف ... [illegible]

... [illegible]

الخبيثات للخبيثين والطيبات للطيبين ... [illegible]

... [illegible]

الکریم ...

المجلس الحادی عشر

اگر ... [illegible]

... [illegible]

المجلس الحادی عشر

... [illegible]

... [illegible]

المجلس الثانی عشر

المجلس الثانی عشر

بسم الله الرحمن الرحیم ... [illegible]

... [illegible]

و نظر بشریت لو نشا و علموا ... پیغمبر عرض میکند ما عرفناک حق معرفتک ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

المجلس الثالث عشر بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

افضل را ثابت شد نسبت بشهدا جهت بعضی که گفتند بر بالای زن خیبر بر کوه بوند و بعضی جنهای دیگر آنستکه بعد پیغمبر میان آفتاب بانظیر فضیلت مشغول شد و در وقت مشغول زیرا که نور آفتاب با یکجا نورخورشید است دون عرش الهی فهم نسبت بنی اکرم داد الهی النسبت بنی رابح د لوح از قلم د ازنور پیغمبر پس نور آفتاب از نور پیغمبر بجهت داسطانی جهت است سایه غایت دلی در معراج جبرئیل مامور کشت یکساعت پرده انداختند راه جاء انا الحکیم برادی نور پیغمبر بود بر چگونه عظمت معجزات الهی را ذکر احمد لم ربک بیان برجلیل تا ابد ملاقات جبرئیل بر داشته نمود احاطه اهم جزا موکد حقصود بیان خبر عالی شر بود عرض کرد بالای نورکسی جهت در قدم بالا فرمود بالاسه طا بقر عافندا این دو شار بیا الحمد اگر قرب نکند دارد بنا بر دو کسیکه او برمی نظر است ظاهرات آنچه کسی در حق پیغمبر ظالمستعر بوده از اهم کسل و تنبل ترک این شکر بدرا و لاکلعد لوا بالکسی کاری بند شود زبانش ساکت باشد و ذکر خدا نکند صدم تیر سبحان الله مثل بجهاد در جد مثل صد کرتر صد الله الله عملا الحکمی در دی بیان مثل دنیت صد صلوة صد هزار دار فتنه تا آنکه از دعا کردن عاجز باشد نمود دیگر کجا نباید که آن انما حضت خطاب الله جبرئیل نمود د امیدی تر را مادری شود رسبت منیت تر او دار در بالا از پشت ماهی حوت آنکه کرده آنکه نمود در ابایون نکرد و دعا کنند کهایا بالای ما میکنند فرمود بر جای گذار در عرض کرد تا بایان الکریم بس بر بدنام دعای دوستی بیاند علیکم عرض کرد خدایا فرعون دعوی الوهیت میکند فرمود او نزد سببهی کرده می ترک خدایانکم بذلت رد بد نکاه من آنکه دارد گرفتاری بود نکاه ظلم بر وکیل مستجاب است او در عرض طلب او ارم فرمود دنه جاهل بقدر گناه در مجلس حقیقت خیاب نمود عاکنند عرض کرد اینهم حکمی نمود فرمود در موقت بر رضا با جاهل مرتب بخوان خدا اجل شاند است که جهل مرتبه خدا نمود او چنانکه بلوحات کافر در ترک ظلم کیا تا و ظلم بر کسی با نداند او بزرگ است انا این جهت ظلم کند از ظلم اکبر کن بزرگ شده است از حق خدا است که توحید او حق او بچهار قسم است بدانکه توحید در ذات توحید در صفت توحید در افعال توحید در عبادت کدام اگر یکی از مراتب داراند لهذا توحید حاصل نیست در یا کار اگر کسی بجهت او ریا میکند معنی بعبادت بدانکه کافر داند فالی چهارم از چیزهای بزرگ شمرده در نزد

در خانه ها نیاز دعاکه عرض کرد مگر نمود فرمود بکی ۸۰ درم

السلام در حدیث وارد مدینه طیبه نزدیک عظیم شد مردم رفتند در سرخانه عمر و ابابکر الله را نزدیک گفتند بروید بر سر خانه علی مرتضی چون بر سر خانه امیر المؤمنین آمدند دیدند برای خلیفه از موقف بیشی از آنکه پیش از رفتن امیر المؤمنین آمدند در فتح باب کردند آنحضرت بیرون آمد در کمال اطمینان مردم تعجب کردند که این زمین لرزه را او اطمینان بشنا نکردند و خواندند را چه گفت مقصود را عرض کرد فرمود مرا ببرد باشتر بقبرستان بقیع آمدند پای مبارک از زمین زدند فرمود قرار زمین آرام بگیر باسم الله با طالب آنکه عرض کرد بیاد جای برگشت آنحضرت فرمود در مقام اذا زلزلت الارض زلزالها و خطاب زمین که در روز قیامت زمین متزلزل شود می فهمیدم و میگفتم یقول الانسان ما لها میبینیم که اهم چیز مطیع شد آنرا کمال حکمت اتفاق میکنند کما اظهار کنند کامل است رضا و تسلیم بر دیگر میکند از نعمتهایکه سبحان بکردن میباندانند

المجلس بسم الله الرحمن الرحيم الثالث عشر

يا ايها الناس اتقوا ربكم ان زلزلة الساعة شيء عظيم خداوند در آیه شریفه وعظ میفرماید بندگان مومن را که ای بنی آدم ببرهیزید از کنه کاری بدرستیکه زلزله ساعت یعنی روز قیامت چیزی است بزرگ تا چیزی در کمال عظمت بنا شد خدا او را عظیم نخواند و نزد بزرگ حشم است بدانکه مثلا صد نفر با کرکت آید و دیگر آنکه کمال اهم حرکت بسیار وصف زلزله و آنکه کارات نیز زلزله جمع بشود و معنی اهمیت بیاید و لذت بیرون اندکی زلزله حرکت میدهد اینکه بعضی از جا حرکت میدهد و بعضی این قول حکمت اما

علمای باطن فرموده الله اکبر که مراد جهاد با نفس است مجلد است و ای آنکه بر آن کار کو بکمک خلق کرد که رحمت بکوشش از چه اینکه بدین فلان نیامده و پی از جنبه خلاصی کرد و از وقت که خدا ابرکت تمام زمین را ز اول الاین کو حکایات ... از زمین آنکه حرکت آن بزرگ میدارند مجلد گرفت مساله تولد زلزله که تمام کو آها بر برود زمین اکر ابر را بهم مجلسی حق ایشان میگیرد که بقسم او زمین را احکام جمله که اکر تخم فرق در مغرب العقد حضرت امیر ببسم الله الرحمن الرحيم اذا زلزلت الارض زلزالها مقصد مضامین است از برای معهود بعید و بیرون مصورت او فرجهنا الارض اثقالها یعنی مردم از شکم قبرها بیرون میاید الحق فرق کرد در روی بیان معصیت میکرد فرمایین قسم دو فقیها کنند بامرده از نکه بیرون آید بجهت بدانی دو رفیق کنند بجهت زیادی حضرت وعده اصحاب جنتی که چرا در راه خدا انفاق نکرده و قال الانسان ما لها مراد از انسان شخص کافر است کا این را تو منبع بعد از متزلزل شدن زمین میگویند یا زمین تراجه شد قرار گرفته بر حضرت قرار میگیرد و وجه آن زمین را زمین آنکه کوها مرد و ابر از هم خاک شود زمینها مسطح شود و اموات بر گرد از از هر جا آنها از ان دو کسه در مشرق بالا باید و رسیع ... از چیزهائیکه نه عظیم شمرده لقمان به پسر گفت با پنه بند که ان الشرك لظلم عظيم حکمت ظلم وضع شی در غیر جاء وضع او است به تنبیه با شکی من حقظ او بی و در فرزندان او منقاد و تا بس ان الحی حی فرق میکند ظلم در حق طلبه مثلا بجا است تعظیم ... ظلم در حق مجتهد عدم اخذ مسئله شان او در حق رحیم کامل عدم تعظیم و توقیر اوست ظلم در حق امام او را امام ندانستن در حق پیغمبر و انستن و مفترض الطاعه ندانستن اوست ظلم در حق پیغمبر شنیدن اسم او است و صلوات نفرستادن برادر ظلم در حق مسجد نماز نخواندن و ساده است حضرت رسول قبل از بعثت رفیقی داشتند او زن بر رفیق واله الله کو گفتند دار شتر نرکرد برای حضرت نشاده فرموده بعد از بعثت یعنی آنحضرت که کار پیغمبر مشغول گرفته آمد خدمت حضرت فهمید از علم خود کرد بجهت چه آمده فرمود چه بخواهی عرض کرد ... روایت کو گفتند بود از بعد فرمود آن که اکر شتر اکثر حاش کرده بودم مثل حماش کرده بیرون شان از عزت بهتر بود عرض کرد حکایت بیرون آورد موسی غضب بعد گفت از روز بیمه ... او عرض مسلمان که پیغمبر بگوید یک عنقر

اکه و را خبار است محمد در حیة القلوب مذکور است که شب معراج حضرت رسول فرمود ملکی دیدم که رگهای بین و رشتهای ان در دست داشت حضرت فرمود از جبرئیل اینها چیست عرض کرد اینها رشتهای کوهها است در کرها هر وقت بندگان معصیت میکنند در اری وحاجت میکنند خدا بجهت تنبیه بندگان که کاه میتواند رشتها ای رگ روز قیامت را اظهار شایع از خداوند بر سبب به جنبانیدن جهت آنکه در زمین کوهرش در رحمت واجب شد که بندگان در زلزله شهر نمازنه کنند که متوجه رجوع و توبه الی الله است و ما خدا رحم کند امام زینه دیگر زلزله کل بر روی زمین است و مثالی ابنستکه همه بعد از خلق کردن تمام عالم در پشت گاو دیکه در زمین العالم مذکور است از شاخ گاو او هفت مقابل رو زمین است و ملکی که یکدستی در مغرب و یکدستی در مشرق عالم زمین آنها ملک او بر پشت گاو دیگاو سنگ است کوی ماهی کاو با بیدی کی در امان از عجایب آنست از حسن دیدن کی منه اعتلا که داو را بر نگاه دهد کرده اند و را جاری در روی آب و آب ... است که نصف بدنه از برای هم درد اگر بقصد او امر حاجی بیجی حاجت را دا الله مع ذلک ادای خدمت حضرت امیر المؤمنین عرض میکنند که آیا قول لا دبت کرد این قدر میفرماید بلا عرض میکنند که جبنی آنکه پس چرا برنمای تلخ و رنگین سیاه و گرمست فرمود که بعد از جزای این آبها زیر باعالی عسل سرد و شیرین و سفید بود و تشنگی منزاور است آنها قرار داده عجیب دیگر دوم چه بود چه حرف سماد و سر خداوند از سفید شیرین بیمار کرد سرد شیرین که مرد شیرینی را بسنج میدیدن کرد حضرت رسول الله فرمود افضل اعمال سه چیز است اول طلب روزی حلال در سراج السعاده مذکور است که کاسبه که شب خسته باشد وارد خانه شود در روز قیامت مثل برق جهنده از صراط میگذرد دوم تحصیل علم و مراد علمیکه ... علم را انسان مسائل مثلا علم نداده زیارت حضرت ابی عبدالله وارث با عاشورا خوانی از مسلم کلانی نیت کامل میکند کی عاشورا وارث باشد سوم جهاد با نفس است مثلا از در مسجد را دیده نفس اورا مایل میکند که نماز نخوانده برود در مسجد و رکعت نماز در مسجد بهتر است از شصت ... شصت و ... حضرت رسول ... اگر یک بندگان او کند که خدا یاری فرمود اگر شصت بنده آزاد کند ثواب ... نقصه کوه مده کند ... در مسجد شود با ثواب شصت نماز دارد مقبول حضرت علی هم از جهاد مراجعت فرمود

بالنظر میکرد که ... [illegible]

المجلس بسم الله الرحمن الرحیم الرابع عشر

یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی وجعلناکم شعوبا وقبائل ان اکرمکم

عند الله اتقیکم خداوند عالم در این آیه شریفه امر میکند بندگان را بچیزی که رستگاری [illegible] دائم میکند

[illegible] ... باشد ایضا میفرماید و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

المجلس الخامس عشر بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الذین امنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم تؤمنون بالله ورسوله وتجاهدون فی سبیل الله باموالکم وانفسکم ...

[illegible]

المجلس الخامس عشر

[illegible]

المجلس الخامس عشر

[illegible]

المجلس الخامس عشر

[illegible]

المجلس الخامس عشر

[illegible]

السادس
المجلس الخامس عشر

المجلس السادس عشر

بسم الله الرحمن الرحيم یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم الی [illegible] المومنین [illegible]
[illegible] نجات [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] حقیقت [illegible]

بیان اقسام ایمان

[illegible]

فضل [illegible]

[illegible]

ثواب [illegible] الی عبد الله

[illegible]

المجلس السادس

کر پیغمبر [illegible] کنند پس جهت اختلاف در بیان مراتب [illegible] است در حدیث دیگر [illegible]
[illegible] شهید دیگر [illegible] شهید [illegible] اختلاف در ثواب است [illegible] اختلاف مراتب [illegible]
است [illegible] امام [illegible] تکبیرة الاحرام [illegible] ثواب [illegible]
[illegible] زیارت حضرت امام جعفر صادق [illegible]
[illegible]

ثواب [illegible] حضرت [illegible] جماعت

[illegible]

المجلس السادس

[illegible]

[illegible]

داد پیغمبر و قیمت این درآنست که هرگز بر ... بیمار ... عرض میکند جهت فطام ... القطره
اشکیست که در مصیبت حسین ریخته در کتاب امالی است از انامی با حضرت رضا در شب ... بجواب
... شکایت از ... میکرد و فرمود ... از هر کس بیشتر ... امام عالم است ... زیرا که علم
امام از علم خداوند است و خداوند علمش محیط بتمام اشیاست وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا
شهداء علی الناس یعنی خداوند شما را عدول قرار داد تا ... بر عالم ... واگر عالم ... بچه واقع ... ثواب لعنت بر قاتلان سید الشهدا
خدا ... هر هزار ... حضرت رضا فرمود ... بیدار ... آب ... که ... از ...
بدم حسین و لعنت کرد بر قاتل او ... از این بهشت ... افضل است داود رقی ... در خدمت
حضرت ... آب طلبید ... بعد از ... چشمهای مبارکش ... آلوده ... و گریه ... فرمود
هر کس آب بنوشد ... حسین ... لعنت کند قاتلان ... هزار حسنه در نامه عملش ثبت و
هفتاد هزار سیئه ... هفتاد هزار درجه بلند ... هفتاد هزار بنده آزاد کردن ... نامه عمل او ثبت ... و روز
قیامت ... از برای ... است ... است بلکه از برای
هر چیز علامتی است رسول خدا فرمود ... برای کمال عقل چهار چیز علامت است اول ... علاقات کمال العقل
... العجلة من الشیطان ... الصبر من الرحمن سیم ... سکوت در کارها ... بر دیوار ...
نوشته است ... محمد رسول الله علی ولی الله هر کس ... کند و ... چهار چیز ... نکند ...
اکرام ... احسان ... و سکوت چهارم از علامت عقل ترک عمل ... است که نه ...
نه ... اگر مردم سؤال کنند از چیزی که سؤال میکنند که نه فایده ... آخرت ... سؤال کرده
که ... سؤال ... مسائل ...
از مستحبات ... کرده ... که ... اگر ...
در ... سؤال میکنند ...
امام راوی سؤال کرد از حضرت صادق که اگر قبر ... حسین را ... زیارت ... فرمود ...
کو چک است

کو چک است چه قدر ... بزرگ است سؤال ... در ... نظر میکنند ... رحمت ...
و میبیند ... که زیارت او ... اولاد ... فاطمه بنت
بنت موسی ابن جعفر ... معصومه ... از برای ... فضایل بسیار است ... معصومه ... باشد
از ... فاطمه زهرا ... معصومه نیست ... عصمت صدیقه کبری ... و بعد آدم و حوا فاطمه را دید در بهشت
... حدیث ... قرار ... سؤال میکنند ملائکه ... بر سر ...
ملائکه فاطمه ... آدم و حوا ... جبرئیل از برای
ایشان ... دختری دید ... تاجی بر سر دارد ... گردن ... گوشوارها ... سرخ در گوش
آدم ... جبرئیل گفت پیغمبر آخر الزمان ... تاج علامت نبوت ... علامت شوهر ... علامت
فرزندان معصومه ... فاطمه ... سؤال ...
کنید ... حضرت خاتم النبیین ... دادن فاطمه گلوبند را بعرب
انکه ... خدا ... رسول ... ایشان ...
فاطمه ... السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و
مختلف الملائکة و مهبط الجبرئیل ... حضرت فاطمه جواب سلام او را داد فرمود
... کیستی ... فقیری از عرب ... هجرت ... گرسنه ...
... گرسنه ... سه روز ... علی و فاطمه ...
حضرت فاطمه ... حسین ... گوسفند ...
... حضرت ...
... کردن ... فاطمه ... سید الشهدا ...
... که خداوند ...
داد ... که خداوند ... پیغمبر ...

ام گردن بند ... آزاد کردم ...
... برکت این گردن بند ... گرسنه ... برهنه ... فقیر ... پیاده ...
... غلام را آزاد کرد ... پیغمبر ... فاطمه ...
بالله ... زمانیکه ... سهام ... کنیزی ...
... ثواب زیارت فاطمه

مطلع ... کنند ... فاطمه ... رسول الله ... که ...
... فرمود ... که ...
... زیارت ...
... در ...
... رسول الله ... مراجعت ...
... فاطمه ...
اللهم ... فاطمه ...
خداوند ...
و ... سید شباب اهل
الجنة ... در مقابل ...
جبرئیل ... فاطمه ... در توصیف پیغمبر فاطمه را
... سؤال میکنند ... پیغمبر ...
... حضرت ...
...
و ... قیامت
صلوة میفرستند ... زیارت کند ... زیارت کرده ...
حیات من ... فاطمه را زیارت کند گویا مرا زیارت کرده است و هر که علی را زیارت کند ... فاطمه را زیارت
کرده و هر که حسین را زیارت کند گویا علی را زیارت کرده و هر که ذریه ایشان را زیارت کند ...
زیارت کرده ...
... خیبر ... سید المرسلین ...
خدمت رسول ... حضرت ... خدمت فاطمه ... بخدمت فاطمه
آمد

المجلس السابع عشر بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا
... نجات ... ایمان بیاورید ... حقیقت
سید المرسلین ... امیر المؤمنین ... محبت علی
که ... پنجاه ... سال ... الف سنة ...
کند ... مظلوم کشته شود ... صفا و مروه ...
... ایمان است ...
... نجات ... سؤال در قیامت
... چهار چیز ...
اول سؤال از ایمان میکنند که خدا و رسول و امام ...
دوم ... سؤال ...
در ... حسن ... حسین ...

اخبار امیرالمؤمنین
مناقب خود را

کم یبقی من شهرنا هذا عرض کرد خلیفه روز دیگر در خود نرفت بالاکه پیشم از عمر گریم قضا باشد دیگر یعقوب
داشت از چشمها پیش جاری کرد و بعد مروری انتکمی از مرگ بترسم و گریه من از برای کربت الله و الله لابن
ابی طالب انس بالموت من الطفل الی محالب امه و در این اوقات در بیرون کوفه در شبها
میرفتند و مناجات میکردند و شکایت میکردند خدایا انها از ملاقات من کراهت دارند و من هم از ملاقات اهل کوفه
کراهت دارم خدایا بدتر از ایشان بر ایشان مسلط گردان خدایا شقاوت ابن ملجم را زیاد کن فرمود ایها
الناس عصفور [illegible] بیرون آمد دیدند بچه [illegible] که با انکار رسید امیرالمؤمنین
[illegible] میکرد و [illegible] فرمود [illegible] شیعی [illegible] که در مصیبت
ابن ملجم [illegible] اهل کوفه [illegible]
با اینکه اینها را شنید [illegible] که بیجان سید الشهدا را آورد [illegible] کرد و [illegible]
مشغول بعزاداری شد [illegible] و متعلق است [illegible]
از نیز ده ام [illegible] عزاداری امیرالمؤمنین است [illegible] در حجره [illegible]
شب نوزدهم [illegible] حجره [illegible] افطار رسید [illegible]
در میان طبق [illegible] خدمت پدر آورد [illegible] نظر کرد [illegible] در میان [illegible]
من در یک طبق سه چیز از برای من آوردی [illegible] وقفی بین یدی الله اما علمت
بانی متبع و متابع رسول الله فی جمیع افعاله و اقواله [illegible] اشیاء و ما
[illegible] مطعم و مشرب و ملبس [illegible] فی بین یدی الله یوم القیمة اما علمت
ان الدنیا فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب و فی شبهاتها عتاب فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۸۲

اگر این بیرون را ببیند [illegible] جنت [illegible] با وجود اینها [illegible] آسمان میکرد عرض میکرد
خدایا [illegible] با وجود [illegible] از اولین و آخرین [illegible] جواب به پهلوی
ایام [illegible] سال [illegible] سال عمر کردی [illegible] در غیبت [illegible]
[illegible] ضعیف حال [illegible] اهل [illegible]
در جوانی اهل [illegible] از اصول اسلام [illegible]
[illegible] از توحید و نبوت و معاد و عدل [illegible]
و مراد [illegible] امور [illegible]
اسلام [illegible] توحید و نبوت و معاد و امامت [illegible] ایمان میکرد [illegible]
[illegible] مؤمن [illegible]
[illegible] امامت [illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible] امامت [illegible] مخلوق [illegible]
و دنیا [illegible] پیغمبر [illegible] حاکم است [illegible]
بعد از رحلت سید المرسلین [illegible] در مسجد [illegible] از خلیفه سؤال کرد [illegible] سؤال
تو خلیفه پیغمبر گفت آری گفت اگر تو خلیفه پیغمبر باشی [illegible]
[illegible] خلیفه پیغمبر [illegible]
[illegible]
[illegible] خاتم النبیین [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] خلیفه خدا و رسول [illegible]
[illegible] تعیین کنند مردم خلیفه [illegible] تعیین [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] تعیین کنند [illegible] خلیفه [illegible] تعیین کنند [illegible] خلیفه خدا [illegible]

[illegible]
[illegible] فرمود [illegible] کرد [illegible] پیغمبر [illegible]
در کتاب [illegible] قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی اگر تو خلیفه [illegible] مودت ذی القربی
[illegible] مودت [illegible] در مسجد [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] کردم [illegible] علم [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] در مسجد [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] خدمت امیر
المؤمنین [illegible] معجزه [illegible]
[illegible] حضرت امیرالمؤمنین فرمود [illegible]
[illegible] سیاه و [illegible]
[illegible] سیاه [illegible]
[illegible] سیاه [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اهل

اهل معصیت [illegible] سیاه [illegible] دنیا [illegible]
و اگر اهل معصیت [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
فرمود [illegible] اهل ایمان [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
ابوبکر خلیفه [illegible] خلیفه [illegible]
است [illegible]
چه میگویی [illegible] معجزات [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] حضرت موسی [illegible]
[illegible]
[illegible] چهار چیز است [illegible]
[illegible] اهل معصیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امامت [illegible]
[illegible] زندان [illegible]
[illegible] حضرت موسی ابن جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible]

بخداوند هر که خدا او تعلیم کرده است و اگر بتعلیم خدا نباشد چه بسیار که تخلف میکنند امور و بجلدی آنچه کرد و الحاد مردم است
دافع میشود چه بسیار وصیت کرده رفیقان را برای خود مهیا کرده که بعد از مردن ایشان را در قبرها دفن کنند و مرگ ایشان
در مکانی رسید که دفن از برای ایشان ممکن نشد و ان و علما ضبط کرده اند این خبر از غیب علامت امام است میرویم اگر
فردا بمیرد زندان بان بر و معلوم میشود موسی ابی جعفر امام است و التقدیر چون فردا شد بر رفاقت زندان بان رفتند
هندی نشستند یکمرتبه هوای شیوعی ابتدا که بلند شد برسید و گریه چه خبر است گفتند ابمیرد شکم بر بار زن خود
جماع کرد و در همان حال مرد چون سه چیز است که مهلک است اول جماع با شکم پر دوم با امتلا بحمام رفتن سیم
گوشت مانده خوردن اگر ایشان یکمرتبه هر زن سالم تر بسیار البته سبب است آسیب نبا رسد فردا آمده خدمت
موسی ابی جعفر ایمان آوردند و مسائل داشتند برسید و در حقی شدند پس علامت شقاوت جدا بجا
از برای اول مرتبه ایمان سه علامت است اول ترس از خدا در همه حال از صفات ثبوتیه است سمیع بصیر علیم
هر چه بگوئی میشنود هر چه بکنی میبیند عالم است بانچه واقع میشود دیگر در اطراف رفتن تنها از برای چه از یک بچه اندیشه
میکند اگر حاضر باشد در حضور او معصیت نمیکند و از خدا اندیشه نمیکند این اول که در پنهان و آشکارا از خدا
خایف باشد شخصی در زمان سابق شغلش کفن دزدی بود وقت مرگ پسر دانشمند مریض شد و گفت از برای خدا
بگذار و دیگری پست تر که هر کدام را سبحوا الهی بار اگر بمی مردم بدن مرا از قبر بیرون بیاور و بر هنه بکن ان کفن
بالشرا بسوزان اتفاقا در همان مردن شخص این بمیرد و او را دفن کردند مرد کفن دزد باخود گفت از کجا بیایند
که من کفن او را بیاورم رفت قبر او را شکافت و کفن او را بیرون آورد چون از مردن او ترددیکی شد ازاو الله خوف
بر سید من چگونه بدست بودم از برای شما گفتند در کمال مهربانی گفت وصیت میکنم چون بمیرم بدن مرا
بسوزانید و خاکستر را بر باد دهید بعد از مردن او را سوزانیدند و خاکستر را بر باد دادند امر از جانب
خدا شد که باد خاکستر او را جمع کند و زنده گردانید و از او سؤال کرد چرا چنین کردی عرض خدایا از ترس
تو خدا و ندایا جهت او آمرزید در زمان امیرالمؤمنین بسیار جوان لواط کرده بود خدمت آنحضرت آمده عرض
کرد یا امیر لواط کرده ام حد و کلمه خدا را در با ای جاری کن فرمود ندا برای جوان دیوانه شما است عرض کرد

نبایع حضرت امر چه خواستند که آن جوان اقرار بکند نشد تا انکه ثابت شد از اقرار خود فرمود خدا از برای مثل
تو حکم کرده بطریق تخییر قرار داده یا دیوار بر سر ت خراب کنند یا ترا از بلندی بزیر اندازند یا بیک ضربت سر ترا بزنند
کنند یا در آتش بسوزانند عرض کرد یا علی کدام یکی از اینها مشکل تر است فرمود سوختن باتش عرض کرد من آنرا اختیار
کردم فرمود زمینی را تهیه کرده حفر کردند هیزم آوردند آتش افروختند آن جوان لباسهای خود را بیرون کرد الان تشریف
و عرض کرد خدایا معصیت ترا کرده بودم و بیعت در علی تو و خلیفه پیغمبر تو آمدم مرا مخیر گردانید میان چهار چیز من
اختیار مشکل ترین انها را که آتش دنیا است برای آتش آخرت اختیار کردم اللهم مرا از غضب و دوران عذاب آتش
محشر بخدا و ذات حق که وجه آسیا نیز مرا بسوزانید آن جوان امیرالمؤمنین گریان شده فرمود
ای جوان برگرد که خدا از گناه تو گذشت و از تو راضی شد امیرالمؤمنین نگاه میکنند بجوان عاصی و بانی بود
گریان میشود باد جهت اینکه صد حکم خدا بود در باره او لمیدانم چگونه بود حالت او وقتیکه جنبها صیلی لا آتش زده حکم
شما از این سعد که بسوزانند خیمه را چقدر الالهی است

التاسع
المجلس التاسع عشر

بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم الی تجارة ایمان امر باطنی است از برای تشخیص آن علامت
قرار داده از جمله بخاذ آن عاقل علامت قرار داده از که باید شناخته بشود اول ترس در کارها چنانچه
مشهور است عاقل از دور بیند و جاهل بعد از دیدن تا آتش در کارها سیم غلبه سکوت در کلام چهارم
ترک عمل بیفایده است از برای سعید و شقی چون امر باطنی از علامت قرار داده چنانچه شناختن وجهارم از علامات
سعید ندامت از گناه است بعد که اگر کسی دارا باشد سعید است اگر چه بظاهر بنظر بد باشد گناه بر روی او نگذارد
خداغافل نباشد که میفرماید ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون والله عزیز
ذوانتقام ان اخذه الیم شدید اگر معصیت صادر شد مثل آتش است بسوزاند
اعمال حضرت فرمود که یحلال کسیکه زیر هر گناه او یک استغفار نوشته باشد امیرالمؤمنین میفرماید اگر دنیا را
تفحص کنی فنای آن معادل این بعد بنظرت آید که سوار یک کشتی باشیم و نمیدانیم که کی غرق میشویم
کسیکه بکشتی نشسته باشد خانه بنا میکند علاقه زیاد میکند ما هم در کشتی عمر نشسته ایم و نمیدانیم که کی بگرداب
اجل غرق میشویم خواجه تشبیه کرده شیخ بهائی دنیا را بجاه که قعر او اژدها باشد و در میان
آنجا دو دست خود بر رشته علف که از لب آنجا رو به پائین باشد گرفته و در میان چاه آویخته دو موش
سیاه و سفید رشته علف را میجاوند و شیری در کنار چاه منتظر که بیرون بیاید و او را بخورد
و باد و هوای در میان چاه خانه زنبوری چند انگشتی عسل است که بکام کند اکنون مشغول است الحمد لله از این غفلت
کرده باشد باز نبور عسل در خانه است از آن عسلهای با کاکا لمه در این دو که بیک مرتبه موش سیاه
و سفید که شب و روز باشد در رشته عمر او را قطع کرده از لذتهای بالم آمیخته جدا بکام اژدهای اجل میاندازد
ببین که عمر تمام و از حساب بپر سواد عرض از برای سعادت و شقاوت علامت قرار داده شد
و همچنین از برای ایمان علامت مقرر شد و رجات ایمان ده است سلمان در درجه دهم ابوذر در نهم مقداد
از زمان ام باختلاف مراتب معرفت اختلاف و نهاد بیان علامت نظر بمراتب ایمان است در کتاب مجمع المعارف
در بیان علامت ایمان اول آنکه اعتقاد بکند اگر اعتقاد بالله تنها باشد و غیره فرق نمیکذارد شخص خدمت

حضرت امام صادق ع آمد عرض کرد مرا نصیحتی کن فرمود اگر بخواهی بعصیان خدا یا بکنی پنج چیز بجا بیاور اول جایی
برو که خدا ترا نبیند دوم از مملکت خدا بیرون برو سیم انچه از خدا است تصرف نکن چهارم عزرائیل که میاید همراه او مرو
پنجم بلا ملکه غلاظ شداد که میایند همراه انها مرو بینی کسیکه اینقدر محتاج است چگونه بیشتر از مخالفت عقلی
علی الاطلاق را بکند روضه و که همراه ان رفتند حضرت سیدالشهدا کم قند قه اشرا بکاه برد نیاد او را ببک
بالش پوشانید و از اسیح ذلک حسن بصری میگوید در مسجد الحرام شخصی را دیدم مناجات میکند یا ذالمعالی
از جواب آمد لبیک لبیک با اینهمه مقام شب در درگاه خدا بقسم تضرع میکند اینکه خدا میخواهد
میاید در صحرای کربلا از برادر برادرزاده پسر عیال مال هرچه دارد میگیرد تا انکه طفل شیرخواره او را
بیرون دست میگیرد لقمان حکیم به پسر خود گفت چهار هزار کلمه حکمت خواندم و از آنها چهار صد کلمه و از آنها چهل
و از آن هشت کلمه انتخاب کردم دو چیز را فراموش کن دو چیز را بیاد دار چهار چیز را در چهار چیز نگاه دار
خدا و مرگ را یاد دار نیکی بمردم و بدیها که غیر بتو بکند فراموش کن
جبرئیل خدمت پیغمبر عرض کرد خدا را خلق فرموده بعد هیجده هزار سال با من تکلم نکرد بعد خطاب کرد تو کیستی فرمود
والمشیئت من کیستم ایمجیب متحیر بانهم در عالم انوار مشاهده کردم علی ابن ابیطالب که بمن تعلیم کرد
که بگو تو خدای جلیل و اسمت جلیل است و من بنده ذلیل و اسم جبرئیل است اینها اول ما خلق الله بوده انها اگر
اخبار در باره اول ما خلق الله اختلاف دارد لکن عباراتنا شتی وحسنک واحد وکل
الی ذاک الجمال یشیر تمام آنچه اول ما خلق الله تعبیر شده وجود مبارک پیغمبر است تعبیر بانها
نظر باختلاف مراتب است اول ما خلق الله نور شی است باعتبار احاطه علمیه او بر تمام موجودات و سبب هستی
موجودی قلم گفته شد بجهت صدور علم از او است لوح بجهت نقش علوم بر او است آب است بجهت زندگی هر موجودی
باو است لولاک لما خلقت الافلاک نور است چون از او بیان هدایت شد عقل است بجهت راهنمای
جمیع موجودات است جبرئیل گفت نور علی من جلوه نمود گفت بگو تو خدای جلیل و اسمت جلیل من بنده ذلیل
و اسم جبرئیل بعد از هیجده هزار سال گفت قدر بیشتر بیا با من بعد از سی و شش هزار سال تکلم صحبت دو با او جهت

تو شبانه روزی پیغمبر بتکلم میکند خطاب بابا ملکه که من قربه بر بندگان دارم و او بمن نزار دو بعد بر که تو بوال
باو زاری کار ادم از تو از نور و میکرد امرد در سراج السعاده است جوانی بیست سال طاعت کرد و بعد بیست سال
معصیت کرد تا بجا عرض کرد خدایا اگر تو بر کنم قبول میکنی خطاب رسید تو بجا آورده بودی رو بتو داشتم امروز
کردی اعراض کردم باز ام او بیا و رسی رو بتو میباورم عرض علامت دال ایمان خدا را بنظر داشتن [illegible] بپرسش
فرموده چهار چیز را در چهار چیز نگه دار اول در خانه غیر چشم خود را حفظ کن دوم زبان خود را در میان مردم
حفظ کن سیم وقت صحبت خدا حلق خود را حفظ کن چهارم در وقت نماز دل خود را حفظ کن اول در رتبه
ایمان سه علامت دارد اول خوف از خدا در هر حال دوم تواضع نسبت بهر کس حاکم بر رگ ازتو باشد
شاید خدا را بهتر از تو شناخته باشد اگر کوچک تر از تو باشد معصیت کمتر کرده باشد امیرالمومنین ع فرموده
با امام حسن چنان تواضع کن که گویا کوچک تر از تو نیست خطاب بموسی رسید خود را که بمقام مناجات آمدی
هر کس بیست تر از تست همراه بیاور سالها فکر کرد از بنی نوع انسان گفت شاید هر کس را بیبرم بهتر از من باشد
تا آنکه سگ شده دید بار باخود گفت که این حیوان تکلیفی ندارد من تکلیف دارم او را ام [illegible] بمقام مناجات
رسید خطاب رسید بعزت و جلال خود اگر او را سگ را آورده بودی الحمد را از دیوان انبیا محو میکردم فرموده
بر سا هر از منظر میکه وادر سه بگر خدا ندارد سید الساجدین با یکسا قه بیست حج کرده زو یکشا ریا نزاد زاد
سیم از علامات اول درجه ایمان حسن خلق با مخلوق که خداوند شاهد و حاضر و ناظر است [illegible]
سه حیوان سوار بود که بعد از صاحب خود [illegible] از کسی نکردند اول ناقه غضبای پیغمبر که بعد از
رحلت آنحضرت سه شبانه روز در حجره فاطمه سر بر زمین زد تا مرد امیرالمومنین اصحاب را فرمود آمدند
ریسمان بیا و ناقه بستند و او را دفن کردند اصحاب عرض کردند یا علی رسول خدا وصیت کرد که او را دفن
کنید فرمودند نه چون ناقه سواری پیغمبر بود از این جهت او را دفن کردم معصیت عتاب سوار شدن سید
الشهدا بود دوم پیغمبر دوم شتر حضرت امام زین العابدین که چهار صد مرتبه گرد بر سر قبر امام زین العابدین آمد
و گریه میکرد حضرت امام محمد باقر خبر کرد آمد هر با او حرف زد و او را بر داشته بجا نه آورد نزد کاه آب

باو داد و نماز چهار بار گرد روضه بسر قبر مطهر تا سه مرتبه سیم انقدر سر خود را بزمین زد که جان
داد امام او را دفن کرده از اصحاب عرض کردند آیا پیغمبر وصیت کرده بود فرمود نه ولی از پدرم شنیدم که فرمود ناقه
ناقه که هفت مرتبه در کرده عرفات بکنند از ناقه های بهشت است و این ناقه یادت را ز هفت مرتبه در کرده عرفات کرده
سیم ذوالجناح حسینی بنا بر بعض اخبار ذکر آمدن ذوالجناح

المجلس التاسع عشر

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الذین آمنوا [illegible] ایمان را امتحان میکند خدا بند کان را بسبب امتحان نجات اول از روی حقیقت ایمان
آورده باشد و از برای ایمان علامات است و چهل از برای ایمان مراتب است و از برای کفر مراتب است
لهذا از برای بهشت درجات مقرر شده و از برای جهنم درکات تا هر یک از اهل ایمان و کفر بمقتضای مراتب
خود درجات و درکات داشته باشند نصاری اگر چه کافرند اما مثل یهود نیستند یهود اگر چه کافرند اما مثل
مجوس نیستند مجوس اگر چه کافرند اما مثل دو ثنی نیستند و ثنی مثل ناصبی نیستند غرض درجات بهشت از برای
درجات ایمان است که درکات جهنم نسبت بمراتب شقاوت در تفسیر صافی در تفسیر اهدنا الصراط
المستقیم که در حدیث اهل بیت [illegible] پل صراط اگر چه بر روی جهنم کشیده و مردم باید از روی او بگذرند لکن

الصراط منبعث است از صراط مستقیم که در حدیث اهل بیت عبارت از ایشان است در تفسیر اهدنا الصراط المستقیم
وارد شده است پادشاه روم بیست مسئله بمعاویه نوشت و جواب خواست معاویه کسی فرستاد خدمت امیرالمومنین
که آن مسائل را بپرسد بعض از آن مسائل این بود که چه چیز است که سر در بیت خود نبرد که هیچ را شید اهدنا الصراط المستقیم
یعنی بنما ما را راه راست نه راه آنها که غضب کرده شد بر ایشان پس چه شکل دارد هر که اسلام بر حق است باید که از خدا
طلب هدایت میکنید مرتبه خود را یعنی هدایت یعنی ارائه و الایصال الی المطلوب نیست بلکه هدایت ما بمعنی
یعنی ثبات است چه راه که راه امت محمدی است نه راه یهود که مغضوب بودند و نه راه مجوس که گمراهند
این تفسیر لکن تفسیر دیگر از جمله های خدا رسیده اینست که مراد و لایت اهل بیت است یعنی راه بهشت که ولایت باشد و راه آنها که
انعام کرده بر آنها که آل محمد باشند نه راه آنها که مغضوب بودند و نه راه آنها که گمراهند که غالی و ناصبی باشند مقصود صراط راه
است که راه ولایت اهل بیت باشد اهدنا یعنی ثبتنا که اگر که اختیار کنیم راه دشمنان آنها را ولی تفسیر یکه اهم قبول دارد
اولی است که مراد صراط اسلام است و نه مغضوب که یهود باشند غرض صراط آن پل است که بسوی بهشت کشیده شده است
که منبعث است از ولایت اهل بیت این اشکال عبور مردم در گذشتن از صراط که بعضی مثل برق خاطف بر طرف
سوار و بعض مانند پیاده اینها بسبب اختلاف در مراتب ایمان است در دنیا هر چه مرتبه بلند تر است تند تر است
و اصحاب است که مثل ولایت ایا علی بن ابیطالب [illegible] باشند هر که قدم در روایت نکذاشته
از اهل جهنم است از اهل بهشت است [illegible] ولایت است از صراط بگذرد [illegible] درجات
بهشت باختلاف اعمال و درجات جهنم باختلاف مراتب شقاوت است کربلا بر حضرت سید الشهدا که بمقتضای
و آنها که مر به اظهار برد و مثل آنها نیستند که بیرون اگر چه ام کلثوم و اهل خانه سکینه خاتون و فاطمه صغری که گفت شمر
سنان و خولی را دیدم بیشتر از یزید نه دیدم و حضور عمه ام زینب بچه ها ملیاتی نازنین پدرم [illegible] د
الزام کرد و شماتت [illegible] بعد سرها را کجا بر گرداند که گفت یا حسین نظر کن
چگونه [illegible] ابو الدعوا [illegible] بر خواست گفت ظالم بر او [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] گفت اگر از صحابه پیغمبر بودی [illegible] یزید رو کرد [illegible]

که صحابه پیغمبر اما پسر پیغمبر را شلاق چوب بر لب دندان او میزنی ایها الناس کفر و نفاق و جهنم در جهان [illegible] ایمان
ابا طالب است که مایه [illegible] ایمان [illegible] فلا یحق و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المومنون
[illegible] که درجه دوم است و از برای درجه اول ایمان سه علامت است اول خوف از خدا و در هر حال حضرت
امیر با امام حسن فرموده از سه چیز [illegible] از زبان خود [illegible] زبان میکند چه [illegible]
خطاب میکند چگونه صبح کردید و احوال شما چون است [illegible]
[illegible] کسیکه از خدا ترسد فرموده سه چیز امید دارد [illegible] رحمت الله و شفاعت عمل صالح دوم و سیم
از علامت [illegible] اول ایمان تواضع و حسن خلق در درجه دوم ایمان پنج علامت دارد اول الورع فی الخلوة
میزان المومن [illegible] مومن و در این سلوم [illegible] کسی [illegible] در [illegible] عادل و غیر عادل [illegible]
[illegible] حضرات ائمه معصوم [illegible] فرق ما بین عصمت و عدالت آنست که عصمت از صغیره و کبیره [illegible] و غفلت محفوظ
[illegible] عدالت که از صغیره و از [illegible] و غفلت محفوظ نیست [illegible] نیت کرد عمل کند شاید
[illegible] غیبت [illegible] نیت کرد [illegible]
چنانچه [illegible] اگر کسی فعلی یک محمل صحیح داشته باشد و [illegible] محمل فاسد [illegible] الصحیح کرد
[illegible] اگر صد محمل صحیح داشته باشد [illegible] یک محمل فاسد [illegible] ائمه معصوم [illegible] عصمت [illegible]
[illegible] دعای کمیل امیرالمومنین در مقام [illegible] اللهم اغفر لی
الذنوب [illegible] اعنی بالبکاء علی نفسی [illegible]
داده [illegible] امیرالمومنین لو کشف الغطاء ما [illegible]
[illegible] اصحاب عرض کرد [illegible] حضرت آدم فرموده [illegible] نفسه
[illegible] از یک شجره مباح کرد [illegible]
کرد [illegible] حضرت موسی فرموده
[illegible] الحق فتلک

[illegible]

معصیت

[illegible]

[illegible]

المجلس العشرون

بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا [illegible] ایمان حقیق

است [illegible] نبوت [illegible] بعضی انبیا اولوا العزم بوده مثل نوح و ابراهیم و موسی

و عیسی و آدم و محمد [illegible] اولوا العزم [illegible]

بوده [illegible]

[illegible]

یکقرص نازادادو ما اهل لغز برانم دو فقیر قدم میزند بعث بقا برادر برکه از ترک نیکرا بخاک ... دارد
کرایچ بنجر نزدان قرص دیگر را دادو قدری ازان نلنگر فت ... آمد و در نظر دید که ماهر را ... کرد
کرکسی در خانه را نیز از جوع ... آمده ... ایشان ... گفتند ...
... نیست ... دانستیم که ... ایشان ... کریم ...
... کرده ... ما اهل ... برداشت ...
... رسیدی
... منافقین شنیده ... گفتند ...
... منافقین ... گفتند

[illegible]

آورد

[illegible]

اما دختران ابن ملا و فاطمه را ... نامحرم ...

المجلس الحادی والعشرون

بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا ... اولیاء ...
با خدا و اولیای او ... چون ایمان امریست ...
سعادت ... علامات ... الجنین ... علیه ...
چون ایمان و کفر صاحب ... درجات ... بهشت جهنم ...
داراو ... است و ...
در دنیا اگرچه روح ... کاری ... بدون ...

[illegible]

اما دختران

اگر مراد باشد همینکه اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم قرار گرفتند پرده از پیش چشم ایشان برداشته شود و یکدیگر
نظر میکنند چنان حسرت از برای اهل جهنم پیدا میشود که از آن عذاب برتر نیست و لذتی از برای اهل بهشت
پیدا میشود که از آن بالاتر نیست چهارم حشر با او نیست و هذا یعنی [illegible] او اینست در دنیا هر قسم با ایشان بود در آخرت
محشر گذا اگر گناه کار است در دنیا با ایشان محشور شود [illegible] اگر چه انوار ایشان احاطه دارد در بهشت بلکه در
محشر [illegible] نور [illegible] اول نور [illegible] دوم نور عرش سیم نور عمل
جز است [illegible] که در روز قیامت [illegible] اگر کسی برود بزیارت حسین با هر مرتبه که برود [illegible]
[illegible] که در قیامت [illegible] از این جهت است [illegible] سؤال کرد از امیر المؤمنین که چرا نماز [illegible]
وقت [illegible] خداوند [illegible] خلق جهنم [illegible] در زیر طبقهٔ هفتم بود
گیاه سبز [illegible] آتش [illegible] تا رسید در دعای ابو حمزه است [illegible]
السموات [illegible] جهنم را [illegible] روز قیامت صد هزار ملائکه [illegible] موکل میکرد
او را [illegible] چنان شعله میکشد که [illegible] فرار میکنند در کتاب علل الشرایع است سؤال کرد [illegible]
وقت نماز [illegible] الرحمن الرحیم است [illegible]
[illegible] مردم [illegible] ترک الصلوة [illegible] درجات
بهشت و درکات جهنم [illegible] اختلاف مردم است [illegible] نیست که
ظاهر [illegible] مردم [illegible] بهشت [illegible] پیغمبر [illegible]
برداشته [illegible] قیامت [illegible]
که تمام هفتاد پرده برداشته [illegible] در دنیا [illegible] میکنند [illegible]
شمرد [illegible] ظاهر [illegible] حکمت ظاهر [illegible] چند چیز است [illegible]
[illegible] هزار [illegible] هفتاد [illegible] عرش است [illegible] از کرسی [illegible]
قسم از لوح [illegible] از قلم [illegible] آل محمد [illegible]

دیدن آنها [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] النار [illegible] حامل [illegible]
[illegible] است [illegible] نوری کرد [illegible] موسی
[illegible] پیغمبر [illegible] اکرم [illegible]
[illegible] حکمت [illegible] از میان [illegible]
و مردم که [illegible] سید [illegible] پیغمبر کرد [illegible] حسینی [illegible]
[illegible] اول آنکه [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] جهنم [illegible] حسینی [illegible] روایت [illegible]
[illegible] حسینی [illegible]
[illegible] خلق کرده است [illegible]
[illegible] جبرئیل نازل [illegible]
[illegible] فی الدنیا [illegible] فی الآخرة [illegible] حظیرة [illegible]
موکل کرد [illegible] ملائکه [illegible] حظیرة [illegible]
[illegible] حسینی [illegible] ملائکه [illegible] برداشت
پیغمبر حسن [illegible] حسین [illegible] پیغمبر برداشته ابو بکر و ابو ایوب الانصاری [illegible]
یا رسول الله [illegible] تخفیف [illegible]
[illegible] الیوم [illegible] فقال یا ایها الناس الا اخبرکم بخیر الناس جداً وجدةً فقالوا بلی یا رسول الله فقال
الحسن و الحسین جدهما رسول الله و جدتهما خدیجة بنت خویلد الا اخبرکم ایها الناس بخیر الناس ابا و اما فقالوا بلی
یا رسول الله فقال الحسن و الحسین ابوهما علی ابن ابی طالب و امهما فاطمة بنت محمد الا اخبرکم ایها الناس بخیر الناس عما و عمة
فقالوا بلی فقال الحسن و الحسین عمهما جعفر ابن ابی طالب و عمتهما ام هانی بنت ابی طالب الا اخبرکم ایها الناس بخیر الناس
خالا و خالة فقالوا بلی فقال الحسن و الحسین خالهما [illegible] و خالتهما زینب [illegible] اینها در
اینها [illegible] اینها در بهشتند [illegible] اینها در بهشتند [illegible] بهشت

[illegible] مقابل
[illegible]
[illegible] حرام [illegible] سعید و شقیر [illegible]
[illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] مردم [illegible]
[illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible]
[illegible] بهشت [illegible] جسم [illegible]
[illegible] روح [illegible]
[illegible] ولادت [illegible]
[illegible] تعلیم میکند [illegible]
[illegible] روز قیامت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] الطعام [illegible] فاطمه [illegible] حسینی [illegible]
[illegible]
[illegible]
مردم میکنند [illegible]

[illegible]

[illegible] اهل معصیت [illegible]
[illegible] میکنند [illegible]
[illegible] بحار الانوار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible]
ابراهیم و امام حسین [illegible] پیغمبر [illegible] ابراهیم [illegible] پیغمبر [illegible] حسین [illegible]

المجلس الثالث و العشرون بسم الله الرحمن

الرحیم یا ایها الذین آمنوا [illegible]
[illegible]
[illegible] ایمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

السلام اشیا رکنز العقصد بقرف ذکر بشرف او شنید هسند زیرا کہ اقرار او بی ... بالصلوة است علای احال بعنی یکفره الاول ...

ثلث من لم یکن ... حقیقة الدیانات اول حرف انحنا ... کہ او سمیع و بصیر است ... وصف ...

... حکیم ...

بجهت پرستی حفظ ...

المجلس الثالث والعشرون

بسم الله الرحمن الرحیم قال تعالی یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم ...

...

ب التحامی کہ مبطن هر کمال السعادت ... کارات ... بشهادت ...

و در حق ... السلام علیکم ... ترغیب بقتل حضرت ... شهادت رسید ذکر کرده ...

...

المجلس الرابع والعشرون

بسم الله الرحمن الرحیم اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون خداوند در این آیه ...

...

[illegible]

الاّ

صاحب

[illegible]

نزدها واردی دهان گران دستی بر شد در شب قدر جبرئیل عرض میکند خدایا بامت محمد چه کردی فرمود ابراهیم را امر نمودیم
مگر اظهار حق [illegible] علامت چهارم از درجه سوم ایمان الصدق [illegible]
[illegible]

المجلس الخامس والعشرون بسم الله الرحمن الرحیم اقترب للناس حسابهم الآیه [illegible]
[illegible]

صاحب

وقتیکه [illegible] هزار برکت رحمت [illegible] و در وقت سختی هزار بلا [illegible]

[illegible]

المجلس السادس والعشرین

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

دو وقت

[illegible]

المجلس السابع والعشرین

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

بار دنیا موکل اشقی ... بعد معقب کنند انهم را محقق بنا برانچه از اخبار مستفاد میشود هر کس که مرد ابد در قبر از او سؤال میکنند ... کنند از او سؤال نمیکنند ... بیائید برویم

المجلس ~~السابع~~ الثامن والعشرين

بسم الله الرحمن الرحيم و اما من خاف مقام ربه و نهى النفس عن الهوى فان الجنة هي المأوى ...

[illegible]

المجلس التاسع والعشرين

بسم الله الرحمن الرحيم و اما من خاف مقام ربه ...

[illegible]

[illegible]

المجلس الثلثون

بسم الله الرحمن الرحيم و اما من خاف مقام ربه ... بدانکه ... از برای بندگان نجات و رستگاری است ...

و از انجات که این نعم ... زیرا که هر محل طریقی دارد ...

[illegible]

ای حالزاده حویت الزبر را بحضرت بخشید حضرت نیز بغلام داد و زر و چیز الحوی بیعقب در بود او نیز مهر به خود را بزوج خود بخشید حضرت ضامن شد از برای ایشان بهشت را و ایشان بشرف اسلام مشرف شدند کسیکه نبواند دنیا را ببیند ... داشت ... ابر ... شکر

المجلس الحادی والثلثون بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون والذین هم عن اللغو معرضون والذین هم للزکوة فاعلون

خداوند عالم در این کلمات ... در مقام ... کانه اصلاح کار ایشان ... و در دنیا و آخرت ... ایمان باشند ... ایمان محقق نمیشود ... [illegible]

...

بکمر تبه جواب شنید لبیک عرض کرد یا اله العالمین

دو مرتبه جواب شنید لبیک لبیک عرض کرد ... [illegible]

المجلس الثانی والثلثون بسم الله الرحمن الرحیم فاما من اعطی و اتقی وصدق بالحسنی فسنیسره للیسری

... بجهان وجود ... موقوف ... نظام عالم ... سلسله سلاطین ... سلطان ... [illegible]

...

الحمد لله ... [illegible]

آنحضرت فرزند آورده عرض کردمن را فهم نمیشود که پشیمان کردند به درستی هذا انهار الجنه کند حضرت
فرمودند قائل شده و بنیان حضور را محو کرد و راند که ... قصر اخراب ... عکسی کرد عرض کرد
خدایا داده است سلطنت دنیا ... داده است ... [illegible] که شما را ماموریت کنید که ایم
ما از شما ... [illegible] ... سنگریزه بر داشتند عرض کرد خدایا
[illegible] سنگریزها جواهر شد فرمودند اگر بخواهم جمیع سنگریزها را جواهر میکنیم اما نمیخواهیم
تمام اهل آخرت فقیر و تمام اهل دنیا غنی [illegible] که انها بجهت بعضی مصالح دارد [illegible]
[illegible] کراوی میگوید رسیدم خدمت امیر المؤمنین [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] در جواب [illegible] گفتند که [illegible]
که اینقدر [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] بجهت [illegible]
[illegible] فقرا است [illegible] باطن
[illegible] حدیث دیگر در مصابیح [illegible] است [illegible] که خدا [illegible]
خواست و را آخرت در دنیا [illegible] اغنیا را که [illegible] برای انها بر فقرا [illegible]
فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل الخ [illegible]
[illegible]

بیک

بیک نخلستان عرض کرد شنیدم ام حضرت از زده شد [illegible] به شخص [illegible] بود دحداح نام عرض کرد که ایا
[illegible] را با اجی مرد میکنید حضرت فرمودند با هر کی که او را [illegible] ابو دحداح نخلستان
داشت [illegible] مدینه [illegible] مدینه بیرون [illegible] قسم [illegible] نخل را گرفته [illegible]
[illegible] از نخلستان [illegible]
فرمودند [illegible] ابو دحداح [illegible]
[illegible] ابو دحداح [illegible] بعد از فوت [illegible]
وقتیکه [illegible]
من اعطی واتقی فسنیسره للیسری که ابو دحداح باشد که [illegible]
اما من بخل واستغنی [illegible] بخیل [illegible] فسنیسره للعسری [illegible]
[illegible] صدقه [illegible]
[illegible] صدقه در راه خدا [illegible]
[illegible] تا روز قیامت [illegible]
[illegible]

جبرئیل [illegible] که خداوند در شب معراج فرمود واسئل من ارسلنا من قبلک
[illegible] از امیر المؤمنین سؤال کرد از تفسیر این آیه حضرت فرمودند در شب معراج جبرئیل اذان گفت
و پیغمبر مامور شد که نماز بخواند و انبیا با او اقتدا کنند [illegible] با احمد [illegible]
هم بعثتم عرض کردند [illegible]
[illegible]
پیغمبر [illegible] العبود [illegible] کنهها [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] انا نقطه [illegible] بسم الله [illegible] مسجد کوفه [illegible]
[illegible]
[illegible] المعارف [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خداوند [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] علوم انبیا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] جبرئیل [illegible]
السلام علیک [illegible] استقبال [illegible]
[illegible]
[illegible]

المجلس الثانی والثلثون

بسم الله الرحمن الرحیم ماکان محمد ابا احد من رجالکم الخ خداوند در این آیه شریفه [illegible]
[illegible] فضیلت [illegible]
و فضایل [illegible] پیغمبر فضل علی الانبیا
[illegible]
[illegible]
[illegible] مسجد [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

المجلس الثالث والثلثون

بسم الله الرحمن الرحيم انا انزلناه فی لیلة القدر ... از جمله نعمتهای بسیار بزرگ که خداوند [illegible]

[illegible]

باکی از الم

[illegible]

سید الساجدین ام

المجلس الرابع و الثلثون

بسم الله الرحمن الرحیم واذکروا الله ذکرا کثیرا لعلکم تفلحون

خدا در این آیه شریفه یکی از اسباب رستگاری بندگان را ذکر فرموده که ذکر کنید خدا را بسیار و همچنین باشید [illegible] قرآن [illegible]

[illegible] اگر ذکر کنید خدا را [illegible] آیه دیگر [illegible]

[illegible]

حقیقت [illegible]

[illegible]

بر وزیر

بر وزیر اعتماد بهتر است [illegible] پادشاه [illegible]

فلان ام وزیر و فلان ام زن و فلان [illegible]

[illegible]

المجلس الرابع والثلثون

[illegible]

المجلس الخامس والثلثون

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

حلق است

حلق است [illegible]

[illegible]

بقرآن عالم بود که ابی از خواندن نداشت تا وقت رسیدن وحی بنی امیر المؤمنین فرمود اختیار کردم از کتب بیم چهار کلمه را اول ان الله جلیل مع صمت تجی صحت عادت کن که از بسیار گفتن [illegible]

[illegible]

المجلس السادس والثلثون بسم الله الرحمن الرحيم كهيعص ذكر رحمت ربك عبده [illegible]

[illegible]

[illegible] اللهی افجع خیر جمیع خلقک بولده اللهی انزل

بلوی

بلوی هذه الذریة بفنائه اللهی البس علیا وفاطمة ثیاب هذه المصیبة اللهی انحل هذه المصیبة بساحتهما [illegible]

[illegible]

ازجانب الله بابو پیغام کرد کربلا ادم ولدک هذا یصاب بمصیبة تصغر عندها المصائب یقتل عطشانا غریبا وحیدا فریدا لیس له ناصر ولا معین ولو تراه یا ادم وهو یقول واعطشاه واقلة ناصراه حتی یحول العطش بینه وبین السماء كالدخان فلم یجبه احد الا بالسیوف والسنان فیذبح ذبح الشاة [illegible]

[illegible]

قبول نه حضرت اسماعیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

وماه را می‌پرستیدند و بعضی آفتاب پرست بودند و برخی بت پرست بودند و بعضی پرستش نمرود میکردند ابراهیم با مادر بجانب
شهر روان شد و در مدینه بجماعت مذکوره رسید بقوت نبوت مذهب ایشان را رد کرده [illegible] چنانکه حق تعالی خبر میدهد
در قرآن که فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ یعنی چون در آمد
شب بر او تاریک شد [illegible]
گفت ابراهیم گفت آن قوم را [illegible] این خدای منست پس آن هنگام که آن ستاره فرو شد گفت [illegible] نمیدارم من
فرو شوندگان را [illegible]
[illegible]
فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ
الضَّالِّينَ یعنی چون ماه را دید [illegible]
[illegible]
فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ
هَٰذَا رَبِّي هَٰذَا أَكْبَرُ [illegible]

[illegible]

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ [illegible]

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ [illegible] قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ

قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ [illegible] قَالُوا أَجِئْتَنَا

بِالْحَقِّ أَمْ أَنتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ [illegible] قَالَ بَل رَّبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ [illegible]

[illegible]

قَالُوا أَأَنتَ فَعَلْتَ هَٰذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ [illegible]

[illegible]

... رسید در این وقت ... تیغ ... حسین ... فرود آورد فقال له الغلام ویلک یا ابن الخبیثة

تقتل عمی ... [illegible]

[illegible]

یا ابن اخی اصبر علی ما نزل بک واحتسب فی ذلک الخیر فان الله تعالی یلحقک بآبائک الصالحین

[illegible]

... فقال الا تأکلون ...

... ما لکم لا تنطقون ... فجعلهم جذاذا الا کبیرا لهم

[illegible]

... قالوا من فعل هذا بآلهتنا انه لمن الظالمین ...

[illegible]

[illegible]

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ

[illegible]

[illegible]

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا

[illegible]

کر من یتوکل علی الله فهو حسبه و در عجز از تفاسیر جنید [illegible] آیه فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین [illegible]
توکل بر خدا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

طاهر گفت که شخصی بر در تنور ... پس دیگری رسید و طعامی آورد و آن را بر ... صالحه

بنا بر آن ... در شب عجیب ... برخاست ... آن سبحان ... من در این تنور آتش ...

جوان ... ملاحظه ... از تنور بیرون می‌آید ... تعجب کرد گفت سبحان الله من در این تنور آتش ...

این ... چون مرتبه دیگر ملاحظه نمود دید که آن نور ... تعجب ... بود ... زنان از آسمان فرود آمدند

تنور رفتند ... آن چهار زن ... تنور برآوردند ... میان ... نهادند ... ایشان

در گفت ... خدا ... تنور ... تازه ... بر

دیگر ... تنور ... تنور آمد ... بیرون آورد

آن غریب چون حضرت امام حسین ... دید ... بیهوش ... زبان ...

ندای هاتف را شنید که این زنان ...

پرسید که این چهار زن کیانند ... شنید ... تنور ... علیه ...

بعد آن زن دیگر مادر ... خدیجه کبری ... مریم مادر عیسی ... آسیه زن فرعون ... صالح ...

سر ... را برگرفته ... رسید ...

آن ... کرد و گفت ... این سر ... که آورده در آن تنور ... این سر فرزند ...

که از زبان ... این سر ... ملائکه ... این سر ...

و بیابان ... از تو بیزارم ... صالح ... بیرون ...

... فرزندان ... محمد مصطفی را یتیم کردی ...

... صالح بیرون رفت ... الا لعنة الله علی القوم الظالمین

پس ... ابراهیم عقد ... ابراهیم ... شام ... گفت ...

از ... حمص رسیدند ... آن ... که هر کس ...

... صندوق کرد و در صندوق را قفل ... سالم ...

... ابراهیم را از آن صندوق طلب ... رسید که این چه چیز است گفت ... در صندوق ...

و چه کسی ... گفت ... ابراهیم ... ملک ... قصد کرد ... ابراهیم ...

... قصد کرد ... از زبان ...

... گفت ...

... گفت ... آن ملک ...

یعنی این کنیز ... ابراهیم را از زندان بیرون آورده ...

... ام کلثوم ... چنانچه ... روایت ...

... یا امیر المؤمنین ... این کنیز را ...

... فقالت ...

... فقالت کذبت والله ولؤمت والله ما ذلك لك ولا له ... دروغ گفتی ...

... وقال کذبت والله ان ذلك لی ولو شئت

افعل لفعلت گفت ... دروغ گفتی ...

کلا والله ما جعل الله لك ذلك الا ان تخرج من ملتنا وتدین بغیر‌ها ...

... یزید ... زیادت شد ...

... فقالت زینب بدین الله ودین ابی ودین اخی

اهتدیت انت وابوك وجدك ان كنت مسلما ...

... گفت کذبت یا عدو الله ...

... گفت انت امیر تشتم ظالما وتقهر بسلطانك ...

... سلطنت ... یزید ... خاموش گشت ...

... یا امیر المؤمنین ... یزید گفت ...

... فقالت اسکت یا لکع الرجال قطع الله لسانك واعمی عینیك ...

بسم الله الرحمن الرحیم استنساخ از جلد چهارم بیان الحق والصدق المطلق از مؤلفات مرحوم

فخر الاسلام در رد و جواب چهار جلد کتاب الهدایه و رساله عبد المسیح کندی مرسلین امریکا)

باب ششم از آن کتاب در بیان نمونه از معجزات و کرامات و خارق عادات صادره از آن

حضرت در عالم برزخ و مشهوده از قبر منور مبارک حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله که از انها

استدلال میشود بر نبوت و رسالت آن ... باب ... فصول ...

فصول این باب باید دانست که حضرات ... رساله ... از جانب

عبد الله بن اسمعیل هاشمی بسوی عبد المسیح بن اسحق الکندی که عبد الله عبد المسیح را ...

آن رساله دعوت باسلام ... و عبد المسیح نیز او را جواب میگوید و این سؤال و جواب

در زمان مأمون واقع شده ... در رساله مذکوره در سنه ۱۸۹۵ ... طبع شده

پس در صفحه (۱۰۵) عبد المسیح مذکور ... در جواب عبد الله ...

در مقام ... قبر منور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ... عبارات ...

... قول ... رسول ... مشاهده ... مواضع مبارکه ...

... مواضع عجیبه ... عجیب ...

در ... صاحبان عقل و تمیز از آن مواضع ... ارتکاب ... از ظلم عقل

... عقل ... حیوانات و عقل را ...

... مواضع ...

... که از برکات ... بعضی ... مواضع ...

شفا یافت ... زبان ... مواضع ... زبانی ...

... راه ... بر ... بار ...

کوری رفت ... و دیوانه از شیطان ...

... در صفحه (۱۰۶) ... این مواضع ...

برآمد که تورا آمرزید بتدرج فطا ابوسعید سحا دیو شب [illegible]

دقه، چون دوار در راه کوی [illegible] سرای شد بکرد از مردی که در دست [illegible]

داشت بر باب مسجد [illegible] حاضر شد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گرد انند بخود بلند کرد و دید سردابه است کنده شده که منتهی میشود بسمت حجره و قبر منور و چون مردم این حال را
دیدند بدنهای ایشان مرتعد و مرتعش گردید و ترسناک و حیران شدند سلطان گفت راست بگوئید که این
چیست و اینها چه کسانند پس امر کرد که ایشان را شدت زدند پس اقرار و اعتراف کردند که ایشان نصرانی
هستند که سلطان فرنگی نصاری ایشان را در صورت و زی حجاج مغاربه و اندلس فرستاده است
و اموال کثیره بایشان داده اند که هر حیله که است خود را برسانند بقبر منور و هر چه در آنجا بیابند نقل
کنند بسوی سلطان فرنگی نصاری پس ایشان آمده اند در آن کاروانسرا منزل کرده اند و نقب
زده اند بسمت قبر منور روز بعبادت میکنند و شب نقب میزنند و هر کدام یک محفظه از پوست همراه
همراه دارند آنچه می کنند در آن محفظه جمع کنند بعنوان زیارت اهل قبور بقیع خاک را می برند در آنجا
میریزند و چون نزدیک بقبر شریف رسیدند زلزله عظیمی حادث شده و رعد و برق در هوا پیدا شد و چون
سلطان این حالت را دید […] امر فرمود که آن دو خبیث را کشتند و بعد از کشتن ایشان امر
فرمود که قلع بسیاری حاضر کردند و حکم داد که اطراف حجره شریفه خندق کندند تا به آب رسید پس حکم داد که
قلع را آب کردند و ریختند در خندق تا پر شد پس اطراف قبر شریف مطهر دیواری از قلع گشته تا به آب رسید
و این حادثه در سنه ۵۵۷ از هجرت واقع شد انتهی بدانکه نظیر این حدیث در کتاب تحفة الازهار
و زلال الانهار فاضل ماهر سید ضامن بن شدقم بن علی بن سید الجلیل النقیب علی شدقم حسینی
مدنی نیز موجود است و چنانچه […] در بعض الفاظ و عبارات مختلف است الا اینکه ترجمه ما […]
موافق است با عبارات سمهودی فصل دوم از باب سیم آن کتاب در استغاثه […]
بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و منقطعین در تردد و حجاج شدائد و اسقام و امراض و
مبتلا شدگان بفقر و فاقه و قرض و امثال ذلک که در عالم برزخ و قبر منور از آن سرور ظاهر
و صادر گشته است اللهم صل علیه و علی آله الطاهرین بعدد ما علمک من العدد فی کل آن و لمحة من
الازل الی الابد و تفضل علینا و اقض حوائجنا و اغفر لنا و وفقنا به معجزه اول خبر معتبر
جمال […] المعتمد علی الله احمد بن متوکل العباسی که از خلفای بنی عباس است در ایام خلافت خود […]

فرموده بود معتمد بحاجب که گفت الان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم بمن فرمود ای احمد الان
منصور جمال را از حبس خانه بیرون بیاور که او مظلوم است و من غیر حق محبوس شده و در حق او احسان
کن پس حاجب […] او را از حبس بیرون آوردم و این جمال را در حق او […] معجزه دوم خبر
عطار است با علی بن عیسی وزیر در بغداد مردی بود عطار از اهل کرخ و مشهور بامانت و دیانت و ستر و عفاف
مقروض و پریشان شد و خانه نشین گشت پس رو آورد بدعا و صلوات و متوسل شد بحضرت رسول صلی الله علیه
تا اینکه یک شب جمعه رسید صلوات زیاد فرستاد و دعا کرد و متوسل برسول خدا شد و فرج خواست و خوابید
پس رسول خدا صلعم را در خواب دید که حضرت باو فرمود برو نزد علی بن عیسی وزیر که باو امر کردم که چهار صد اشرفی
بتو بدهد اشرفیها را بگیر و امر خود را اصلاح کن مرد عطار گفت که من ششصد دینار مقروض بودم در روز که
این خواب را دیدم پس چون از خواب بیدار شدم صبح در خانه وزیر آمدم خواستم داخل شوم حاجب و دربان جلو
مرا گرفت […] شناخت پس خبر […] خود را یاد گفتم
گفت از صبح تا کنون وزیر در طلب تو است و هر طرف عقب تو آدم فرستاده و الان ترا از من سئوال کرد
دمی ترا فراموش کرده بودم […] بر گردم پس رفت و طولی نکشید برگشت و مرا صدا
زد پس وارد شدم برابو الحسن علی بن عیسی وزیر و چون نظرش بر من افتاد فرمود چه نام داری گفتم
فلان عطار گفت از اهل کرخی گفتم بلی گفت خدا ترا جزای خیر دهد در آمدنت بسوی ما بخدا قسم که من
از دیشب خواب نکردم زیرا که رسول خدا صلعم بخواب من آمد و فرمود فلان بن فلان عطار را چهار صد دینار
بده که شان خود را اصلاح نماید پس عطار گفت که دیشب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخواب من نیز
آمد و من چنین چنان فرموده برای وزیر نقل کردم بنحوی که در صدر حدیث گذشت پس علی بن عیسی
در بر گرفت گریه کرد و گفت امیدوارم که این عنایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشد پس
از آن گفت هزار اشرفی بیاورید پس […] آوردند بعطار گفت چهار صد دینار را امتثالاً لامر رسول الله
بگیر و ششصد دینار دیگر نیز […] باشد بتو پس مرد عطار گفت ایها الوزیر […] که چیزی
بر عطیه رسول الله بیفزایم زیرا که برکت را امیدوارم در چهار صد دینار نه در زیادی بر آن پس

رفتن […] پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بخواب من آمد و […] بمن فرمود […] در حق
طاهر بن یحیی قول دشمنانش را قبول کردی و احسان خود را از او بریدی چنین مکن برو نزد طاهر
فوت شده را باو بده و احسان خود را از او قطع مکن مادامی که استطاعت داری خراسانی گوید پس از خواب
بیدار شدم […] و قصد کردم که امر پیغمبر را امتثال کنم […] ششصد اشرفی را […] کرده با خود
برداشتم و چون وارد مدینه طیبه گردیدم بخانه طاهر بن یحیی ابتدا کردم و وارد شدم او را دیدم مجلسش
مملو از مردم است و چون نظرش بر من افتاد گفت یا فلان […] رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ترا از خراسان
نزد ما آورد قول دشمن خدا را در حق من قبول کردی و عادت و احسان خود را از من بریدی تا اینکه
پیغمبر خدا ترا در خواب ملامت و سرزنش کرد و ترا امر فرمود که ششصد دینار بمن بدهی پس طاهر دست خود را
بسوی من دراز کرد […] دهشت بر من غلبه کرد نزدیک بود که عقل از سرم برود گفتم […] قصه
چنان است که شما […] لکن از کجا این را دانستید گفت خبر تو از سال اول در نزد من است چون سال
اول عادت خود را از من ترک کردی بر حالم اثر کرد و متعلق گشتم و چون سال دوم شد و حول دوم
قرار داشتم و کار بر من تنگ شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم بمن فرمود غمگین مباش که
خراسانی را دیدم و عتاب کردم و امرش فرمودم که فوت شده را بتو بدهد و عادت خود را از تو قطع
ننماید مادامی که استطاعت دارد پس از خواب بیدار شدم و شکر خدا را بجا آوردم اکنون چون ترا
دیدم دانستم که خواب ترا آورده است خراسانی گفت چون این را شنیدم کیسه را بیرون آوردم و ششصد
اشرفی را تقدیم کردم و خواستار شدم که مرا حلال کند از اینکه قول دشمن را در حق او قبول کردم
یا رسول الله انت تعرف من قطع عنی عادته فامره ان یعود بحق آبائک علیک اللهم صل علی هذا
الرسول الکریم الرؤف الرحیم معجزه چهارم خبر الشریف ابن طباطبا است با ولیعهد عزیز مصر
در کتاب مصباح الظلام و حجة […] فی معجزات سید المرسلین منقول است که عزیز مصر امر
کرد ولیعهد خود را که […] ابن طباطبا را در مصر بگیرد پس ولیعهد بمقام مطالبه بر آمد […]
دینار اشرفی […] ابن طباطبا […] برای مطالبه اموال و امر کرد […]

وارد شد […] ایشان […] مرا گرفتند و بردند نزد ولیعهد چون وارد شدم گفت از من شکایت
کردی نزد حضرت گفتم نه بخدا شکایت از تو نکردم حال خود را بیان کردم ولیعهد گفت رسول خدا امشب
فرمود که تو از من شکوه کرده‌ای پس ولیعهد قرض ابن طباطبا را خواست و […] هزار اشرفی
نیز از مال خود […] داد که صرف نماید و مرا با احترام مرخص کرد پس معجزه رسول الله و برکات
این آیات را دانستم اللهم لا تحرمنا برکات هذه الآیات و لا تحجب عنا عنایة رسولک اللهم صل
علی محمد و آل محمد یا رسول الله […] لنا شفیعا عند ربک فی […] و المغفرة لی و لاخوانی المؤمنین
لا سیما المنظورین معجزه پنجم خبر ابو حسان است در کتاب […] مروی است که مردی
از اهل خراسان بدره که ده هزار درهم در آن بود نزد ابو حسان امانت گذاشت […]
حج کرد و قبل از حرکت خبر فوت […] قصد کرد که […] بدره را
ضبط کند پس آمد نزد ابو حسان بدره امانت خود را که در روز پیش نزد او امانت گذاشته بود طلب
نمود ابو حسان […] مدیون و پریشان بود آن پولها را […] داده بود […]
صاحب امانت از جای دیگر […] چون خراسانی امانت خود را با زودی خواست
ابو حسان متحیر شده آن شب را استمهال نمود و متوسل برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شد در
اثنای توسل […] مأمون […] آمدند و او را بردند نزد مأمون چون داخل شد بر مأمون
در نهایت خوف و خشیت مأمون با او گفت قصه خود را بگو پس قصه خود را […] نزد مأمون
شرح داد و بشدت گریه کرد مأمون گفت […] رسول خدا دیشب […]
اول شب بخوابم تشریف آورد و فرمود که مأمون ابو حسان زیادی را دریاب پس […]
خواب بیدار شدم و چون ترا نشناختم از این و آن سئوال کردم که […] بفریاد تو برسم پس […]
خوابیدم باز پیغمبر را در خواب دیدم مقاله اول را اعاده فرمود ابو حسان زیادی را دریاب پس
از خواب بیدار شدم ترسان و لرزان چون شب بود عازم شدم صبح زود بفریاد تو برسم پس […]
سیم خوابیدم […] در خواب دیدم مرا عتاب کرد که الان ابو حسان را دریاب پس از خواب

معجزهٔ ششم خبر علوی مظلوم است در کتابهای مزبورین مذکور است که بعضی از شبها مهدی
خلیفهٔ عباسی با خوف و ترس از خواب بیدار شد و شرطهٔ حضور را طلبید و امر کرد او را که برود بمحبس و علوی
حسینی را خلاص گرداند برادران آورده بیاورد و او را مخیر گرداند مابین اقامت در نزد خلیفه مکرما محترما و
رفتن بسوی اهلش منعما و خوشدل پس شرطه آمد بمحبس خواند جوان علوی را دید از کثرت ماندن
مثل مشک خشکیده است پس او را مخیر کرد مابین ماندن در نزد خلیفه بنحو مذکور و رفتن بسوی اهلش
علوی رفتن را اختیار کرد و آنچه را که خلیفه گفته بود از اموال باو تسلیم کردند و چون خواست که
سوار شود در راه بجهت شرطه باو گفت بآن کسیکه ترا نجات داد قسم میدهم که هیچ میدانی که چه باعث
شد که امیرالمؤمنین ترا مرخص کرد علوی گفت ای آنکه میدانم در شب در محبس خوابیده بودم رسول
خدا ص را در خواب دیدم و بمن فرمود ای پسر کی ام آیا بر تو ظلم کردند عرض کردم آری یا رسول الله
فرمود برخیز وضو بگیر نماز بخوان و بعد از نماز این دعا را بخوان یا سابق الفوت
ویا سامع الصوت ویا کاسی العظام لحما بعد الموت صل علی محمد وآل محمد
واجعل لی من امری فرجا ومخرجا انک تعلم ولا اعلم وتقدر ولا اقدر
وانت علام الغیوب یا ارحم الراحمین علوی گفت بخدا قسم که مشغول تکرار
و خواندن این دعا بودم که تو مرا صدا زدی شرطه گفت چون بسوی خلیفه برگشتم و این حدیث را
برای او نقل کردم گفت علوی راست گفته است بخدا قسم که من در خواب بودم دیدم غلامی زنگی را
با عمود آهنی بالای سرم ایستاده و بمن میگوید فلان علوی حسینی را از محبس رها کن و الا
ترا خواهم کشت پس از خواب بیدار شدم و دیگر جرئت نکردم که بجا بیاورم تا دیدم که تو علوی را نزد من حاضر
کردی اللهم صل علی محمد وآل محمد الطف ربی بک واغفر لنا معجزهٔ هفتم در صحو کتاب
سابق الذکر منقول است که ابوالفضل عبدالواحد بن عبدالعزیز بن الحارث التمیمی گوید که
دختر روزگار بر پدرم تنگ شد بنحویکه لا شیئ محض بودیم و هیچ چیز نداشتیم و عیدهم نزدیک شد و ما
در شدت تنگی بودیم شب عید اسعد و ماچیزی نداشتیم که بپوشیم با سوء حال خوابیدیم چون وقت سحر

حیلی شنوده است منقول است از ابراهیم بن مهران که او گفت در کوفه همسایه بامردی داشتم ابو جعفر نام
جعفر نوعی خوش معامله بود و اکثر اشغال از علویان نزد او می آمد و چیزی از او می خواستند پس او بسیار از علوی
میداد و میگفت و اکثر بغلامانش میگفت بنویس بدهد بر ذمهٔ علی ابن ابیطالب پس زمان طولی با این بگذرانید
کرد پس از آن سرمایه اش تمام گشته و فقیر شد در خانه نشستن بدفتر خود نگاه میکرد پس اگر علوی زنده بود حق
خود را مطالبه میکرد و اگر مرده بود باسم او قلم میکشید پس در این اثنا بکروز در خانهٔ خود نشسته بود در دفتر خود
نظر میکرد ناگهان مردی عبور کرد و بر او عبور میکرد از روی استهزاء و سخریه گفت غریم بزرگ تو علی ابن ابیطالب
چه کرد از این سخن ابو جعفر رنجیده شد از سر رنج خود دل شکسته شد بخود فکر و غمگین بخانه آمد و چون
شب شد حضرت رسول خدا ص در خواب دید با او حسن و حسین علیهما السلام راه میرفتند
پس حضرت رسول ص در خطاب بحسنین علیهما السلام فرمود که پدر شما با این مرد چه کرد پس حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام از پشت سر جواب داد که حاضرم یا رسول الله فرمود با علی تو را چه میشود که حق این مرد را ادا نمیکنی
گفت اینک آورده ام و کیسهٔ سفیدی را پیش برده به ابو جعفر داد پس امیرالمؤمنین علیه السلام گفت از این
بگیر و فرمود که این حق تو است و چون کیسه را گرفتم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بمن فرمود این را
بگیر و منع مکن از اولاد من که بیایند نزد تو برای طلب برو که بعد از امروز دیگر فقری نخواهی دید پس از
خواب بیدار شدم کیسه را در دست خود دیدم و زوجهٔ خود را صدا زدم که آیا من خوابم یا بیدار گفت بیداری
پس خوشحال گشتم و کیسه را نزد زوجهٔ خود دادم و قصهٔ خود را باو گفتم و چون نگاه بدفتر کردم دیدم که هیچ چیز در دفتر باسم
سیاهی کرده امیرالمؤمنین ع باقی نمانده است که محو نشده باشد پس آن شخص از دست فقر و فاقه نجات یافت از برکات
امیرالمؤمنین علیه السلام اللهم صل علی محمد وآل محمد کی شفیعنا یا رسول الله عند ربک لیوفقنا
معجزهٔ بیست و یکم حدیث ابراهیم ابن اسحق ایضا در کتاب منتخب الاحادیث از ابراهیم ابن مصعب
بن شرطه بغدادی منقول است که حضرت رسول نبوی صلی الله علیه وآله وسلم را در خواب دید که
بنا دیدن قاتل را از حبس رها کن پس خائف و مرعوب از خواب بیدار شد پس از اصحاب
و تابعین خود سؤال کرد که در حبس جانی که متهم بقتل است نفعند

...را میکوبیدند دهم پس از آنان بیرون آمدند و مرا درمقام دفاع ایستاده بر آمدم با ایشان نزاع
کردم تا اینکه از خواب شدم پس بیک حمله کردم بر یکی از آنها که جوانی بود و منهزم گردیدند
و او را اکشتم و مابقی را متفرق کردم و سیده را از خانه بیرون آوردم اهل محل چون
وقایع را شنیدند آمدند و او را حاضر نشدند آن مرد را مقتول و کار را در دست خود دیدند نزد خلیفه
نزد خلیفه آوردند و بدون تحقیق مرا حبس کردند و گریه حالت سیده تا امروز در محبس ماندم پس امام
گفت من نور الله و در قول تو بر جهت حمایت تو از آل رسول بخشیدم پس او را از امروز تو به
کرده تو براه امام حسین برو اللهم صل علی محمد وآل محمد فتضاعفت حیلتی ادرکنی یا رسول الله
معجزهٔ بیست و دوم در کتاب مصباح الظلام از ابن محمد بکند منقول است که مردی از اهل یمن در نزد
بقال هشتاد دینار اشرفی امانت گذاشت در وقت جهاد و گفت اگر محتاج شدی انفاق کن تا من بیایم
بعد بیست و بیست سال چون آن مرد ... بعد از مدتی برگشت رسید و پدر آن هشتاد دینار را قسمت کرده
فرا و صلاح طول کشید صاحب دنیا نزد آمد و مال خود را طلب نمود پدرم باو گفت فردا بیا و چون شب شد در مسجد
بیتوته کرد و کار را بقبر منور پناه برد و کار بمنبر انور رسانید صبح ماند و گریه میکرد و چون صبح نزدیک شد شخصی در
تاریکی باو گفت بگیر این را ای محمد پدرم دست خود را دراز کرد کیسه را گرفت که هشتاد دینار اشرفی بود و آن کیسه را
در آن بعد چون صبح شد صاحب امانت آمد آن را بدو داد و گرفت و برد پس از برکات قبر انور نجات یافتم
الصلوة والسلام علیک یا رسول الله کن شفیعا لنا عند ربک لیخلصنا من شر اهل الظلم معجزهٔ بیست و سوم
حدیث عبیدالله بن منصور مقری است در کتاب مصباح و حجة الزائرین از ابوالقاسم عبیدالله بن منصور مقری
منقول است که پدرم در تمام ایام هفته از قرض قرض میکرد پس عید و بالاتر هزینه نداشت و در این مدت او را مطالبه میکردند
و بخدا قسم خورد که روز شنبه طلب آنها بدهد و روز شنبه هم میآید و مکرر چنین اتفاق میافتاد پس از او
سؤال کردم که خطور شده است که در تمام ایام هفته نادم بود و در روز شنبه حق میشود و قرض خود را ادا
میکند پس چون این را شنید گریه کرد و گفت از برای تو در تمام ایام هفته تلاوت قرآن میکنم و ختم قرآن در هفته
خود را هم میکنم برای شب جمعه و شب جمعه ختم میکنم و ثواب آن را هدیه میکنم بروح مقدس پیغمبر رسول خدا صلی الله علیه و آله

بگیر و استادش قبول نکرد و گفت باید ده دینار و باشد پس نزد استاد بیرون آمد دید که جلها با زنجیر و بلیغی مکرر نزد
خود گفت و الله این چند بار را خزینه از کجا میکرد تو نکرد پس احتیاج سوسنگر را خرید و روانه شد تا رسید بمکه و چون
مکه را بجا آورد رو بمدینه رفت و چون بقبر مبارک رسید عرض کرد السلام علیک یا رسول الله و بعد از سلام چند نماز
آیه از کلام ملک علام بتجوید تمام در نزد قبر حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام الی یوم القیام تلاوت نمود و عرض
کرد این قرائت عمده است از فلان استاد از جبرائیل از حق تعالی و از استاد خودم اجازه خواستم
استعانه بحضرت تو میکنم در تحصیل اجازه و بعد از ختم و الحمد خوابید و در عالم خواب دید حضرت علیه وآله و سلم را در عالم
خواب دید و باو فرمود که برو برشیخ و استاد خود سلام کن و باو بگو که رسول خدا امر میفرماید تو را اجازه بدهد چیزی بگیر و او را
قصد تو نکرد و بگو بشارت زمرا زمرا پس چون فقیر بمصر رسید نزد استاد خود حاضر شد و رسالت حضرت ابلاغ
تبلیغ نمود استاد تصدیق کرد و اجازه را داد و بعد فقیر گفت این خواهش رسول خدا است بشارت زمرا زمرا و چون
استاد این حرف را شنید صیحه زده افتاد و غش کرد و چون بحال آمد اصحابش باو گفتند یا استاد تا چه را
سبب غشوه شما چه بود گفت من تلاوت قرآن را شروع کردم تا روزی رسیدم باین آیه ومنهم امیون لا
یعلمون الکتاب الا امانی وان هم الا یظنون پس چون این آیه را دیدم قسم یاد نمودم که
کسی بعد از ختم قرآن تمام ملکوت از روی تدبر و تامل و فهمیدن معنی پس بتدبر ایمان عقیده بودم و اقرار
تلاوت کردم بکر تلبیه و کار بجائی رسید که قرآن را فراموش کردم پس کفاره قسم خود را دادم و دو
مرتبه شروع کردم بحفظ قرآن تا آنکه حفظ کردم و بکرو تلاوت قرآن کردم تا رسیدم بقول خداوند جل
وعلا ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم
مقتصد ومنهم سابق بالخیرات الایه نزد خود خیال کردم که کدام یک از این
اقسام ثلثه هستم و بعد بخود گفتم بعضی از حرفها دیدم نمی بینم پس حیرانی شد که من از قسم اول هستم پس آن شب را
بخودم و بغموم خوابیدم پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم و بمن فرمود بشارت قراء القرآن
انهم یدخلون الجنة زمرا زمرا پس رسید قاریان قرآن را که ایشان جوقه جوقه داخل بهشت میشوند
بعد استاد دعوی فقیر را پرسید و بحاضرین گفت شاهد باشید که من اجازه دادم که از جانب من قرائت

از عبداله جز جزوی منقولست که گفت که سال چشم درد کرفت عرض کردم با رسول الله من در حاجت
اینم چشم درد میکند فورا چشم خوب شد و از برکات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تا امروز دیگر چشم
درد نیامده اللهم صل علی محمد و آل محمد اشفع لنا یا رسول الله عند ربک برفع عشق ربنا النصر والنصر
معجزه بیست و هشتم حدیث محمد بن ابراهیم رندیست در کتاب مصباح و حجج از شیخ ابو عبدالله
محمد بن ابراهیم رندی روایت شده که من در مدینه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودم چون عزم برگشتن
آمدن نمودم بعضی از فقراء باخبر بعضه آمدم خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کردم یا رسول الله بیست درهم قرض
دارم برای اتفاق بفقرا طلب کنید شخصی آمد بیست درهم بمن داد بدون که درینباب اللهم صل علی محمد و آل
محمد اشفع لنا عند ربک لیوسع علینا ارزاقنا و یوجب قضاء لنصرة الدین انه علی کل شیء قدیر معجزه
بیست نهم حدیث شیخ ابو الغیث مارونی بدون تعلیم در کتاب بنی الله کرار ابو موسی روایت
شده است که بمن رسیده که شیخ ابو الغیث مارونی بدون تعلیم از کسی قران را از روی مصحف شریف
میخواند و من متفکر شدم که علم چطور امکان دارد که کسی درس نخوانده قران را از روی مصحف بخواند و حروف
و حروف شناس باشد و نقوش حروف و خطوط را از یکدیگر تمیز بدهد تا اینکه رفتم بکه معتقد او و در آن
مکان تعقل در من امتحانش کردم و دیدم که قرانرا از روی مصحف با جودت قرائت تلاوت مینماید
نقوش حروف و خطوط را از یکدیگر تمیز میدهد [illegible] در شناسد پس سبب این امر
غریب را از او سئوال کردم گفت که در مدینه سید عالم صلی الله علیه و آله بودم در مسجد النبی توقف کردم و با ان [illegible] خلوت
نمودم و الخضر اعتقاد شفیع قرار میدادم که تلاوت قران را از روی مصحف سهل و آسان نماید پس
بگوش [illegible] توسل کرده و زاری در نزد قبر مطهر نشستم و [illegible] رفت و در عالم [illegible] پیغمبر را دیدم [illegible]
حق تعالی دعای ترا مستجاب نمود قران را بار کن و از روی قران بخوان پس از خواب بیدار شدم
و چون صبح شد قران مجید را دست گرفته و باز نموده شروع بقرائت و تلاوت نمودم از روی مصحف و از
معجزه پیغمبر حروف و خطوط را شناس شدم و اکنون بعون الله تعالی از روی مصحف و بیجهالت بکار آیات
غلط نخوانم بعضی خوابیدن کسی بخواب هم می آید و من میگویم که فلان آیه چنین و چنان است

از اعلای یکی که مرا انور کنند اما نظور رفتیم تا بنزد یکی صبح رسیدیم به بیابانی مقوار [illegible] در
نزد خود حال کردم که این وادی چه قدر شبیه است بوادی شفت ده ما چون هوا روشن شد معلوم
و محقق کردید که ما در شفت ده هستیم که وطن منست بکرمت آن شخص از نظر غایب شد و من بخانه
خود آمدم و اهل خود را خبر دادم که من دیشب اینکه متعظم بر دل آمدم و حدیث خود را از اول تا آخر
بایشان گفتم اهل من جمیع مردم که شنیدند تعجب کردند گفتند رفقای تو چه شدند گفتم ایشان مرا در
نزد قبر منور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گذاشتند و راه افتادند دیگر خبر از حال ایشان ندارم بعد از
مردم مرا تصدیق کردند و بعضی تکذیب که شاید علی الحساب از بعض راه برگشته ام تا اینکه بعد از چند
ماه رفقای من از مکه آمدند و مردم گفتند که ما او را در مدینه گذاشتیم و آمدیم پس بلای منقل گشته
و تکذیب کردند و اعتراف نمودند اعجاز معجزه پیغمبر آخر الزمان علیه و آله السلام اللهم اغننا بفضلک اللهم
صل علی محمد و آل محمد فرج اهوننا و خبر ما به والف مرضا نا بحق علیک معجزه سی و یکم حکایت یا شیخ
در کتاب سایق الله کرار از ابن هاشمیه که در مجاور قبر مطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود منقول است که میدانم صدام
مرا [illegible] میکردند پس استغاثه بحضرت رسول صلی الله علیه و آله نمودم بکریه صدائی شنیدم از میان قبر منور که این
[illegible] صبر کردی توام صبر کن پس از برکت آن صدا ایذ و عموم من زایل شد و ذلک
[illegible] در روضه بود تا دعا [illegible] اللهم صل علی محمد و آل محمد
اللهم [illegible] معجزه سی و دوم حدیث [illegible] در کتاب [illegible]
از شیخ ابو القاسم ابن یوسف اسکندرانی منقول است که در مدینه [illegible] مرد بزرگ نزد قبر منور ستیل
اظهر دیدم که استغاثه برسول اکرم و پیغمبر مکرم صلی الله علیه و آله و سلم مینمود میگفت یا رسول الله بیا بسر
آورده ام و بقبر تو متوسل گشته ام پسر خود را از تو میخواهم [illegible] که اجابت میکند دلم
سوخت نزد یکی رفتم و گفتم ای مرد پسر تو چه شده است گفت پسر من باغ [illegible]
شده است برای [illegible] از [illegible] دیگر از او خبر ندارم حالا پسر خود را از پیغمبر خدا
راوی گفت من دیگر متحمل او نشدم رفتم و بعد از چند سال آن مرد را که از اهل مصر بود در مصر دیدم و از او
او پرسیدم که پسرت چه شد گفت الحمد لله که از برکت پیغمبر خدا پسرم را بمن رسانید گفتم قصه پسرت چه بود

پس مشغول گردد در آن ایام آمد به اب که اسباب الحاج باشد بعد و نقش رفت عقب آب آن و دست کرد و من تنها
ماندم تنگ خشکیده در دستم بکه عقب آب رفته بهم خسته شده بودم الوقت خوابید که خواجه گفته بود بخانه
آمد پس مرا از دم اما مستجیر بحضرت رسول الله در این بیان صدای مردی بگوشم شنیدم که میگوید مشک خود را
باز کن و چون در مشک را باز کردم صدای ریخته شدن آب در مشک بگوشم رسید بکمترت دیدم که مشک
از آب پر شد و ندانستم که از کجا آمد و بکجا رفت و آب از کجا آورده لکن از برکت استغاثه بحضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله حاجت من روا شد الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد و آله الطاهرین انا مستجیر
بک یا رسول الله فاجرنی من شر هذا الظالم معجزه سی و هفتم حدیث عثمان بن یوسف یعقوبی است از شیخ
صالح ابو الحسن عثمان بن یوسف یعقوبی در کتاب مصباح منقول است که من شیری در خواب دیدم که شیر بزرگ
جلو من آمد و خواست از پیش رو بر من حمله کند که مرا بدرد پس استغاثه به پیغمبر نمودم گفتم یا محمد پس شیر از پیش
رفت و بار دیگر برگشت و خواست از جانب راست حمله کند گفتم یا محمد برگشت و از جانب چپ آمد گفتم یا
محمد از من دور شد و از پشت سر آمد و خواست مرا بدرد گفتم یا محمد پس دیدم شخصی بیدا شد از برکت لفظ اسم
مبارک محمد شر او را از من دفع کرد بنحوی که از نظرم مفقود شد پس از خواب بیدار شدم و شکر الهی بجا آوردم
اللهم صل علی محمد و آل محمد یا من اسمه دفع الاسد عن المستغیث فادفع عنی الثعلب فانه مستغیث معجزه سی و هشتم قصه
عبد الواحد بن علی صنهاجی است در کتاب مذکور از ابو محمد عبد الواحد بن علی صنهاجی روایت شده است که
قریب شش ماه مریض بودم در شام چون مسافرین را دیدم که اراده مدینه منوره را داشتند اراده کردم با آنکه
ضعف و ناتوانی بجائی رسیده بود گفتند که سه روز آب باید برداشت در قوه و ظرف برداشتن آب سه روز
نداشتم چون شب شد لوح مبارک طه را خواندم و گفتم من مهمان تو هستم یا رسول الله بغیر از مهمان ضعیف
خود برس و صدا را خواندم که در عالم خواب پیغمبر خود را دیدم بشارت داد که من از گرفتاری تو را با ضعف بیدار دیدم پس چون
خوابیدم رسول خدا را در عالم خواب دیدم سلام کردم و جواب شنیدم و مرا گرفت بسینه خود حسب سند و فرمود
بشارت باد ترا که حاجت تو برآورده شد و من بعد هیچ خوف و ترس بر تو نخواهد بود پس از خواب
بیدار شدم و شکر حق تعالی بجا آوردم و از برکت پیغمبر صبح خود را سر چشمه آب دیدم و حال انکه دوانی

یکدست را من بده پس او را گرفت و گفت که کشیدم را میدید که دوستان سه مرتبه بعد فرمود خبر که خدای متعال
تو را صحت و عافیت عنایت فرمود پس شکر خدای بجا آورد و از او پرسیدم که [illegible] و چون از خواب
بیدار شدم خود را از معجزه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صحیح و سالم دیدم اللهم صل علی محمد و آل محمد اللهم ان قلوبنا علیله
و العبد بها و دوا جمیلها اشفنا بحق حبیبک محمد المصطفی و آله المجتبی معجزه چهلم حدیث مرد فقیر
یکی است فارس حذاء گوید که زنی ورع در بستر از آنجائی که مرد بیماران من آمد هوا هم نهایت سرد بود و من نه
هیزم داشتم و نه روغن چراغ و نه چیزی از خوردنی و آشامیدنی که ناچار چیزی و بر این شد سر آن زن
غم زیاده خوابیدم پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم فرمودند نزد تو را که محزونی عرض کردم یا رسول الله حالم
چنین است و چنان حضرت فرمود که صبح هرویی در بازار فلان محلیس با دامن که رسول خدا فرموده است
ده درهم بتو بدهد و دو از خواب بیدار شدم و گفتم این امر غریب است نشناسی که بصورت پیغمبر خدا متمثل شود و قبول
حذاء جزا امر احوال مرا کسی نمیکند پس این خیال هر مرتبه خوابیدم باز رسول خدا را در خواب دیدم این فرمودند پس
مکن و برو نزد کبر پس چون صبح شد رفتم نزد کبر دیدم که بدر خانه خود ایستاده منتظر شخصی در دست
دارد چون مرا دید گفت یا شیخ اینک و مرا شناخت و گفت کشیدم که مطلب حود را بگویم گفتم نقیب گرامی
خواهد شد و در تبلیغ رسالت رسولی که معتقد باشد نهایت انتظار ایستاده بودم دیدم که نظر و تامل
نمایید بمن گفت یا شیخ حاجت را بگو گفتم یا شیخ خدا صلی الله علیه و آله فرموده است ده درهم بمن بدهی پس کیسه
خود را باز کرد بیست درهم را بمن داد بگو گفتم ای مرد من مامور بودم نزد تو آمدم و تو از کجا دانستی و چطور
مرا شناختی گفت دیشب مرد بزرگی را در خواب دیدم که فلان و فلان و صفت داشت بمن فرمود که فردا مرد
نزد تو خواهد آمد و صفت او فلانست بیست درهم باو بده پس حق بیست درهم را حاضر کرده منتظر بودم
علامتی که آن مرد گفته بود تو را شناختم گفتم آن مرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که مرا نزد تو فرستاد و چون
این را شنید قدری تامل و توقف کرد پس از آن گفت مرا بمنزل خود ببر پس او را بخانه خود آوردم
و مسلمان شد و خواهر و دختر و زوجه او نیز آمدند مسلمان شدند و اسلام ایشان خوب شد و ثابت و راسخ
بعد از این برکت پیغمبر رفع احتیاج از من و خانه من و رفع کفر از کبر و خانه او شد اللهم صل علی محمد و آل

روغن هم آورد و در بحث برعله و تمر صبح نیز حاضر کرد و آنرا با کره درست کرد و بمن گفت
بخور پس کمی خوردم و دست کشیدم باز امر بخوردن کرد باز قدری خوردم و دست کشیدم باز
تکلیف خوردن کرد گفتم یا سیدی بکلام شما نان گندم نخورده‌ام مدتی است اگر ...
صلاح دانسته باشند پس ... طعام را که فقط در میان مزاده گذاشت با بوجمانی ...
و نان پیچید و مزاده را بمن داد و فرمود اسم تو چیست گفتم فلان ...
و بعد بمن گفت تو را بخدا قسم میدهم که از گرسنگی در نزد علام شکایت مکن که برادر خیلی
دشوار است شکایت تو از امروز هر وقت که گرسنه شدی بتو خواهد رسید تا وقتی که خدا
وسیله سازد که بوطن خود برسی بعد بغلام گفت بیا این مهمان را ببر دم روضه مقدسه
برسان پس با غلام آمدیم تا قبرستان بقیع باو گفتم برگرد من بمنزل رسیدم گفت بخدا
نمی‌توانم از تو جدا بشوم تا تو را بروضه برسانم زیرا که حضرت رسول صلعم با آقای من
خواهد فرمود پس غلام با من آمد تا روضه مقدسه و مرا وداع کرده برگشت تا چهار روز
همراه آن طعام را خوردم و چون طعام تمام شد دیدم که از حضور غلام پیدا شد و برای من
طعام آورد مادامی که در مدینه منوره بودم حال بدین منوال بود تا اینکه خدا اسباب فراهم
آورد با حاجی ... بیرون آمدم ... و ... از برکت توسل بحضرت پیغمبر بود اللهم صل
علی محمد و عجل فرجهم ... محتمل است که آن شخص جلیل القدر از آن نژاده باشد که اراده
... کرده باشد و محتمل است که از روی تعمد در کتمان کوشیده باشد بهر حال معرفت آن شخص
معجزه نیست معجزه ششم حدیث ابوبکر بن مقری است در کتاب مصباح منقولست که ابوبکر بن مقری
گوید که من و طبرانی و ابوالشیخ در حرم محترم رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بودیم در حال بدی از فقر و
گرسنگی ... را افطار کردیم ... چون وقت ... شد ... قبر انور ... بردم و گفتم یا رسول الله
الجوع الجوع و برگشتم پس شیخ ابوالقاسم ... آخر ... پس ...
... ابوبکر ... خواب دیدم ابوالشیخ و طبرانی ... منتظر ... طعام ...

منقولست که با پدرم بمکه معظمه رفتم ... شدت زیادی ... تا اینکه ... بمدینه طیبه رسیدیم و ...
شبی که ... بودم ... پدرم ... گفتم ... پس ...
بر حوالت آمدم و گفت یا رسول الله امشب مهمان جناب توام ... خواب رفتم که صاحب خانه ...
... چیزی حاضر کند و چون ... پدرم ... خوردم ... کرد ...
کرد پس ... رسول کریم ... الان ... در عالم ... خلاصه ...
... گفت درهم ... پدرم ... از ... و ... برکت قرار داد ...
برگشته و شیراز آمده بودم ... از ... و ... کردم و تمام نشد و ... عمر ... حال بدان
منوال بود اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فی ... معجزه نهم حدیث ... در کتاب
... منقولست که گفت سه ماه در ... متحیر و حیران بودم و بعد از ...
پریشان ... در حالی که بدنم از شدت حرارت ... آمدم ...
و سلام کردم ... در عالم خواب ... دیدم ... لطف ... آمدی گفتم
یا رسول الله ... گرسنه هستم ... مهمان جناب ... پس ...
پس ... از خواب بیدار شدم ... نان ...
نان ... خوردم و بعد از زیارت ... در حال ... برکت قرار داد
... معجزه دهم حدیث ...
... مصباح ... منقولست ... گرسنه شدم و ...
... رسول الله ... طعام
در حرم حضرت ... علیه الصلوة والسلام ... دیدم ... آمد
... گفت ... خوردم ...
... سیر شدم گفت ... بخوردم ...
... پس ... کردم و چون خواستم برگردم آن شخص ...

معجزه پانزدهم حدیث ... منقولست ... در ... بغداد ... نوشت که مردی از بغداد ... با کره
که مصر بود که برادرش در مصر از جمله اعیان بود ... دختر ... که ... برادرم
با دختر صغیره او همراه بودم قافله ... راه ... چون ... رسیدیم در نزد ...
قطاع الطریق و راه زنان ... بودند پس ... قافله ... زاد و راحله ... بی ...
بردم گفتم مرگ حق است ... حرکت و طلب نجات ... از ... در اینجا ...
علم رحمت فرموده ... پس ... روز ... راه رفتیم ... دختر برادر خود ...
... زیرا که مادرش ... در آن مدت ... گرسنه و تشنه بودیم و جماعت کثیری
از اهل قافله از گرسنگی و تشنگی مردند ... رسیدیم و ... از آن ...
... گفتم ... و شروع کردم ... خواندن پس ...
... گفت ... میخواهی گفتم ... دختر ... دمشق برسانی
چون ... رسیدم ... احسان ... قبول کرد و ... آورد ... نان
... رسیدیم ...
آمدند ...
... در این میانه ... شنیدم ...
... که ...
کردم ... برادر ...
... چیزی گفتم ...
... گفتم ...
...
میخواهی ...
... برادرم ... میخواهم

... گفتم فلان ... آن ... خواستم ... رسیدیم ... که ...
بچه ... گفت ... کردند و ... راه ...
و از برکت معجزه ... برادر ... رسیدیم ... برای او شرح دادم پس ...
... کرده ... آن نامه ... نوشت ...
... برادرم ... که ... شده ... برادرم ...
... آن ... الا الاحسان برادرم آن
ملک را ... بخشید ... از برکت معجزه بود اللهم صل علی محمد و آل محمد
و عجل ... الراحمین
مؤلف کتاب ... عدد معجزات ... از قبر انور رسول اطهر ...
قلم را ...
کافی است زیرا که ... معجزات را بچشم خود دید ... شهادت ...
... از شهادت ...
...
... المصطفی ...
... کتاب دار السلام که ...
... معجزات ...
...
... الانبیاء علیهم السلام و سایر مؤلفات حقیر که مطبوع و منتشر شده ...
خواهد آمد ... این فصل را ختم میکنم ... معجزه ... از معجزات ... که خود دیده ام ...
در شب ۱۲ ... ربیع الاول سنه ۱۳۱۲ الهجری ... طهران ... مشغول مطالعه کتاب ...

راست در ایستاده بود رفتند و بعد از اندک زمانی برگشته پرده برای حقیر گرفت و من حقیر هم
وارد اطاق بخدری شدم فرش این اطاق نمدهای کهنه بود روی فرش نبود وسط اطاق
عوض قالیچه حصیر حجازی بود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم در میان [illegible]
سلام کردم و در جلوس نشستم ملاحظه کردم حضرت رسول را دست‌ها را بر روی ران‌ها گذاشته
بود انگشت‌ها را هم جمع کرده بود شهد الله و کفی بالله شهیدا که بقدر سر سوزن کم و زیاد ندارد
نوری از پشت دست‌های مبارک حضرت ساطع بود که هیچ یک از انوار این عالم شبیه نبود
و سقف خانه را غرق نموده با سقف متصل مثل دو ستون نور بود پشت ناخن مبارکش مثل
ماه شب چهارده و نوری شبیه پشت دست‌های مبارک از پشت ناخن مقدسش ساطع و لامع بود و در
عارض و در عارض مبارکش مثل ما سبز تلألؤ می‌نمود و نور عارض مبارکش با نور پشت ناخن
ساطع و لامع بود و بعارض متصل شده [illegible] متصل کرده بود و ابروهای مبارکش مشکی
و متصل و محاسن شریفش مجعد و مشکی و بعد از خط [illegible] انوار جمال مبارک [illegible]
و نزد ایشان قدم نشستم و عرض کردم یا رسول الله خبر دارید بانچه مرقوم است از چه عرض کردم قبر [illegible]
بردن [illegible] نوشته اند فرمودا [illegible] کلمات سطوح فوق را خدمت [illegible] عرض
کردم فرمودند چه جواب گفتند عرض کردم این آیه را از لوح مبارک [illegible] در جواب ایشان
خواندم انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون بعد عرض کردم یا رسول
الله [illegible] که خداوند در ایجاد اشیا محتاج بلفظ کن باشد بلکه این لفظ کن کنایه
از نفوذ و قدرت و حضرت [illegible] فرمودند خوب گفتند [illegible] از اندازه خود بیرون [illegible]
کذا الله [illegible] زود [illegible] تیزی [illegible] از معتقد [illegible]
خواهم [illegible] که [illegible] را هلاک کند این را [illegible] است و [illegible] از حاضرین سئوال کردم
که حضرت کجا تشریف می‌برد حاضرین گفتند [illegible] برای چه مطلب [illegible]
کردم که حقیر هم در رکاب سعادت انتساب بروم بیرون آمدم [illegible]

دیگر هم رفتم نقل کردم ولی معتبر [illegible] بیرون [illegible] شنیدم [illegible] در سنه ۱۳۱۲ هجری که مسلمانان با یونانی [illegible]
و یونانی‌ها [illegible] مغلوب شوند [illegible] در تواریخ و روزنامه‌ها مرقوم است خواب مذکور را در رساله مذکوره [illegible]
رساله برهان المسلمین که از مصنفات حقیر است برای اعلی‌حضرت سلطان عبد الحمید خان [illegible]
تعالی و نصره علی الکافرین نوشتم و فرستادم که موجب قوت قلب لشکر اسلام شد بحمد الله تعالی [illegible]
و منصور [illegible] و لو کره المشرکون و لو کره الکافرون و معلوم است که [illegible]
الحق [illegible] عجل الله فرجه [illegible] ظهور [illegible] مشرکین را [illegible]
عجل الله تعالی فرجه [illegible] و [illegible] المجاهدین [illegible]
حدیث ام ایمن رضی الله عنها [illegible] معجزات است که بعد از فوت حضرت صدیقه طاهره فاطمه
زهرا سلام الله علیها ام ایمن [illegible] که دیگر در مدینه نماند [illegible] که مواضع فاطمه را
او دیدار کند [illegible] از مدینه [illegible] و در عرض راه [illegible]
کرد و ملائکه [illegible] برداشت و گفت ای پروردگار [illegible] خادمه فاطمه [illegible]
فانزل الله علیها دلوا من السماء فشربت فلم تحتج الی الطعام و الشراب سبع سنین [illegible]
از آسمان [illegible] آورد تا آب بنوشید و از آن پس تا هفت سال محتاج آب و طعام نگشت و در
در روزهای [illegible] کسی [illegible] آزمایش [illegible]
بیاورد حدیث [illegible] از فصل اول باب [illegible] الحق [illegible] حدیث [illegible]
کس [illegible] آیات باهره و معجزات قاهره [illegible] و صدق رسالتش و محبت [illegible]
حدیثی است که از [illegible] در طبقات کبری [illegible] در ترجمه احمد [illegible]
که از اهل [illegible] گفت شنیدم از ابو [illegible]
شنیدم از ابو العباس [illegible] المروزی که او می‌گفت که خداوند تبارک و تعالی [illegible]
عهد [illegible] آیات کبری [illegible] در میان خلق ظاهر [illegible] باشد [illegible]
بواسطه آن آیات عزت و قوت [illegible] اعلم [illegible]

جنبش در آید [illegible] کشته شدند در راه خدا [illegible] ایشان زنده‌اند [illegible]
منجور [illegible] با رحمت [illegible] خداوند داده است [illegible] فضل [illegible]
از ایشان و مسرور و خوشحال می‌شوند [illegible] هنوز با ایشان ملحق نگردیده‌اند [illegible]
نمی‌ترسند [illegible] رحمت و نعمتی که از خدای تعالی بایشان رسیده در عوض اعمال ایشان [illegible] تفضل
[illegible] حق تعالی ضایع نمی‌کند اجر مؤمنین را [illegible] تمام شد [illegible] حدیث [illegible] گفت که در
سنه ۱۳۰۰ از هجرت وارد شدم شهری از شهرهای خوارزم [illegible] در [illegible]
جیحون واقع شده است [illegible] در [illegible]
که [illegible] از زنهای شهدا [illegible] دیده است که چیزی [illegible] خواب [illegible]
[illegible] زمان ابو العباس [illegible] تا کنون هیچ نخورده [illegible] حال [illegible]
ابو العباس [illegible] سال [illegible] وفات یافته بود [illegible] در سنه ۲۴۲ [illegible] آن زن را
دیدم و حکایت خود را [illegible] حدیث را [illegible] در سنه ۲۵۲
[illegible] خوارزم مراجعت و معاودت کردم دیدم آن زن هنوز زنده است و حدیث او را شایع
و مستفیض [illegible] واقع بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کسی [illegible] تصدیق [illegible]
[illegible] آن زن را طلب [illegible]
[illegible] دیدم [illegible] دیدم که زنی است خوش
قد و قامت و خوش [illegible]
بود [illegible]
[illegible]

جد [illegible] قطع [illegible]
پادشاه [illegible] منجمد [illegible]
از وادی [illegible] اکثر [illegible] ابو العباس [illegible]
این قطع [illegible] خوارزم [illegible]
و امیر [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] کافور [illegible]
کرد [illegible] خراسان [illegible]
باشتال [illegible] لشکر [illegible]
و قطع [illegible] خوارزم [illegible] ابو العباس [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
هارون [illegible] سلطنت [illegible] بغداد [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] سنه ۱۲۰۵ [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بلاد [illegible]
[illegible]
[illegible] منجمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

... اِسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَوٰةِ ... [illegible]

[illegible]

... وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِندَ ... [illegible]

[illegible]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ ... [illegible]

... إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ ... [illegible]

... وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ ... [illegible]

... إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ... [illegible]

[illegible]

السّلام علیک یا حبیب الله السّلام علیک یا صفوة الله السّلام علیک
یا امین الله اشهد انّک رسول الله واشهد انّک محمد بن عبد الله
واشهد انّک قد نصحت لامّتک وجاهدت فی سبیل ربّک وعبدته
حتّی اتیک الیقین فجزاک الله یا رسول الله افضل ما جزی نبیّا عن امّته
اللهم صلّ علی محمد وآل محمد افضل ما صلّیت علی ابراهیم وآل ابراهیم انّک حمید
مجید [illegible]

[illegible]

ای موضع چند صیغه ذکر بکنیم حدیث اوّل [illegible]

[illegible]

عادی [illegible]

[illegible]

شفیع ... یبتغون الیه الوسیلة [illegible]

[illegible]

اللهم انّا نسئلک بحق محمد ان تفعل بنا کذا وکذا [illegible]

[illegible]

کثیره برای صلوة ... شده است [illegible]

و غموم ... خواهیم کرد اوّل صیغهٔ صلوات ... (۱۹)

بحار الانوار ... ۲۵۵ ...

[illegible]

[illegible] الصّلوة علی النّبی اللّهم صلّ علی محمد کما حمل
وحیک وبلّغ رسالاتک وصلّ علی محمد کما احلّ حلالک وحرّم حرامک
وعلّم کتابک وصلّ علی محمد کما اقام الصّلوة وادّی الزّکوة ودعا الی دینک وصلّ

[illegible]

للشّفاعة المقبول البدرین الله اللهم شرّف بنیانه وعظّم برهانه وافلج حجّته
وارفع درجته واضئ نوره وبیّض وجهه واعطه الفضل والفضیلة
والدّرجة والوسیلة الرّفیعة وابعثه مقاما محمودا یغبطه الاوّلون
والآخرون صیغهٔ سیم [illegible]
فرمود اللهم صلّ علی محمد وآل محمد کما صلّیت علی ابراهیم وآل ابراهیم انّک حمید
مجید صیغهٔ چهارم [illegible]
[illegible] انّ الله وملائکته یصلّون علی النّبی الآیة [illegible]
[illegible] اللهم صلّ علی محمد وعلی آل محمد کما صلّیت علی ابراهیم
انّک حمید مجید وبارک علی محمد وآل محمد کما بارکت علی ابراهیم انّک حمید مجید

[illegible]

استغفر الله العظیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

فی حکم من الاحکام [illegible]

[illegible]

هر خلق را اگر عالم بجنایت او باشد با جهل خدا اگر بداند عقابت او را با عجز از ارسال رسول الهی وصال اگر خدا اللّٰه ثم القدرة باشد و تمام اینها اتفاقی نیز باشد والله یقول ما فرّطنا فی الکتاب من شیٔ و نیز تبیانا لکل شیٔ و ذکر ان الکتاب یصدق بعضه بعضا و انه لا اختلاف فیه نیز فقال سبحانه و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا الخ تا آخر خطبه عجیب است که این که موجب اختلاف و تفرق در قرآن و کتاب است و فرمایش امام و پیشوای ملت دیگران بوده و بیگانه شده بود و دارای اختلاف و تفرق چنان که در کتاب علاج اینان گفته شد تفاوت هست آنکه گویای فرانسه بزبان سهل اعاده معنی ترجمه یافته معانی و مقاصد آن بهولت مفهوم عامه خلق میشود و محتاج بشروح و حواشی نیست کلام حق گفتن و بر زدن شاه بکلم کردن و مقصود را مخفو داشتن با استعمال الفاظ غیر مصطلح در آن زمان مکر و حیله و خدعه شمرده میشود در میان جمیع ملل متمدنه لهذا خدای عز و جل در حق قرآن در آیه (۹۷) از سوره مریم میفرماید فانما یسرناه بلسانک لتبشر به المتقین و تنذر به قوما لدا و در آیه (۵۸) از سوره دخان میفرماید فانما یسرناه بلسانک لعلهم یتذکرون قرآن را خدا و ند رحیم داخل المعرفه قوم میفرماید که متذکر شده پند و عبرت یابند و در آیه (۱۷ و ۳۲) از سوره القمر میفرماید و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر البلاغ المبین و عربی مبین ای واضحة المعنی در مواضع متعدده قرآن مجید وارد کرده است پس این قانون ما خوذ از مالیت جمیع ملل متمدنه است که ... بزبان معمولی آن زمان برای اطلاق باید مرقوم شود که جمیع مکلفین بهره مند شده تکلیف خود را بدانند تفاوت چهارم آنکه گود فتلین (مصلحا) در شرع دیانتی موافقت کرده بجای ... اموری که ... و اما کتب شرعیه ... و صلوة و حج و غیره لهذا ملل غیر مسلم که در ممالک اسلامیه سکونت دارند در ... نمیکنند تکلیف ... باید معتقد ... صلوة و حج و زکوة و غیره ... و اعمال احکام که ... تعلق دارد تکلیف

هر غیر ... خواهر ... لهذا ظلم ... بقصاص عرف و عادت ... بندگان خدا واقع میشود از موجب غضب خدا و خرابی مملکت است پس عقوبات و عادات نیز باید موجود باشد و منتی و متحمل و معتقد شوند در باب ما صدره که مخلوط با احکام شرعیه نشوند زیرا که عقوبات قابل تغییرات و شرعیات ثابت و محلا ... یا اینکه عقوبات ... باید از میان برداشت و چون از مقدمه فراغت دادم حاصل آمد اکنون به اصل شروع میکنیم با مطلب و نقول بالله التوفیق و علیه التکلان اگر چه در ... گودها و کوشش ... فرانسه ها مرقوم است که روح و حاصل و خلاصه قوانین میداد در اینجا گودها (۱۹) فقره است و لکن ما (۲۵) قانون را از قوانین مشترک در میان تمام دول معظمه اروپا مثل فرانسه و آلمان و انگلیس و بلژیک و امریکا عیان و بیان مینمائیم معلوم و مشخص گردد که هر ترقی برای هر کسی حاصل میشود در دنیا و آخرت بواسطه عمل کردن بمضمون قرآن و شرع اسلام است هر چند که اسم را تغییر داده باشند و بعکس که تنزلات بواسطه ترک عمل است بمضمون قرآن مجید ... ترقیات حاصله برای دول متمدنه بواسطه عمل بمضمون قرآن است و تنزلات اهل اسلام بواسطه ترک عمل بآیات است

قانون اول عبارت است از مساوات در ... در اجرای قانون یعنی اجرای احکامیکه در قانون نوشته شده است در حق اعلی و ادنی و منیع و شریف قوی و ضعیف بطریق مساوات ... فرق ما بین ... علیه ... اگر چه ... حال ... علیه امپراطور و یا صدر اعظم باشد در اجرای قانون مساوی در برابر ... صدر اعظم و ... زاده یا صدر اعظم زاده فرقی ندارد ... در مجلس پارلمنت و سنا در برابر ... و استنطاق میشوند چنین حق ... شد قانون را اجرا مینمایند بملاحظه این قانون شریف ما خوذ از قرآن مجید و شرع اسلام است در آیه (۵۸) از سوره مبارکه النساء خداوند عالم جل شانه در خطاب بعموم بندگان خود میفرماید و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل یعنی زمانی که حکم میکنید از مکلفین در میان مردم حکم باید کنید فرق میان عالی و دانی و صغیر و کبیر و غنی و فقیر و وضیع و شریف و امیر و مامور و رعیت و سلطان و ... و ... عالم و جاهل و ... بندگان خدا هستند مخلوق او حکم

... و ار ... اگر ... علیه ... نزد یک ... باشد قرابت ... ملاحظه نکنند ... ملاحظه کنید در آیه (۲۶) از سوره ص ... خطاب ... بداود علیه السلام میفرماید یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و لا تتبع الهوی یعنی ای داود ما ترا خلیفه قرار دادیم ترا در روی زمین پس حکم بحق در میان مردم ... ای نفس ... الان جهان ... خداوند ... در میان زمین و آسمان در خطاب سلطان ... است که میفرماید ای سلطان انا جعلناک سلطانا فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید وای بحال آنکه در سلطنت خود حکم بحق نکند از این عذاب شدید ... طور جمیع حکام از شرع و عرف مخاطب باین خطاب هستند و نیز در سوره ... میفرماید ان ... الا تعدلوا فواحدة پس رعایت عدل ... واجب و لازم است ... در ملاحظه مضمون این آیات مبارکات و غیر اینها که مثل اینها ... محقق در شرایع الاسلام در کتاب قضا میفرماید تجب التسویة بین الخصوم یعنی واجب است تسویه قرار دادن در بین خصم و تفاوت نگذاشتن حضرت رسالت میفرماید عدل ساعة خیر من عبادة ستین سنة یعنی عمل یک ساعت بهتر از عبادت شصت سال است ... این حدیث آنست که عمل ... بادشاه ... از ... و ... که ... آن اقلیم ... بعبادت حضرت ... مشغول ... معمور ... عبادت شصت سال حاصل ... در نظر ... آیات و حدیث شریف ... (۲۰۴) نسخه مطبوعه ۱۳۰۷ از ... المجالس ... شرح ... امیر المؤمنین علیه السلام بجهت حکومت و قضاوت ... که ... از ... ... حکم ... امام المتقین ... طلب ... این ... لکن پس از ... باعث ... ... که ... از جای خود ... دعوی ... که این ... ملک ...

خود ... گفت ... مجلس ... خلیفه با خصم بمجلس شرع حاضر آمد ... گفت مرا از این ... خطر ... گفت اکنون ... نوشت ... رقعه را ... گفت ... بیر ... خلیفه ... جواب ... آن رقعه را بردم ... حاجب دادم و حاجب ... خلیفه داد و خلیفه چون رقعه را خواند ... گفت که با کابر و اشراف ... مجلس شرع ... چون ... تعظیم ... برخواسته با آن مرد ... قاضی روانه شد پیاده ... رسید صلوات میفرستاد ... منصور ... در ... مجلس ... قیام ... منصور بمجلس قاضی در آمد ... تکیه ... منصور دعوی ... گفت ... حق ... او را ... قاضی ... خلیفه را ... ثبت کرد ... حکم کرد که ... حق ... از خلیفه بستان ... منصور ... قاضی ... چون ... شد منصور ... حاجب ... فرمود که ... قاضی ... چون قاضی حاضر شد خلیفه ... خطاب ... ... حق خود ... بجان ... انصاف ضعیف را از قوی بگیر ... شرع ... انتهی این ... سلاطین سلف ... اسلام ... غالب ... چون شرع را ترک ... عقب ... اکنون باید ... انصاف و ... کلام ... شرع و عرف ... احکام ... بحکم ... از این جمله ... متمدنه این قانون را از قرآن مجید اقتباس ... عمل ... و ترقی ... عادل ... قضات ... ترک ... تنزل ... محکوم ... رشوه ... شرعی ... معلوم است ... ظلم ... سبب غضب خداوند ... مملکت و ... است ... حکام ... از ... شرب ... دیگر ... شراب خوارد ... حکم ... او ...

تحصیل کند و از کار خدائی بتدریج ترقی کند تا بمراتب نوبتی برسد و از سلوک و رفتار خود را یار زیر
دستان خود بداند و موافق قوانین عدل و انصاف و اجتناب از جور و اعتساف با ایشان رفتار
کند و هر چیز که برای خود خوب میداند برای ایشان نیز خوب بداند و هر چه را برای خود بد میداند برای
ایشان بد بداند و طرق مساوات را در میان ایشان مرعی بدارد بطرزیکه در فصل سابق مرقوم
افتاد این قانون هم مقتبس از قران مجید و ماخوذ از شرع اقدس اسلام است و شواهد
متعالیه بر اثبات آن بسیار است شاهد اول در آیه (۹) از سوره مبارکه الزمر میفرماید
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ
استفهام انکاریست یعنی عالم و جاهل هرگز برابر نیستند عالم اشرف است و باید رئیس
و بزرگ باشد عالم بمنزله چشم دار است و جاهل بمنزله کور و چشمدار باید قائد و راه نما
باشد نه کور و صاحبان عقل و شعور منتفع این نکته میشوند [illegible] اولوا الالباب [illegible] متذکر
شده نزد ما اغبیاء [illegible] غیر متذکر که جاهل کور را قائد و رئیس قرار میدهیم شاهد
دوم در آیه (۱۱) از سوره المجادله میفرماید يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ خداوند عالم درجات اهل علم را بلند میکند
پس باید بندگان خدا هم درجات را با اهل علم بدهند شاهد سوم در آیه (۳)
از سوره هود میفرماید وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ یعنی خداوند جزای فضل هر صاحب
فضل را میدهد شاهد چهارم در آیه (۱۳) از سوره الحجرات میفرماید
إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ یعنی بزرگوار ترین شما نزد خداوند پرهیزکار ترین
شما هستند فاسق جاهل ظالم غیر متقی عزت و کرامت در نزد خداوند ندارد و لیاقت ریاست
نیست بلکه هر مومن متقی قرار داد شاهد پنجم در آیه (۱۹۵) از آل عمران میفرماید
لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ یعنی ضایع نمیکنم عمل عاملی از شما را شاهد ششم در آیه
(۲۳۷) از سوره بقره میفرماید وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ یعنی حق تفضیل را در میان

فقره دوم [illegible] بواسطه علم او سیاست بدن و تدبیر مملکت قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا
وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ
وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ و در آیه (۲۵۱) از همین سوره میفرماید وَقَتَلَ دَاوُودُ
جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ [illegible]
که مثل اینها [illegible] که [illegible] مجال [illegible] معلوم میشود که قانون [illegible]
فاضل از اعظم قوانین اسلام است و منصوص علیه قران [illegible] کنند در ترقیات [illegible] العقول [illegible]
[illegible]
[illegible] قوانین اسلام را پیش نهاد خود [illegible]
قانون ستم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و این هم ماخوذ از
قوانین اسلام و مقتبس از قران مجید است [illegible] شواهد
[illegible] شاهد اول در آیه (۶) از سوره الحجرات
میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا
بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهد (۲)
در آیه (۱۲) از سوره [illegible] میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ
إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا [illegible]
اجتناب کنید از گمان بد در حق مردم [illegible] شاهد سوم

شاهد ششم در آیه (۱۶۴) از سوره انعام میفرماید وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا
وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ و در [illegible] این مضمون وارد است لا
تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ و نیز در قران مجید است لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ
[illegible]
[illegible] این قانون [illegible] ماخوذ از قران مجید است [illegible]
قوانین اسلام [illegible] اول در آیه (۳۲) از سوره مائده میفرماید
مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا
[illegible]
[illegible] دوم در آیه (۱۵۱) از سوره
انعام میفرماید وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ [illegible]
[illegible] سوم در آیه (۳۳) از سوره بنی اسرائیل میفرماید وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ
الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا [illegible]
[illegible]
[illegible] چهارم در آیه (۱۷۸) از سوره بقره میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ
الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَىٰ و در آیه (۱۷۹) از سوره [illegible] وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا
أُولِي الْأَلْبَابِ [illegible]
و در آیه (۳۳) از سوره [illegible] و آیه (۶۸) از سوره فرقان [illegible] قران [illegible]
[illegible] در آیه (۲) از سوره نور میفرماید الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي
فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ
إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
خلاصه مقصود آنکه هر یک از مرد و زن زناکار [illegible]

قانون [illegible] از اعظم قوانین [illegible] صاحب [illegible] در صفحه (۵۶)
از کتاب [illegible] الاسلام نسخه مطبوعه سنه ۱۹۱۰ [illegible] قطع ید سارق در اول [illegible] از
[illegible] قلنا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عقوبت [illegible]
[illegible] قانون پنجم قانون وجوب دفع ظلم و دفع ظلم است [illegible]
[illegible] این قانون شریف نظر کند [illegible]
بلاد و آبادی [illegible] اینهم مقتبس از قران مجید و ماخوذ از قوانین علیه
اسلام است و دلایل [illegible] بسیار است دلیل اول در سوره مائده آیه (۲) میفرماید وَتَعَاوَنُوا
عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ [illegible]
[illegible] دلیل دوم در آیه (۱۰۴) از سوره آل عمران [illegible]
[illegible] میفرماید وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ
يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ خلاصه [illegible]
[illegible]
[illegible] سوم در آیه (۱۱۳)
از سوره هود میفرماید وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا [illegible] چهارم در آیه
(۱۱۰) از سوره آل عمران میفرماید كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ
وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ [illegible]
[illegible]

طبع و نشر نمایم و حسن این آزادی بر اهالی مخفی و مستور نخواهد بود چه از جملهٔ واضحات است که خداوند
عالم در ادراک [illegible] یک عقلی نهاده و در هر شخص شعوری قرار داده مجموع این عقول
و شعور که متحد شد هر امری را میتوانند پیش ببرند و معاونت بکنند [illegible] از راه اطلاع با افکار یکدیگر
و این امر مأخوذ از قوانین اسلام است زیرا که خدای متعال خیالات جمیع کفار و مشرکین و معاندین
دین را آزاد نموده فرموده که مثل قرآن را بیاورید چنانکه در آیهٔ (۲۳ و ۲۴) از سورهٔ بقره
وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم
مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَن تَفْعَلُوا الخ و آیهٔ (۳۴)
از سورهٔ طور و آیهٔ (۱۳) از سورهٔ هود و آیهٔ (۳۷ الی ۳۹) از سورهٔ یونس و آیهٔ (۸۸) از سورهٔ
سبحان الذی اسری خیالات انس و جن را آزاد فرموده بلکه ایشان را امر فرموده است که مثل قرآن را
بیاورند پس هرگاه خیالات کفار را بر ضد قرآن آزاد کرده باشد خیالات مسلمانان را در تقویت
ملت و حمایت دین چگونه منع میکند و نهی میفرماید از طبع و نشر خیالات خود و حاشا ثم حاشا این
آزادی داخل در حکم علوم و معارف است پس اگر شیء مطبوع و منتشر متعلق بعلوم و معارف
باشد پس در اثر آن آیات و اخبار بیشمار وارد گردیده که بعضی از آنها در قانون [illegible] سبق
بیان یافت و در محل خود نیز خواهد آمد و [illegible] از احکام آزادی متعلق با امر بمعروف و نهی از منکر است
پس اگر مطبوع متعلق باین مقوله باشد در قانون پنجم دانسته شد که از اعظم فرایض اسلام است و اگر مطبوع
متعلق برفع ظلم است آنهم معلوم شد در بیان قانون پنجم و اگر متعلق بنبوت دین است و دفع شبهات
منکرین حتی آنهم محتاج بشرح و بیان نیست که اول فریضهٔ اسلام است و اگر راجع باعانت
مسلمین و قضای حوائج ایشان است آنهم باب علاوه دارد در کتب اسلامیه [illegible] در [illegible]
آن و چقدر از اخبار شرعیه در این باب وارد شده باشد و اگر متعلق باشد بجلب ثروت و توسعهٔ مملکت
و دفع مضرت از سلطنت اسلامیه و حکومت حسن آن در اسلام معلوم است و اگر متعلق باشد باصلاح
اخلاق عامه و عقاید ایشان حسن آنهم محل گفتگو نیست که از اعظم فرایض اسلام است و اگر متعلق

در هر چیزیکه در صرفه و صلاح ملت و مملکت بخیالش برسد با کمال آزادی [illegible] منتشر کند خیالات
مستور و مغمور نماند پس اگر خیال او معقول است باشد تحسین میشود و اگر معقول نباشد تقبیح میکرد [illegible]
قانون ششم آزادی مجامع و مجالس است که هر فرقه و هر جماعتی هر وقت اراده کنند در مجمع مخصوص جمع
شده در مسئله از مسایل علمی و دینی و سیاسی و در احوال حکومت و [illegible] امر معاش خود بدون مانع گفتگو
بکنند و هر صنفی از اصناف [illegible] و ارباب صنایع و اهل لشکر و اهل زراعت و تجارت و غیر
ایشان که مجمعهای مخصوص دارند اگرچه در افکار طرق مختلفه دارند و لیکن در توسعه ملت و مذهب و ترقی [illegible]
مقصد واحد دارند و با یکدیگر شورت میکنند که فلان عیب در دین و یا دولت پیدا شده است و فلان نقص
وارد گردیده و فلان [illegible] منتشر گردیده و فلان [illegible] در کتاب [illegible] شده
چه با یکدیگر و با تجارت و زراعت نقصان [illegible] پیدا کرده است [illegible] نقصان چیست پس گفتگو [illegible]
باشد پس مالاً و جاناً اقدام برفع آن عیب و نقص [illegible] آرام نگیرند هر کس باندازهٔ قدرت
و استطاعت خود [illegible] و از جملهٔ واضحات است که این امر از اعظم قوانین اسلام است
و شاهد بر این [illegible] (۴۲) قرآن [illegible] شوری است که رسول اکرم صلی الله علیه
[illegible]
[illegible] آل عمران [illegible]
[illegible]
[illegible]
قانون [illegible] از قوانین اسلام است [illegible] در قانون [illegible] خواهد آمد
[illegible] ما ضلّ قوم [illegible] شورت کردند خلفا
حضرت [illegible] شورت [illegible] با حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام [illegible] صلاح [illegible] جنگ عجم حضرت صلاح
مخالفت [illegible] قانون هشتم اختیار [illegible] حکومت است

[illegible] در جنگ احد با اینکه رای مبارکش تحصن در مدینه بود اما چون رای جماعت از اصحاب خروج از مدینه بود
بعد از مشاورت حضرت رای ایشان را بر رای خود ترجیح داد و نیز در حدیث است که حضرت در [illegible]
و [illegible] با اصحاب مشاورت فرموده و نیز در جنگ [illegible] مشاورت فرموده در جنگ خندق نیز مشاورت
فرموده حتی در صلح جنگ با کفار نیز مشاورت [illegible] رای سعد بن عباده و غیره را بر رای خود ترجیح [illegible]
[illegible] آل عمران و انفال و احزاب ملاحظه شود [illegible]
ملاحظه کنند میل دارد مراجعه [illegible] احادیث که هر یک از این مشاورات قصهٔ مفصل
دارد و نیز در حدیث معتبر است که ما ضلّ من شاور [illegible]
فرمود لا صواب مع ترک المشاورة یا ترک مشاورت صواب نیست در کارها و نیز در [illegible]
[illegible] المشاورة اصل فی الدین و سنة الله فی العالمین و هی حق علی عامة الخلیقة
من الرسول الی اقل الخلق [illegible] اصل دین [illegible] رب العالمین [illegible]
فان حق است بر عامهٔ خلق [illegible] آیات و اخبار [illegible]
[illegible] که مشاورت [illegible] از اعظم احکام اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اللهم اصلح کل ما فسد من امور المسلمین قانون دهم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قانون یازدهم

اسلام [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته قانون سیزدهم تفریق قدرت تشریعیه از قدرت تنفیذیه
مقصود از این کلام [illegible] وضع و تنظیم قوانین [illegible] مجلس است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تنظیم قانون و تنفیذش در حقیقت [illegible]
[illegible] واجب است [illegible] و تفریق بین الحکم
والفتوی بان الحکم انشاء قول فی حکم شرعی یتعلق بواقعة شخصیة کالحکم علی امر بثبوت
دین زید فی ذمته واما الفتوی فانه بیان حکم شرعی لا یتعلق بمادة شخصیة انما هو
علی وجه کلی فهو فی الحقیقة بیان مسئلة شرعیة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قانون چهاردهم عدم عزل اعضای [illegible] حکومت [illegible]
[illegible]

في مجلس الحكم القاضي اهل العلم من اهل الحق وعند المخالف من اهل كل مذهب واحد ان حدثت حادثة يفتقر فيها الى ان يسئلهم عنها البيد كرجوابه فيها ودليلهم عليها فان كانوا بالقرب فاكرهم وان كانوا بالبعد استدعاهم واذا حكم بحكم فان وافق الحق لم يكن لاحد ان يعارضه وان احطا وجب عليهم ان ينبهوه عليه الا ان علام [illegible]

در اثبات ... که این حد صرحت در اینکه این قانون در ... آیات ... از قوانین اسلام است

قانون سی و دوم تطهیر و عدل و ... و حوادث ... و طلب ... دو کلای ... است ... این قانون ... از اسلام است ... مطابقت ... قانون فاصح و بلغ و لشر و انکا ... که در قانون ... سعی ... و ... گذشته قانون ... عدم جواز ... در کتاب ... قانون ... مخصوص ... موجود است ... برای اقرار ... و ... در کتب قانون ... است ... احکام ... و ... نفس ... اقرار ... شکنجه ... و جلسی ... در ... قانون ... ماخوذ از اسلام است و منقیس از قرآن مجید دلیل ... تمام ... است دلیل اول در آیه (٤٠) از سوره شوری ... جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ در توریه سیاست مطلق است ... و در انجیل عفو است و سیاست ... این آیه ... شرافت دلیل دوم در آیه (٢٧) از سوره ... و ... جزاء ... سيئة بمثلها ... در آیه (١٦٠) از سوره انعام ... وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا چهارم در آیه (١٢٦) از سوره نحل ... وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ ... و این آیه ... توریه و انجیل ... است و ... از این

در خطاب ... سئوال ... علم ... در جات ... (٩) سوره زمر هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ تقدیم عالمان ... جاهلان ... سوره ... و ... قانون ... (٣) در آیه (١١٤) از سوره طه در خطاب برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ... قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا و در آیه (٤ و ٥) از سوره علق ... الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ در این ... کتابت و علم ... و این ... آیات ... از ... گذشت ... نقل کنیم **اول** در خطبه جمعه آخر شعبان در ... ماه مبارک رمضان ... که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود وَقِّرُوا كِبَارَكُمْ وَارْحَمُوا صِغَارَكُمْ ... توقیر کنید ... و ... رحم کنید ... تعلیم علوم و تربیت ... اولاد خود را تعلیم و تربیت ... **دوم** يتحنن على ايتام الناس يتحنن على ايتامكم ... مهربانی کنید ... **سیم** ... حدیث ... إِنَّمَا أَكْرَمَهُ اللَّهُ بِي تَكْلِفَاه ... رحمت خدا ... چهارم ... آخر امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه ... اللَّهَ اللَّهَ فِي الْأَيْتَامِ فَلَا تُغِبُّوا أَفْوَاهَهُمْ وَلَا يَضِيعُوا بِحَضْرَتِكُمْ ... **پنجم** از احادیث مشهور که معروف است که فرمود اُطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ كَانَ فِي الصِّين ... طلب علم کنید هر چند ... باشد ... **ششم** فرمود اُطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ ... **هفتم** ... الْعِلْمُ صَيْدٌ وَالْكِتَابَةُ قَيْدٌ ... علوم را ... **هشتم** در ... ابن عبدالبر ... که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ... تعلموا العلم

آدم الاسماء كلها از تفسیر کبیر امام فخر رازی ... جمله ثابت و محقق گشت که این قانون نیز از قوانین اسلام و ماخوذ از کلام ملک العلام است ... **قانون نوزدهم** اسباب ... فراهم آوردن ... مختلف ... و ... نجات ... غرق ... اطفای حریق ... آتش ... دلیل ... از آیه (٣٢) از سوره مائده ... وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا ... هر کس یک نفس را از ... نجات ... غرق ... زنده کرده است ... در ... (١٨) بحار از سید ابرار ... خَيْرَانِ لَيْسَ فَوْقَهُمَا مِنَ الْخَيْرِ شَيْءٌ الْعِبَادَةُ لِلَّهِ وَالنَّفْعُ لِعِبَادِ اللَّهِ شَرَّانِ لَيْسَ فَوْقَهُمَا مِنَ الشَّرِّ شَيْءٌ الشِّرْكُ بِاللَّهِ وَالضَّرُّ لِعِبَادِ اللَّهِ ... و اتم افراد آن سبب حیات ایشان شدن است احادیث و اخبار این باب ... **قانون بیستم** تنظیف و تطهیر ... طرق و شوارع ... ماخوذ از قرآن مجید است ... دلیل اول در آیه (٧) از سوره کهف ... إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ... آرایش ... تصریح ... دلیل دوم در آیه (١٩) از سوره

... از علوم ... طرق و شوارع ... مطاع ... سئوال ... طَهِّرُوا أَفْنِيَتَكُمْ ... خانه ها ... از ... شهر ها ... علاوه ... آب ... درخت ... حقوق ... جعفر ... (١٢٠٨) ... فواید الملت ... از احکام اسلام است ... آب ... بهار ... قانون بیست و یکم ... دلیل ... (٢٥) از سوره حدید ... وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ ... **قانون بیست و دوم** ... ماخوذ از قرآن مجید ... در آیه (١٥٢) سوره انعام وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ ... (٣٥) از سوره ... أَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ ... (١٨٣) از سوره شعرا ... در آیه (١٨١ و ١٨٢) ... **قانون بیست و سیم** ... در آیه (٢٨١) از سوره بقره

چهارم در آیه (۴) از سوره مبارکه صف ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم
بنیان مرصوص از این قبیل آیات در قرآن مجید بسیار است و غیر از جهاد از کبائر مهلکه و کشته
شدن در راه خدا موجب دخول در جنت است و ... در حق اسیران از سنن اسلام است یطعمون الطعام
علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا قانون بیست پنجم عدم سب و دشنام است ...
[illegible]

... لا تسبوا الذین یدعون من
دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم ...
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جدی غدا كالجدی اشرق نوره — ومحله فوق السماء الاعزل
رقمت يد الافلاك غرة وجهه — كالغيث اقبل فی الزمان المجمل
بشرى اتت باسم النبی محمد — زكا ابدیا باسم اكرم مرسل
نشرت لواء الانس وانفرجت بها — كرب النفوس من السقام المعضل
اضحت بها الامال صدقا واغتدى — فتحا بها باب الرجاء المقفل

ختم احد قوی در كتاب جود المترنع للمتقل فی مدح التقل كو... شیخ محمد التوزدری [illegible]
قصیده [illegible] مدح حضرت صلى الله عليه وآله وشارح این تخمیس [illegible]
[illegible] مذكور در حلات كثیراست در توز ورد در غرة ماه رجب از سال ۱۰۷۳ [illegible]
[illegible] در آن عقد بود ودر آن [illegible] بخط [illegible]
حضرت محمد صلى الله عليه وآله وسلم [illegible] ومكتوب بود بخط [illegible]
[illegible] در این خصوص كتبه تالیف كردم وانرا اختر [illegible] بكتاب العزة الالهی والمكرمة [illegible]
فی المحفوظات [illegible] والمفتخر المحمدیه صلى الله عليه وآله ودر آن [illegible]

جدی غدا كالجدی اشرق نوره — فمحله فوق السماك الاعزل
رقمت ید الافلاك غرة وجهه — رقما ابدیا باسم اكرم مرسل
فتلالات انواره فشعاعها — كالشمس قد حلت باشرف منزل
ما ابصر لاسم الشریف موصل — الا وقبل منه خیر مقبل
ردیت به الیابنا فكانما — ورد[illegible] به الافواه اعذب منهل
فی غرة الشهر المبارك اشرقت — فالناس بین مكبر ومهلل
عجبا اتی رجب به فكانما — بركاته فی قلب كل مؤمل
نكانه [illegible] — عجبا عناه بالزمان المجمل
یا غرة كالقمر [illegible] حسنها — خط من اللیل البهیم الالیل

[illegible]

از زبان میوه بیرون می آید که خط داشت و سرخ در آن نوشته شده بود لا اله الا الله محمد رسول الله و اهل آن بلاد آن
درخت را مبارک می شمردند و در وقت القحط باران بآن استسقا میکردند پانزدهم حافظ سلفی روایت کرده
از [illegible] که در [illegible] هند بود که برگهای بسیار داشت برابر برگ از برگهای آن درخت بخط سبز [illegible] از رنگ
برگ نقش قدرت مکتوب است لا اله الا الله محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) و چون اهل بلده مذکوره شرک
و بت پرست [illegible] بعضی شاخ و برگ آن درخت را می بریدند و آثارش را محو میکردند
و در زمان [illegible] سبز میشد [illegible] و چنانچه [illegible]
کرده بعد از بریدن بریخ آن درخت [illegible] از اطراف [illegible]
از بهر کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله مکتوب بود چون اهل بلد حال را بدین منوال دیدند درخت را مبارک
شمردند و [illegible] آن درخت استشفا مینمودند و شاخ و برگهای آنرا معطر و مطیب میکردند
با حسن طیب و عطر [illegible] نزدهم [illegible]
[illegible] که بخط روشن در رنگ سبز [illegible] قدرت بر آن مکتوب بود محمد (صلی الله علیه و آله) [illegible]
[illegible] روایت شده که صیادی ماهی صید کرد که بر پهلوی [illegible]
نوشته بود لا اله الا الله و بر پهلوی چپ او محمد رسول الله [illegible]
[illegible] روایت شده است که [illegible]
[illegible]
لا اله الا الله مرقوم بود و بر دیگر محمد رسول الله [illegible]
[illegible] روایت کرده [illegible] پهلوی او لا اله
الا الله و بر دیگری محمد رسول الله مکتوب بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

ان لا اله الا الله [illegible]
[illegible]
مکتوب بود [illegible] یوم تزویج والد السبطین کنت اصفا من اللجین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مکتوب بود بسم الله الرحمن الرحیم
لا اله الا الله محمد رسول الله علی [illegible]
[illegible]
[illegible] و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون [illegible]
[illegible]
[illegible] منقول است که خداوند عالم [illegible]
[illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible]
محمد رسول الله [illegible] لا اله الا الله محمد
رسول الله [illegible] آدم علیه السلام مکتوب
[illegible] محمد رسول الله [illegible]

[illegible]

و ما نیکه اشرف خلایق و اکرم ایشان در نزد حق تعالی اکیست که مرتبه او از همه بلندتر باشد در نزد او سبحانه
و تعالی پس بعضی از ایشان گفتند اشرف خلایق و اکرم و افضل ایشان در نزد حق تعالی ابو البشر حضرت
آدم است که حق تعالی او را بید قدرت خود بیافرید و از روح خود در او دمید و ملائکه را امر بتعظیم و
تکریم او فرمود [illegible]
[illegible] ملائکه اشرف و افضل از آدم اند [illegible] حق تعالی [illegible] و آدم عصیان
کرد [illegible]
قبول کرد [illegible]
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل [illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible]
پس [illegible] حضرت صفی الله [illegible]
[illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] عرش [illegible] در غایت جلال و جمال و
کمال و حسن [illegible] بین جلال و
این جمال [illegible] اشرف مخلوقات [illegible]
[illegible] و لا [illegible] ولا [illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
[illegible]
عرش نگاه کردم و دیدم [illegible] اسم [illegible] علی [illegible] فاطمه [illegible] حسن و شبیر
حسین [illegible] السلام الله علیهم اجمعین [illegible] یا آدم هذا محمد و انا
المحمود [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] خلاف است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
زبان از طرف چشم [illegible] معراج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الم المراطه کهیعص یس حم و امثال آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اذا النجوم انکدرت و اذا الکواکب انتثرت و اذا الجبال سیرت [illegible]
[illegible]

[illegible] ششم از [illegible]

[illegible] این قصه [illegible]

از خوارق عادت است اول آنکه چون نطفهٔ یوسف در رحم مستقر گشت [illegible]

المفقود [illegible] انا المظلوم انا المقتول [illegible]

[illegible] یعقوب [illegible] یوسف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الثاني رفع مالك السعر وقال من اراد رؤيته فليأت بدينار ... حتى بلغ في اليوم الثالث اثنا عشر مائة الف دينار

فتح مالك داره وجلس ... على السرير وزينه بانواع الزينة وامر المنادي ينادي الا من اراد شراء الغلام فليحضر

[illegible]

سوی تعب و ضرا فانه ... سفری هذا ... شیبی ... یبرکة یوسف ثم امر بفتح الباب الاشرف فالک من
فوق الدار ثم قال یا اهل مصر هذا یوسف خارج الیکم فرفع الناس اعناقهم ومدوا اعینهم ... اطراف ... قدامهم و
... من الباب التاجر فخرج یوسف ... عظیمة ... یبصرون ... وغلاما ... وکذالک ...
کذالک ... بجمال ... فرسه ... عزیز ... صاحب العزیز ...
... الناس ... فلما راه الناس ... الکرام ... ان ... ساجدین ...
... التاجر ... الکرسی واحاط ... الناس ... التاجر ... القبة ...
کالشمس والقمر ... فقال یا اهل مصر من یشتری هذا الغلام ...
علیه ... الناس ... وقالوا ... هذا الغلام فقد قتل الناس بعضهم ...
... المنادی ... خمس وعشرون الف ... الرجال ... الاف ...
... ان الله رفع الحجاب ... یوسف ... فنادی المنادی من یشتری هذا الغلام
الصبیح الفصیح ... الغلام ... قال یوسف للمنادی ... من یشتری هذا الغلام الغریب
... قال ... ان اقول ... قال ابن عباس ... القوم الذین ...
فرق فرقة ... وفرقة ... احتجب ... کان ... فصرت ...
الشمس والقمر ... مرد ... کوچون ...
... نقل است ... عزیز مصر ... در این جمع ...
... یوسف ... جمال ...
... ظهور ... یوسف ...
... بعیدی ... حضرت ...
... عالم ... عمارت ... کنبد ... جهان ...
... شرحه ... بزرگان ...
... کشت ... جهان

در داد کار زلیخا ... کار ... مطلوب است ... و صال محبوب است
زلیخا ... محبت ... اتفاق
پس چون ... زلیخا ... یوسف ...
عزیز یوسف ... کفت ...
کان ...
...
الملاحت ... زلیخا ...
...
در ... یوسف ...
... یوسف ... زلیخا ...
... یوسف ...
... کفت ای مالک
... زلیخا ...
... زلیخا ...
... یوسف ... مبارک ...
...
... فرعون ...
... فرعون ...
...
... فرعون
... اعاده ... ان ...

در ... حضرت ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
... امیر تیمور ...
...
...
...

ومن ...
...
... المسجد ...
... کتاب ...
... النبی ...
... النار ...
...
... الحکایات
...
...
... المسجد ... الامام ...
...
...
...
...
...
...
...
... المسجد ...
...
... المسجد ...

الشيخ من الاعراب على حمار ومعه رطب الجنبين فقال له افضل من ذلك عنده ولا العبث فقال اما هو جرت الدولة فقال
خذ هيدان الهواء وعمار انما فصير في قشر مثل الدرة كثمل به فضحك فانحن الشيخ وخرط من طنافسه وقال امر
اجرت دولكم وان زو تنازو ذلك فضحك الرشيد خرج معن بن زائدة للصيد فتبع ظبيا وانفرد من عسكره ثم انه
راى رجلا معه حمار فقال له من اين اقبلت فقال من حي قبيلة وقد قصدت به معن بن زائدة لكرمه المشهور قال وكم املت
منه قال الف دينار قال كثير قال خمسمائة دينار قال كثير قال ثلثمائة قال كثير قال خمسين قال كثير قال فلا اقل من الثلثين
قال كثير قال فان قال كثير قال ادخل اربع قوائم حماري في فرج امراته وارجع الى اهلي خائبا فضحك منه معن وساق حتى
لحق بعسكره وقال للحاجب اذا اتاك شيخ على حمار فادخله علي فاتى بعد ساعة فادخله عليه فلم يعرفه لجلالته
فقال له ما الذي اتى بك يا اخا العرب قال املت الامير واتيته بحقا وطا فيرا وانه قال لكم املت منه قال الف
دينار قال كثير قال خمسماة قال كثير قال ثلثماة قال كثير قال مائتين قال كثير قال ماة قال كثير قال كان وانه ذلك الرجل
سوء ما على ثم قال خمسين دينارا قال كثير قال فلا اقل من الثلثين فضحك معن فعلم الاعرابي انه صاحبه فقال
يا سيدي ان لم تجب الثلثين فالحمار مربوط بالباب وان معن جالس فضحك ثم دعا بوكيله فقال اعطه الف دينار
وخمسماة وثلثماة ومائتين وماة دينار وخمسين وثلثين دينارا ودع الحمار مكانه فبهت الاعرابي وتسلم الفين
وماة وثلثين دينار عن نوف البكالي قال اتيت امير المؤمنين وهو في المسجد الكوفة فقلت السلام عليك يا امير
المؤمنين فقال يا نوف الحسن لحسن اليك فقلت زدني قال يا نوف ارحم ترحم فقلت زدني فقال يا نوف
قل خيرا تذكر بخير فقلت زدني قال اجتنب الغيبة فانها ادام كلاب النار ثم قال يا نوف كذب من زعم انه ولد
من حلال وهو يا كل لحوم الناس بالغيبة وكذب من زعم انه من ولد حلال وهو يبغضني ويبغض الائمة من ولدي وكذب
من زعم انه ولد حلال وهو يحب الزنا وكذب من زعم انه يعرف الله وهو مجترئ على معاصي الله كل يوم وليلة يا نوف اقبل
وصيتي لا تكونن نقيبا ولا عريفا ولا عشارا ولا بريدا يا نوف صل رحمك يزيد الله في عمرك وحسن خلقك
يخفف الله في حسابك يا نوف ان سرك ان تكون معي يوم القيمة فلا تكن للظالمين معينا يا نوف من احبنا
تكن معنا يوم القيمة ولو كان ان رجلا احب حجرا لحشره الله معه يا نوف اياك ان تتزين للناس وتبارز
الله بالمعاصي فيفضحك الله يوم تلقاه يا نوف احفظ عني ما اقول لك تنل به خير الدنيا والاخرة مقدوني

ان الله لما خلق العرش خلق له ثلثمائة وستين الف ركن وخلق عند كل ركن ثلثمائة وستين الف ملك لو اذن الله لاصغرهم فالتقم السموات السبع والارضين السبع ما كان ذلك بين لهواته الا كالرملة في المفازة الفضفاض فقال
لهم الله يا عبادي احملوا عرشي فتعاطوه فلم يطيقوا حمله ولا تحريكه فخلق الله مع كل واحد منهم واحدا فلم يقدروا ان
يزعزعوه فخلق مع كل واحد منهم عشرة فلم يقدروا ان يحركوه فخلق بعدد كل واحد منهم مثل جماعتهم فلم يقدروا
فقال لجميعهم خلوه على امسكه الله بقدرته ثم قال لثمانية منهم احملوه انتم فقالوا يا ربنا لم نطقه نحن وهذا الخلق الكثير والجم
الغفير فكيف نطقه الان دونهم فقال لاني انا الله المقرب للبعيد والمذلل للعصيد والمخفف للشديد والمسهل للعسير
افعل ما اشاء واحكم ما اريد اعلمكم كلمات تقولونها تخف بها عليكم قالوا وما هي قال تقولون بسم الله الرحمن الرحيم ولا
حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله على محمد واله الطيبين فقالوها فحملوا فخف على كواهلهم كشعرة نابتة على
كاهل رجل جلد قوي فقال لسائر تلك الاملاك خلوا على هذا الثمانية عرشي ليحملوه وطوفوا انتم حوله وسبحوني ومجدوني
وقدسوني فانا الله القادر على ما رايتم وعلى كل شيء قدير روي عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده انه قال في العرش
تمثال ما خلق الله من البر والبحر قال وهذا تاويل قوله وان من شيء الا عندنا خزائنه وان بين القائمة من قوائم العرش والقائمة
الثانية خفقان الطير المسرع مسيرة الف عام والعرش يكسى كل يوم سبعين الف لون من النور لا يستطيع ان ينظر اليه
خلق من خلق الله والاشياء كلها في العرش كحلقة في فلاة وان لله ملكا يقال له حزقائيل له ثمانية عشر الف
جناح ما بين الجناح الى الجناح خمسمائة عام فخطر له خاطر هل فوق العرش شيء فزاده الله مثلها اجنحة اخرى فكان له
ست وثلثون الف جناح ما بين الجناح الى الجناح خمسمائة عام ثم اوحى الله اليه طر فطار مقدار عشرين الف عام لم ينل
راس قائمة من قوائم العرش ثم ضاعف الله له في الجناح والقوة وامره ان يطير فطار مقدار ثلثين الف عام لم ينل
فاوحى الله اليه ايها الملك لو طرت الى نفخ الصور مع جناحيك وقوتك لم تبلغ الى ساق العرش فقال الملك
سبحان ربي الاعلى وبحمده نعم بين ابن ابي طالب هو متوجه الى قوله تبارك الذي جعل في السماء بروجا فقال بهم من انا لا اراني
تعلق بها الخلق وآجالهم فاوحى الله الى الشمس فاطلع الى وستعقد حول الجبل ما وصفت ثم اوحى الله الى الشمس والقمر والنجوم
وساعات الليل والنهار ان يوحد الله لم ثم اوحى الله الى ذلك القمر ان يقر بجوره وقوره فوق الجبل فاستقر الجبل فقام العالم
حتى عرفوا به الخلق واجالهم بمدار الشمس والقمر والنجوم وساعات الليل والنهار وكان احدهم يعلم من يموت ومتى يمرض ومن يولد

زرع حب الاحكام ونقض اساس الظلام وقال يا ابا تراب انا املك سؤال جليلك برسالة تترجح لها الجبال امن رجل حفظ كتاب الله من اوله
الى آخره وعلم علم القضايا والاحكام وبوالغ شك في الكلام وحق لك بهذا المقام فاستعد للجواب ولا تزخرف المقال فلاح الغضب
في وجه امير المؤمنين وقال لعمار اركب جملك وطف في قبائل الكوفة وقل لهم اجيبوا عليا ليعرفوا الحق من الباطل والحلال والحرام
والصحة والسقم فركب عمار حتى رايت العرب كما قال الله تعالى ان كانت الا صيحة واحدة اي ضاق جامع الكوفة وتكاثف الناس
كتكاثف الجراد على الزرع الغض في اوانه فنهض العالم الاروع والبطل الانزع ورقي في المنبر ثم تنحنح فسكت جميع من
في الجامع فقال رحم الله من سمع فوعى ايها الناس يزعم انه امير المؤمنين وانه لا يكون الامام اماما حتى يحيي الموتى او ينزل
من السماء مطرا او ياتي بما يشاكل ذلك مما يعجز عنه غيره وفيكم من يعلم اني الاية الباقية والكلمة التامة والحجة البالغة
ولقد ارسل الي معاوية جاهلا من جاهلية العرب عرف في نفسه وانتم تعلمون اني لو شئت لطحنت عظامه طحنا وسفت الارض
تحته نسفا وخسفها عليه خسفا الا ان احتمال الجاهل صدقة ثم حمد الله واثنى عليه وصلى على النبي واشار بيده الى الجو فدمدم واقبلت غمامة
وعلت سحابة وسمعت منها ندا او يقول السلام عليك يا امير المؤمنين ويا سيد الوصيين ويا امام المتقين ويا غياث المستغيثين
فالتفتت واشار الى السحابة فدنت قال الهيثم فرايت الناس كلهم قد اخذتهم السكرة فوضع رجله وركب السحابة وقال لعمار
اركب معي وقل بسم الله مجريها ومرسيها فركب عمار وغابا عن اعيننا فلما كان بعد ساعة اقبلت السحابة حتى اظلت جامع الكوفة
فالتفتت فاذا مولانا جالس على دكة القضاء وعمار بين يديه والناس حافون عليه ثم قام وصعد المنبر واخذ بالخطبة
المعروفة بالشقشقية فلما فرغ اضطرب الناس وقالوا فيه اقاويل مختلفة فمنهم من زاده الله ايمانا ومنهم من زاده كفرا وطغيانا
قال عمار وقد طارت بنا السحابة في الجو فما كانت هنيئة حتى اشرفنا الى بلد كبير حواليها اشجار وانهار فنزلت بنا السحابة
واذا نحن في مدينة كبيرة والناس يتكلمون بكلام غير عربية فاجتمعوا عليه ولاذوا به فوعظهم وانذرهم بمثل كلامهم
ثم قال يا عمار اركب ففعلت ما امر فادركنا جامع الكوفة ثم قال يا عمار تعرف البلدة التي كنت فيها قلت
الله اعلم ورسوله ووليه قال كنا في جزيرة سابعة من الصين اخطب كما رايت ان الله تبارك وتعالى ارسل رسوله
الى كافة الناس وعليه ان يدعوهم ويهدي المؤمنين منهم الى الصراط المستقيم واشكر ما اوليتك من نعم واكتم عن
غير اهله فان لله الطافا خفية في خلقه لا يعلمها الا هو ثم قال اعطاك الله هذه القدرة الباهرة وانت تستنهض
الناس لقتال معاوية فقال ان الله تعبدهم بمجاهدة الكفار والمنافقين والناكثين والقاسطين والمارقين والله لو

آن ظلمت در کجاست گفت میان مرد و باسمان است ذوالقرنین بسیار غمگین شد و جمع کرد جمیع علمای اهل مملکت خود را و از ایشان
گفت آیا در این باب کتب آسمانی خوانده اید و نام آن گفتند آری در کتب آسمانی خوانده ایم که در زمان است چشمه حیات که هر کس از آن بخورد
همیشه زنده بماند پس ذوالقرنین بسیار شاد شد و گفت در کجا است آن دانایان گفتند از طرف مشرق در ظلمات است ...
و ذوالقرنین عازم شد از ابتدای ... گفت ای پادشاه ... ظلمات ... ایشان ...
شاد شد ذوالقرنین ... گفت ... کتاب ... طلبید ...
... در راه ... و ... ظلمات ... چشمه ...
... ظلمات ... کتاب آدم ...
مملکت ... جمع کرد ... حکیم ... عالم ...
آفتاب ... شد ... دوازده سال ... ظلمات ...
... آب حیات ...
... ذوالقرنین ... خضر ... گفت ...
... ظلمات ...
... ملک و سلطنت ...
ذوالقرنین گفت ... جواهرات ...
در میان لشکر ... خضر ...
... ظلمات ...
... دوازده سال ...
... ظلمات ...
... ذوالقرنین ...
داند ... در ظلمات ... اسکندر ... ظلمات ... خضر ...
با اصحاب خضر گفت ...

متر سر را ضرب زده گفت سؤال کن گفت آیا گواهی حق در میان زمان شده گفت بلی پس [illegible] شد [illegible]

ملول شد از ترس [illegible] گفت متر را ضرب زده گفت [illegible] گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

صاحب ... گفت ای امیر المؤمنین مرتکب ... ... تو آورده چند کشته شد ... [illegible]
دیگر ... و البس القرآن ... البیوت من ظهورها ولکن البر من اتقی واتوا البیوت من ابوابها ... [illegible]
تدخلوا ... حتی تستأنسوا ... و دیگر ... و تسلموا علی اهلها ... [illegible]
مراجعت کرد ... عطا ... بیت المال ... رسول خدا ... ساخت مهاجر ... انصار را
زیاده از ... مساوات میان زوجات رسول ... عایشه و حفصه ... [illegible]
... خمر ... که هنوز ... نشده ... [illegible]
از ... گفت ثلث کن علی عهد رسول ... و انا انهی عنهن و احرمهن و اعاقب
علیهن متعة الحج و متعة النساء و حی علی خیر العمل ... در امر خلافت در شش نفر مقرر داشت ... ذکر کرده
... مقرر داشت ... عثمان ... گفت ... [illegible]
... علی الحق ... گفت ... امیر المؤمنین گفت ... [illegible]
این سخن ... در حق امیر المؤمنین ... دهم ... و گفت ... نعم البدعة
یازدهم ... حضرت رسول ... دوازدهم ... [illegible]
... سیزدهم ... نبوت رسول ... چهاردهم از ... پانزدهم ... [illegible]
... شانزدهم ... [illegible]
و آب ... گفت ... [illegible]
رسید ... [illegible]
... در مسجد رسول خدا ... عمر بن الخطاب ... [illegible]
کشف آن حضرت ... گفت ... والله لولا سیفه لما قام عمود الاسلام ... [illegible]
... گفت ... خلافت ... [illegible]
... عبد المطلب ... رسول ... خلافت علی را ... [illegible]
... سعید ... خلافت عمر ... [illegible]

زجر

زوجات مطهرات رسول ... از بیت المال ... ادرت کرد و مقرر داشت عبد الرحمن عوف
در حلیه ... عثمان ... در عقب ... جبیر بن مطعم گفت ... در عرفات ... [illegible]
... از فقهای ... [illegible]
... [illegible]
مغیرة بن شعبه ... حکومت ... عمر ... ابو لؤلؤ ... مغیره ... [illegible]
... ابو لؤلؤ ... گفت ای امیر ... مغیره ... [illegible]
... ابو لؤلؤ ... [illegible]
... گفت ... صنعت ... [illegible]
... عمر گفت ... صنعت ... ابو لؤلؤ ... [illegible]
... گفت ... [illegible]
... گفت ... [illegible]
... منبر ... گفت ... [illegible]
... [illegible]
... ابن عباس ... گفت ... [illegible]
... ابن عباس گفت ... [illegible]
... در اسلام گفت ... [illegible]
گفت ... در حق عثمان گفت ... [illegible]
... گفت ... در حق طلحة بن عبید الله گفت ... [illegible]
... گفت ... [illegible]
گفت ... سعد ... عبد الرحمن بن عوف ... [illegible]
گفته ... ضعیف ... گفت ... [illegible]

... خلافت ... بسم ... [illegible]
... [illegible]
گفت یا امیر المؤمنین ... گفت ... [illegible]
عبد الله گفت ... [illegible]
الله ... گفت ... طلاق ... گفت ... رسول خدا ... [illegible]
... عثمان و طلحه و زبیر و سعد وقاص و عبد الرحمن بن عوف ... [illegible]
مشورت ... [illegible]
... گفت ... [illegible]
... گفت ... [illegible]
گفت ... [illegible]
... شیطان ... [illegible]
... شیطان ... [illegible]
... خلافت ... گفت ... [illegible]
... عمر گفت ... رسول ... [illegible]
... آیة الحجاب ... [illegible]
... عبد الرحمن ... [illegible]
... ابن عباس ... عبد الرحمن عوف ... گفت ... [illegible]
... [illegible]
... عثمان ... گفت ... [illegible]
... خلافت ... [illegible]
... [illegible]

از تنبر

از ترتیب ... کار خلافت را بر عثمان راست کرد ... [illegible]
... رسول خدا روایت ... خلافت ... [illegible]
... خلافت ... [illegible]
... عبد الرحمن عوف گفت
... گفت ... [illegible]
... [illegible]
... عثمان ... عبد الرحمن ... [illegible]
... گفت ... عبد الرحمن ... [illegible]
... علی و عثمان ... [illegible]
... خلافت ... عثمان گفت ... [illegible]
عثمان ... [illegible]
عبد الرحمن ... خلافت عثمان ... [illegible]
... خلافت عثمان ... [illegible]
... خلافت ... [illegible]
عبد الرحمن ... مسجد ... [illegible]
مقداد ... ایها الناس اسمعوا ... انا المقداد بن عمرو ... [illegible]
ان بایعتم علیا سمعنا و اطعنا و ان بایعتم عثمان سمعنا و عصینا ... [illegible]
ان بایعتم عثمان سمعنا و اطعنا و ان بایعتم علیا سمعنا و عصینا ... [illegible]
... ان اردتم ان لا تختلف المسلمون فیما بینهم فبایعوا علیا ... [illegible]
... عثمان ... ان اردتم ان لا تختلف قریش فیما بینهم فبایعوا عثمان
... [illegible]

اما اول الناس اسلاماً فالوا بلى قال فانتما اقرب الى رسول الله نسباً قالوا انت چون کلام باینجا رسید عبد الرحمن بن
عوف قطع کلام آنحضرت نمود ... [illegible]
... [illegible]
مستمعاً غیر سبیل المؤمنین ... [illegible]
... [illegible]

[illegible]

پهلو بر ابو الحضرت نامه بسلاطین نوشت و اظهار دعوت نمود از جمله نامه به پرویز نوشت و او در امارت عبدالله بن حذافه ...

داد ... فرستاد و در آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم من محمد رسول الله الی پرویز بن هرمز اما بعد فانی احمد الیک

الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم الذی ارسلنی بالحق بشیرا و نذیرا الی قوم غلبهم الشقوة و تسلب عقولهم ...

... فاسلم تسلم ...

[illegible]

امام حسن آمده ترجیب بیش رحبا گفت امام علی باد گفت آمده ام که ... ترا به بیعت [illegible] فرمود انشک ایده و چون
دیگر فرمود که چون حضرت امیر ... بعد از آنکه شیعیان ... عمر ... در سال ... از زند ... طلب
نشان امامت نوشید گفت ... آن حضرت ... سنگ ... جوان شدم و مهر بر آن سنگ نهاد و پس
تا زمان امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام ثامن ضامن علیهم السلام ... آن سنگ را
نقش نمودند ... بعد از آنکه امام رضا سنگ را مهر نمود ... حبابه زنده بود و بعد از آن ... بر حمت الهی واصل شد و این
حکایت از اول الی آخر نزد مخالف و موافق بصحت رسیده ... اما ... در باب امامت
امام حسن خلاف نیست و با شیعه اثنا عشریه در این باب ... خلافی ... و در ... نزاع و خلاف
در باقی ائمه معصومین علیهم السلام بسیار ... جمیع فرق اسلام به ثبوت رسیده که بعد از علی امام حسن
... بیعت ... خواص و عوام با او بیعت نمودند بامامت و خلافت و بعد از آنکه ... مکر و فریب معاویه
و عمرو عاص نفاق میانه لشکر آن حضرت ... خون ریزی و فساد ... افراط کشید بموجب ... رسول الله
که فرمود بود ان ابنی هذا سید و لعل الله ان یصلح به بین فئتین عظیمتین من
المسلمین ... در میانه ... با معاویه صلح نمود و آن گروه عظیم را از قتال و جدال خلاص گردانید
... از اصحاب آن حضرت بر حمله آن حضرت وارد آمد از خود ...
شیخ مفید و ابن بابویه و قطب راوندی ... روایت کرده اند که چون خبر شهادت حضرت امیر
المؤمنین ... مردم با حضرت امام حسن ... رسید جاسوسی فرستاد ... بجانب بصره و دیگری بجانب
کوفه ... حضرت امام حسن ... مطلع شد ... و کردن زد و نامه بمعاویه نوشت
... بیعت و فضل و قرابت و استحقاق ... در آن نامه درج نمود ... جواب ...
... جوابهای ... نوشت ... کفر و نفاق ... درج کرد ... حضرت فرستاد و لشکر
... عراق شد و جاسوسی چند ... منافقان که در میان لشکر ... حضرت امام
حسن ... حضرت امیر المؤمنین ... عمرو بن حریث و اشعث بن قیس و شبث

نکرده و مخالفت نمودند پس خطبه خواند و فرمود ... امام ... هرچه ... کلام ...
خواهید کرد ... جهاد ... و ... تا ... که ... انصار ... اظهار کرد پس ... بر آمد و ...
کند ... بهار ... کس ... معاویه ... در منزل انبار ... جون حضرت ... سعد ...
ملعون مطلع شد ... معاویه ... نوشت که اگر ... بسوی ... از ... شام ... پانصد هزار درهم ...
... آن ملعون ... پس ... معاویه رفت ... بجانب ...
آن حضرت ... خطبه ادا نمود و فرمود که ... بایمن ... نزد معاویه رفت
دیگر ... که عهد ... و ... دنیا ... مردی دیگر ... خواهم کرد
پس مردی از قبیله مراد ... کس ... دوازده ... و پیمانها ... که غدر و مکر نکند ... چنین
نکند چون ... رسید ... رسولان و نامه ها ... فرستاد و ... هزار درهم ... فرستاد ... حکومت ... که
یاد نوشت ... از حضرت ... معاویه رفت چون ... خطبه خواند و فرمود ...
... با من ... مکر کرد ... معاویه رفت پس عبید الله بن عباس را با قیس بن سعد و ... دوازده هزار
کس ... عبد الرحمن ... بجانب ... فرستاد و فرمود که عبید الله امیر باشد ... قیس بن سعد ...
امیر باشد ... بجانب ... ساباط مداین تشریف برد و در ... امتحان ... کفر و نفاق
آن ... بر عالمیان ظاهر ... مردم را جمع کرد ... فرمود ...
دارم ... خدا ... خیر خواه خلق باشم ... کینه ... از هیچ مسلمانی در دل ندارم و جمعیت مسلمانان را
از ... بهتر ... پس مخالفت امر من مکنید ... اختیار کنم ... حق تعالی ...
... آن منافقان این سخنان از حضرت شنیدند
بیکدیگر نظر کردند و گفتند ... معاویه صلح کند و خلافت را ...
... حضرت ... حضرت را از زیر پا
کشیدند ... حضرت را ...
... ساباط مداین رسید ... سنان ... آن حضرت ...

جمیع لشکر که همراه حضرت سید الشهداء ... این ...
دست از یاری آن حضرت برداشتند بعد از آنکه حضرت سید الشهداء با قرب ... مشکلات بسیار ... حضرت امیر
کرم ... بیعت ... قبول ... در کتاب ... سید ... خیمه ...
نخواستم ... خواستم ... که ... جماعت ...
بیرون شد ... چنان ... شنید ... قوم ... با دل ... بیعت کرد ...
ایشان ... خدا را فراموش ... کنون ... مقصود ... قتل ... در ...
... جهاد کنند ... ایشان ... امر ...
آزرم ... بیعت ... حرام است پس ...
... راه روشن ... جان ...
خدا ... فقد قال جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و لدی حسین
یقتل بطف کربلا وحیدا عطشانا فمن نصره فقد نصرنی و نصر ولده القائم
و من نصر نا بلسانه فهو فی حزبنا یوم القیمة ... سکینه گوید ... چون ...
... هر ... بیعت ... چند ...
نگران شدم ... اللهم
انهم خذلونا فاخذلهم و لا تجعل لهم دعاء مسموعا فی السماء و لا تجعل
لهم فی الارض مسکنا و لا تسترنا و سلط علیهم الفقر الی القبر و لا ترزقهم شفاعة
جدنا یوم القیمة فاستجب دعوة الطاهرة سکینه ... مراجعت کردم ...
... ام کلثوم ...
... وا جداه وا علیاه وا حسناه وا حسیناه وا قلة ناصراه ... الخلاص
من الاعداء ... حسین علیه السلام ...
جبت ام کلثوم عرض کرد ... الی حرم جدنا ... از ... خدمت ...

... فرزندان ... بیعت ...
... خود ... گذاشتم ...
... کنند ... خلافت ... حرام است پس ... دنیا ...
اعمال ... حضرت ... اصحاب ... در جواب نامه معاویه نوشت که من ...
حق را ... کتاب خدا و سنت ... مردم ... موافقت ...
صلح ... شرط ... پادشاهی ... بیعت ... شیطان ...
چنانکه ... خلافت ... ایشان ... پس ... عم ...
فرستادم نزد معاویه که عهدها و پیمانها ... و نامه صلح ... نوشتند که بسم الله الرحمن الرحیم
صلح کرد حسن بن علی بن ابی طالب با معاویة بن ابی سفیان که متعرض ... نشوند ... کتاب
خدا و سنت رسول خدا و سیرت خلفای شایسته و شرط آنکه بعد از خود احدی را تعیین نکند ... امر و مردم
در جای عالم که باشند از شام و حجاز و عراق و یمن ... ایمن باشند ... و زنان ...
و اولاد خود و از معاویه ... عهد و پیمان خدا گرفته شد ... حسن بن علی و برادرش حسین و اهل
بیت ... ایشان ...
از آفاق ... صاحب حقی ... پانصد هزار درهم ...
حضرت ... امیر المؤمنین ... قنوت نماز ... آن حضرت ...
... نامه نوشته شد خدا و رسول را بر آن گواه گرفتند و شهادت ... عبد الله بن الحارث ... عمرو بن
ابی سلمه و عبد الله بن العامر و عبد الرحمن بن ابی ... در آن نامه نوشتند و چون صلح منعقد شد معاویه
متوجه کوفه شد ... خطبه خواند ... گفت ...
قتال ... امارت ... بر شما ...
هر چند ... شرط ... حسن ...
داخل شد و بعد از چند روز که در کوفه ماند به مسجد در آمد و حضرت امام حسن را بر منبر فرستاد و گفت ...

و حقش بر اهل اسلام و اهل اسلام کمتر باشد پس ابو سعید [illegible] بر آوردند و گفتند آمین و از حضرت [illegible] معتبر روایت کرده اند

که بعد از صلح آنحضرت معاویه خواست بیعت از قیس بن سعد بگیرد و او مردی بسیار قوی و تنومند بود [illegible]

[illegible]

معاویه گفت [illegible]

[illegible] حضرت امام حسین [illegible]

[illegible] حضرت امام حسن [illegible]

آمده دست بر دست او گذاشت و در روایت معتبر بعد از صلح حضرت امام حسن حضرت امام حسین [illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت امام حسین را تکلیف بیعت نمود حضرت امام حسن به معاویه گفت که او را کاری مدار که بیعت نمی کند تا کشته شود [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] قال لی رسول الله یا جابر و آمر ان اقول لک فی امر الحسن قبل الحسین لا تکون مؤمنا حتی تکون لامره مسلما و لا تکون معترضا [illegible]

[illegible]

فلما صاروا فی الهواء صاح بالحسن یا ابن الحق [illegible] الحسین [illegible]

[illegible] فقال و قال یا جابر هذا و الذی معی ها هو هنا فسلم له امره [illegible]

و لا تشک فتکون مؤمنا [illegible]

[illegible]

[illegible] اثنی علی الله احسن الثناء و احمده علی السراء و الضراء اللهم انی احمدک علی ان اکرمتنا بالنبوة و علمتنا القرآن و فقهتنا فی الدین و جعلت لنا اسماعا و ابصارا و افئدة

شما را رخصت کردم [illegible]

[illegible]

[illegible] فقال و الله لو وددت انی قتلت ثم نشرت ثم [illegible] حتی اقتل هکذا الف مرة و ان الله یدفع بذلک القتل عن نفسک و عن انفس هؤلاء الفتیان من اهل بیتک [illegible]

[illegible] محمد بن بشر الحضرمی را [illegible]

دیدم جماعه که از آنجا بیرون آمدند [illegible] یا رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

میکرد [illegible] فصاحت و بلاغت [illegible]

[illegible]

[illegible] اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله [illegible]

[illegible] حضرت امام حسن [illegible]

[illegible]

از کرم و نجدت و مروت فرمود که اما کرم پس تبرع کردن به نیکی است که قصد عوض نداشته باشی [illegible] پیش
از سؤال و اما نجدت [illegible] پس دفع کردن دشمنان است از محارم خود و صبر کردن است در [illegible]
[illegible] و اما مروت [illegible] پس آنست که آدمی دین خود را اصلاح کند و نفس خود را از [illegible] نگاه دارد و ادای
حقوق خدا و خلق خدا قیام نماید [illegible]

[illegible]

[illegible]

الهی ضیفک ببابک یا محسن قد اتاک المسیء فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم

[illegible]

فان الله عز وجل خلقهما وهو ارحم بهما [illegible]

رسول الله وجدتهما خدیجة بنت خویلد الا اخبرکم ایها الناس بخیر الناس اباً وامّاً قالوا بلی یا رسول الله قال الحسن والحسین ابوهما علی بن ابی طالب وامهما فاطمة بنت محمد الا اخبرکم ایها الناس بخیر الناس عمّاً وعمّةً قالوا بلی یا رسول الله قال الحسن والحسین عمهما جعفر بن ابی طالب وعمتهما ام هانی بنت ابی طالب الا اخبرکم ایها الناس بخیر الناس خالاً وخالةً قالوا بلی یا رسول الله قال الحسن والحسین خالهما القاسم بن رسول الله وخالتهما زینب بنت رسول الله [illegible] الا ان اباهما فی الجنة وامهما فی الجنة وجدهما فی الجنة وجدتهما فی الجنة وخالهما فی الجنة وخالتهما فی الجنة وعمهما فی الجنة وعمتهما فی الجنة ومن احبهما فی الجنة ومن احب من احبهما فی الجنة

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم تحیة من الله [illegible] المصطفی وعلی المرتضی وفاطمة الزهراء والحسن والحسین [illegible]

السلام علیک ان الله یقرئک السلام [illegible]

[illegible]

نشسته بود آن ملعونه زینب بنت ... از برای آن حضرت آورد و آن زهر را در آن شیر داخل کرد چون حضرت بنوشید گفت
ای دشمن خدا کشتی مرا، بکشد خدا ترا ... از من بهتر نخواهی یافت و آن ملعون ترا فریب داده و خدا ترا و او را به عذاب
خود معذب گرداند پس دو روز آن حضرت درد و الم داشت بعد از آن به جد بزرگوار خود و پدر عالی مقدار خود ملحق گردید

[illegible]

و چون داخل مدینه شد و در خانه جعده تردد می‌نمود مروان دیگر بار بقدری سوده الماس عقد مروارید بنزد آن ملعونه
فرستاد و پیغام فرستاد که پسر و اسباب را از مفارقت تو بر بخورند جهد کن که این زهر را در آب یا جلاب کنی و بخورد
و آن نگردی فارغ شوی و با وصال یزید برسی پس آن بدبخت فریفته مروان و مشتاق مواصلت یزید پلید گردید و در
صدد فرصت برآمد که بچه قسم خود را باو رساند و از غدر این قوم خونخوار تا مدتی مجال نیافت تا آنکه در شب بیست
هشتم ماه صفر سال پنجاهم از هجرت قدری از آن سوده الماس را برداشت و در روانه منزل آنجناب کرد و پیش
خود گفت که اگر کسی مرا ببیند که کار خود را میسازم و اگر کسی مرا دید میگویم پیش از این تاب بخار تب
ملازم آمدم که آتش هجران آن سرگشته مروان را از زلال وصال او فرو نشانم و جناب امام حسن در غرفه ایشان
فرمود چونکه آن ملعونه پا در آن غرفه گذارد دید که آنجناب در حالت و دختران و خواهران و سایر زنان در اطراف
در خواب‌اند پس آن ملعونه آهسته آهسته آمد و کوزه آبی که بر بالین آنجناب بود برداشت و دید که سر آن
مهر نموده‌اند پس آن سوده را بر روی آن کرباسی که بر سر آن کوزه بسته بود ریخت و انگشت کش خود را بر بالای
آن سائید تا داخل کوزه شد و از غرفه بزیر آمد و بخانه خود رفت و بعد از اندک زمانی آن حضرت از خواب
بیدار شد و خواهر خود زینب خاتون را آواز داد و گفت ای خواهر حال جدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم
فاطمه زهرا را در خواب دیدم قدری آب بیاور تا وضو بسازم و حمد و ثنای پروردگار کنم و کوزه را پر داشت
و شاه سپهر آن کوزه ... آب بیاشامید و چون اندک آب بیاشامید کوزه
را کوزه را بر زمین گذارد و فریاد آه این چه آبی بود که از حلق تا ناف مرا بر بید و آغاز آه و ناله کردن
شد پس خواهران و دختران گرد او گرد آمدند و از ... احوال پرسیدند و آه و فغان و زاری شدند
و ... امام حسین را طلبیدند و چون داخل شد برادر خود را بدان حال دید که بر روی بستر مضطرب
و آواره از دل بر درد میکشد و او کریان ... و فغان میباشند حسین برادر را بدان حال دید بر
بالین او نشست و جناب امام حسن را چون چشم مبارک بروی افتاد دست در آغوش وی در آورد و او را
در بر گرفت و با چشم گریان گفت ای برادر دل سوز و دل افکار برادر دیدار ما بقیامت افتاد و
الحال جدم و پدر و مادرم را در خواب دیدم که در بهشت مرا به حکم ... دست گرفته در روضه بهشت مکان
جدم و مادر و پدر مرا ... از دست دشمنان خلاص شدی فردا شب نزد ما خواهی آمد پس ای برادر
حله ... استاده اند در برابر ایشان خازنان بهشت و حوریان ... صف زده اند و چون ...
مرا دید گفت ای نور دیده ... که چگونه در انتظار تو ... تا این ...
گفت

گفت ای خواهر از حسین ... قصر سرخ را حسین گفتم چرا بر ... گفت بجهت آنکه در آن سرابت که ده
گفتن آن نعمت ... اسرار در اظهار آن ... گفت که چون حسن را بزهر شهید کنند در نزد یک ...
او را دینار ... مبارک ... جون از مرد سبز ... بجهت ... او را سبز قرار دادند و حسین را به تیغ جدا نیغ
ادبار ... از آن ... خود او را شهید کنند و بعد از کشتن ریش و بدن او از خون مبارکش سرخ شود بجهت ...
آخر بود پس روی ... برادر نهاده و امام حسین ... بیشتر ... از آن لبهای ... حضرت امام حسن ...
برادر کامل ... از ... امان از غربت حسین که در وقت شهادت سر بر روی خاک کرم ... از این
پهلو ... بر غلطید ... از آن پهلو ... در بدن ... حضرت امام حسن
از یکطرف نگاه ... برادر ... بالای سر ... یکطرف ... از یکطرف محمد حنفیه ... از
یکطرف جوانان بنی هاشم بالای سر ... از یکطرف نگاه میکرد ...
از بدن افتاده از یکطرف فرق ... از یکطرف برادر زاده ...
از یکطرف جوانان بنی هاشم و اصحاب ... در خاک و خون آغشته ... مقدس ...
... اقارب و احباب و اصدقا ... در بالین سر ... حاضر بودند و آن ...
بعد بالای سر ... چنانکه در دم احتضار حضرت امام حسن تمام بنی هاشم و برادران آنحضرت حاضر بعد
اما حسین مظلوم در دم احتضار از عوض آنکه برادران و اصحاب حاضر بودند از یکطرف ...
کشیده و از یکطرف سنان با نیزه ... از یکطرف ... با خنجر برهنه ... آنحضرت نه یاوری میسر
نه مدد کاری ... که این ... بر اعداد جفا ... در زیر تیغ ...
کس ... خدا و رسول ... آنحضرت ... تیغ ... امام
علیه السلام ... تیغ ... از هر کیه ... ساعت ... گفت
صبرا علی قضائک یا رب لا اله سواک یا غیاث المستغیثین ...
بانگ ... که آتش ... حسین ...
آتش ... الا لعنة الله علی القوم الظالمین

امام محمد باقر روایت کرده است که چون دختر یزدجرد شهربانو را که پادشاه عجم را بعرب آوردند و داخل مدینه کردند جمیع دختران
مدینه بتماشای جمال او بیرون آمدند مسجد مدینه از شعاع جمال او روشن شد و چون عمر اراده کرد که روی او را ببیند مانع شد گفت سیاه
باد روز هرمز که تو دست بفرزند او دراز کردی عمر گفت این کبر زاده مرا دشنام میدهد خواست که او را آزار کند حضرت امیر
تو سخن او را نفهمیدی چگونه دانستی که آن دشنام است پس عمر امر نمود که ندا کنند و او را بفروشند حضرت منع نمود که جایز نیست فروختن
دختران پادشاهان هر چند کافر باشند ولیکن بر او عرض کن که یکی از مسلمانان را اختیار کند و او را با وی تزویج کن و مهر او را از عطای
بیت المال حساب کن عمر قبول کرد و گفت یکی از مسلمانان را اختیار کن السعادت دست بر فرق مبارک امام حسین گذاشت پس
حضرت امیر المؤمنین از او پرسید بزبان فارسی که تو چه نام داری گفت جهانشاه حضرت فرمود که بلکه شهربانو نام داری
گفت این نام خواهر منست حضرت بزبان فارسی گفت که راست گفتی پس رو کرد بحضرت امام حسین که این با سعادت را نیکو حافظ
کن و احسان بسیار باو که فرزندان از تو بهم خواهد رسید که بهترین اهل زمین باشند بعد از تو ائمه طاهرین علیهم السلام
منست پس حضرت امام زین العابدین از او بهم رسید و در روایت دیگر است که پیش از آنکه لشکر مسلمانان بر سر ایشان بروند
شهربانو در خواب دید که حضرت رسول داخل خانه او شد با حضرت امام حسین و او را برای آنحضرت خواستگاری نمود و با او عقد
کرد شهربانو گفت چون صبح شد محبت آن خورشید فلک امامت در دل من جا کرد و پیوسته در خیال آن حضرت بودم چون
شب دیگر شد بخواب رفتم حضرت فاطمه علیها را در خواب دیدم که بنزد من آمد و اسلام بر من عرض کرد و من در خواب بدست آن
حضرت مسلمان شدم پس فرمود که در این زودی لشکر مسلمانان بر پدر تو غالب خواهند شد و ترا اسیر خواهند کرد و بفرزند من
حسین خواهی رسید و حق تعالی ترا حفظ خواهد کرد که کسی دست بتو نرساند تا آنکه بفرزند من برسی و حق تعالی مرا حفظ کرد و هیچکس
بمن دست نرسانید تا آنکه مرا بمدینه آوردند چون امام حسین را دیدم دانستم که همانست که در خواب دیدم و حضرت رسول آمد
بنزد من آمده بود و عقد حضرت رسول مرا بعقد او در آورد و بدین سبب او را اختیار کردم و در شیخ مفید روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین حریث بن جابر را والی کرد در یکی از بلاد مشرق و او دو دختر یزدجرد را برای آن حضرت
فرستاده بود حضرت یکی را که شاه زنان نام داشت بحضرت امام حسین داد و حضرت امام زین العابدین از او بهم رسید
و دیگری را بمحمد بن ابی بکر داد و قاسم جد مادری حضرت صادق از او بهم رسید پس قاسم و حضرت زین العابدین خاله زاده
یکدیگر بودند و اشهر در کنیت آنحضرت ابو محمد است و بعضی ابو الحسن نیز گفته‌اند و القاب مشهوره آنحضرت زین العابدین
فصیح

فصیح بلیغ تکلم نمود که امامت و وصایت بعد از حسین بن علی علیهما السلام حق علی بن الحسین است و محمد حنفیه را از ان حضرت
پای مبارک امام را بوسیده و بامامت او مقر و معترف شد و این بجهت آن بود که از اذهان شکوک و اوهام مستضعفان ابا
کرد و محمد حنفیه قدس الله سره میخواست که بر اینها که او را امام میدانستند حقیقت مقام و منزلت آنحضرت
ظاهر سازد نه آنکه محمد حنفیه در امر امامت منازعت نمود و از پدر و برادر خود نشنیده باشد و اعاضل
علما که چه مرتبه است از آن مجالس است که این توهم در باره او روا دارد و چه رسول الله صلعم در حق خود او را خواند که ...
... خواهد شد از دختری از بنی حنیفه ... کنیت خود ... نام ... و ... از او ... حلال ...
کنیت و نام مرا جمع کنند مگر قائم آل محمد که خلیفه ... امامت و عالم را پر از عدل و داد خواهد کرد بعد از آنکه پر شده باشد
از جور و ظلم ... امیر المؤمنین ... او را محمد نام کرد و کنیتش ابو القاسم نهاد و محمد حنفیه در علم و ورع و زهد و تقوی نظیر
دعوی ... پس چگونه ... امام زمان ... طلب ... حق او نباشد نماید ... مع آنکه با
وجود ... کثیر اعتقاد بامامت او داشتند و از ... اعتقاد ممنوع نشدند ... عقیده ...
ماندند بلکه ... در عالم که او را زنده میدانستند و میگویند از آن قوم ... که ...
او در غاری در کوه رضوی که کوهیست نزدیک مدینه مشغول بعبادت است ... مهدی موعود او است ...
داخل ... در آن غار ... و آن شعر ... شعر
وسبط لا یذوق الموت حتی یقود الخیل یقدمه اللواء تغیب فلا یری عنهم زمانا
برضوی عنده عسل وماء ... از اسباط رسول ... که موت او را در ... و الم ...
... خواهد ... بعد از آنکه ... از نظر ... غایب شد در کوه رضوی که در آنجا ...
بجهت ... و بعبادت حق تعالی مشغول است و این شعر ... در باب امامت و مهدویت آنحضرت غلط
کرده ... ساقط ... اما صفات حضرت زین العابدین ... چون اراده ...
رنگ ... زرد میشد چون وضو ... هر سید ... در خدمت که ... الستادن ... چون
... اندام مبارکش ... از سبب آن ... در پیش پروردگار خود
... بعلو مناجات ... و استغفار مشغول بودم از آن جهت مرا لرزه میگیرد و مشهور است که روز آنحضرت در خانه

[illegible]

طعام را [illegible] بعد از آن [illegible] مشغول شد [illegible]

[illegible] آواز شنید

که أَیْنَ الزَّاهِدُونَ فِی الدُّنْیَا الرَّاغِبُونَ فِی الْآخِرَةِ [illegible]

[illegible] آواز آمد که ذاک عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ [illegible]

[illegible]

[illegible]

منهال گفت چون بکوفه برگشتم دیدم که مختار بن ابو عبیده ثقفی خروج کرده است و با من صداقتی داشت بعد از چند روز
که از دیدنهای مردم فارغ شدم بدیدن او رفتم وقتی رسیدم که از خانه بیرون می آمد چون نظرش بر من افتاد گفت
چرا دیر نزد ما آمدی و ما را مبارکباد ندادی و با ما شریک نگردیدی در این امر گفتم ایها الامیر من در این شهر نبودم و در این
چند روز از سفر حج مراجعت نمودم پس با او سخن گفتم و میرفتیم تا بکناسه کوفه رسیدیم و در آنجا ایستاد [illegible] و ایستاد و چنان
گمان کردم که انتظار چیزی میبرد ناگاه دیدم که جماعتی آمدند چون نزدیک او رسیدند گفتند ایها الامیر البشاره که حرمله بن
کاهل را گرفتیم و چون اندک زمانی گذشت آن ملعون را آوردند مختار گفت الحمد لله که بدست من آمدی پس جلاد را طلبید
و حکم کرد که دستها و پاهای او را ببرید و فرمود که هیمه بسیار آوردند و آتش در آن زدند و امر کرد که او را در آتش بیندازند
آتش در او درگرفت من گفتم سبحان الله مختار گفت تسبیح خداوند در همه وقت نیکو است اما در این وقت چرا تسبیح
گفتی گفتم تسبیح من برای آن بود که در این سفر بخدمت حضرت امام زین العابدین رسیدم و احوال این ملعون را از من
پرسید چون من گفتم که او زنده است دست برداشت و نفرین کرد که حق تعالی حرارت آهن و آتش را باو بچشاند
و امروز اثر استجابت دعای آنحضرت را مشاهده کردم پس مختار او را سوگند داد که تو شنیدی از آن حضرت این را من سوگند
یاد کردم که شنیدم پس از اسب خود بزیر آمد و دو رکعت نماز کرد و بعد از آن بسجده رفت و طول داد و برداشت چون دید که
الملعون سوخته برگشت و من همراه او بودم تا آنکه بدر خانه اش رسید گفتم ایها الامیر اگر مرا مشرف کنی و بخانه من فرود
آئی و از طعام من تناول فرمائی موجب فخر من خواهد بود گفت ای منهال تو مرا خبر میدهی که علی بن الحسین چهار دعا
کرده است و خدا اجابت کرده بر دست من مستجاب کرده است و مرا تکلیف میکنی که فرود آیم و طعام بخورم و امروز برای شکر
این نعمت روزه دارم و در مطالب مطعون است که سر امام حسین را برای ابن زیاد لعین آورد و [illegible] را
با جمعی دیگر از شهدا شهید کرد و بعضی گفته اند که او سر مبارک امام حسین ع را جدا کرد الا لعنة الله علی القوم الظالمین
و نیز حکایت از معجزات آنحضرت است که از ابو حمزه ثمالی مرویست که عبدالله بن عمر آمد بخدمت آن حضرت و گفت ای
پسر حسین تو گفته که یونس بن متی را که ماهی فرو برد بجهت آن بود که ولایت جدم امیرالمؤمنین را بر او عرض کردند و او
تأمل نمود [illegible] رسید فرمود بلی مادرت بعزایت بنشیند گفت اگر راست میگوئی بنما تا ببینم پس
تا چشمهای من و او را بربستند و بعد از [illegible] دیدیم که بر کنار دریائی هستیم که صدای موجهای

قوی

[illegible]

قبول کرد و روایت عباس ابن عبدالمطلب با ائمه راشدین بار [illegible] چون ایمان آورد و بولایت ما [illegible]
جناب اقدس الهی اقرار نمود [illegible] داد در کمان ها دریا بر کرد [illegible] پس حضرت فرمود ای ماهی بر گرد [illegible]
پس ماهی برگشت در زیر آب پس چشمان ما را باز [illegible] و بعد از ساعتی ما را [illegible] در مکان خود [illegible] معجزه
روایت است که مردی از بلخ از اکابر که هر سال بحج بیت الله الحرام و زیارت قبر خیرالانام [illegible]
طاهرین حضرت امام زین العابدین ع [illegible] زیارت میکرد در این حضرت [illegible] و تحفه ها [illegible] از آن حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
رسول خدا است و او امام است و [illegible] و آقا و مقتدای ما است پس [illegible] این را شنید ساکت گشته [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] سال آینده تهیه و تدارک [illegible] اراده حج [illegible]
[illegible] بخانه آنحضرت آمده و طلب اذن [illegible] آنحضرت اذن داده [illegible]
در حضرت سلام داده دست آنحضرت را بوسید و پیش آنحضرت طعام [illegible] پس حضرت او را طلبید [illegible]
[illegible] خوردن طعام [illegible] طعام خورده پس حضرت [illegible] طلبید آن
[illegible] پس آنحضرت فرمود که [illegible]
[illegible]
[illegible] پس آنحضرت [illegible]
[illegible] پس حضرت فرمود [illegible]
[illegible] این چه چیز است [illegible]
آن [illegible] پس حضرت [illegible]
این چه چیز است گفت [illegible] حضرت فرمود [illegible] پس آن شخص [illegible]
[illegible]

[illegible]

سوم او را از [illegible] فرمود با ملک الموت [illegible] روح این زن را بجسد او [illegible] خواستم از [illegible]
[illegible] بعد از این بجهت آمدن او [illegible] زیارت [illegible]
ملک الموت [illegible] پس [illegible] روح [illegible] ملک الموت [illegible]
[illegible] زن [illegible] بمجلس آنحضرت [illegible] اصحاب [illegible] آن زن
[illegible] آنحضرت [illegible]
بعد از [illegible] و مردم [illegible] آنحضرت [illegible] مدینه طیبه [illegible]
تا وفات [illegible] حدیث شریف [illegible] امام [illegible] ملک الموت
[illegible] ملک الموت [illegible]
[illegible]
[illegible] چنانچه در بحار الانوار
و دیگر کتب از [illegible] حدیث [illegible]
در کار بودم ناگاه [illegible] عظیم از اطراف محلات شهر [illegible] خادم [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین یزید بیرون [illegible] و فرزندان و اصحاب [illegible]
[illegible] شهر [illegible] و مردم [illegible] چون این سخن شنیدم [illegible]
[illegible] چون بیرون [illegible]
[illegible] جمعی از [illegible] خاک [illegible] بیرون [illegible] نگاه [illegible]
[illegible] علی بن الحسین علیهما السلام [illegible]
[illegible] علی بن الحسین [illegible]
[illegible] یا امة السوء لا سقیا لربعکم یا امة لم تراع جدنا فینا
الی [illegible] کردم [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

یکی از معجزات آنحضرت آنکه ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری در کتاب دلائل آورده که آنحضرت با جمعی در سفر [illegible]
بخوردن چیزی که آهو [illegible] رسید [illegible] آنحضرت [illegible] گفت [illegible]
[illegible] آنحضرت گفت [illegible] چرا
چنین کردی [illegible] اصحاب [illegible] آهو [illegible] آمده [illegible]
آنحضرت [illegible] اصحاب پرسید که این آهو چه میخواهد فرمود [illegible] فلان سید [illegible]
[illegible] بچه [illegible] شیر [illegible]
[illegible] پس امام ع کس بطلب آن سید فرستاد و چون با او
گفت این آهو از تو شکوه دارد که بچه او را گرفته [illegible] او را [illegible] تسلیم [illegible]
سید کس فرستاده آهو بچه را آوردند چون آهو بچه خود را دید [illegible] و دم حرکت دادن گرفت
بچه را شیر داده امام ع بآن سید گفت [illegible] این بچه آهو را [illegible] آن آهو [illegible] آنحضرت [illegible]
و امام بزبان آهو با او حرف زد آن آهو [illegible] همراه او [illegible] چون [illegible]
[illegible]
این آب [illegible] مرده است [illegible] افتاده مرده [illegible]
پس آب دیگر آوردند از امام جعفر صادق ع روایت [illegible] در طواف خانه کعبه [illegible] حجر الاسود
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
دست مبارک [illegible] حجر الاسود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عجبت لمن یحتمی من الطعام [illegible]
کیف لا یحتمی من الذنوب [illegible] طعام [illegible]

[illegible]

بیچاره شد از جهت علت زهری که بفرموده ولید بن عبد الملک لعنه الله به آنحضرت خورانیده بودند و علی بن ابراهیم بسند حسن از
حضرت امام رضا روایت کرده که حضرت علی بن الحسین را در وقت وفات مدهوش کردید چون بهوش آمد فرمود که الحمد
لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوء من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین
یعنی حمد میکنم خداوندی را که راست کردانید وعده خود را و میراث داد بما زمین بهشت را که در هر جای آن که خواهیم قرار کیریم پس
نیکوست اجر عمل کنندگان برای خدا اینرا فرمود و بر حمت ایزدی واصل شد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
روایت کرده است که آن حضرت فرمود که چون پدرم را وقت وفات رسید مرا بسینه خود چسبانید و فرمود که ای فرزند
گرامی ترا وصیت میکنم بآنچه وصیت کرد بمن پدرم در هنگام شهادت خود و گفت که پدرش او را وصیت کرده بود بآن
وصیت که زنهار ستم مکنید بر کسیکه یاوری بغیر از خدا ندارد و فرمود که ای فرزند این شتر را که من او را علوفه و آب
داده ام و با نه مرا در حطیم دفن کن و علف برای او مهیا کن پس حضرت صادق ع فرمود که چون آن حضرت را
دفن کردند آن ناقه خود را بحطیم کرد و از حطیم بیرون آمد و نزدیک قبر رفت با آنکه قبر را ندیده باشد و سینه خود را
بر قبر آنحضرت گذاشت و فریاد و ناله میکرد و آب از دیدهایش میریخت چون این خبر را بحضرت امام محمد باقر ع
دادند حضرت فرمود که ساکت شو ای ناقه و برگرد خدا ترا برکت دهد پس ناقه برخواست و بجای خود برگشت پس
باز آمد نزد قبر و ناله و اضطراب میکرد این مرتبه که خبر او را بآن حضرت دادند فرمود که بگذارید او را که بیتاب است
و چنین ناله و اضطراب میکرد تا بعد از سه روز هلاک شد و حضرت بر آن ناقه بیست و دو حج کرده بود و یک تازیانه
بر او نزده بود این یک مرکوب بود که تاب مفارقت راکب خود را نیاورد و بعد از وفات راکب خود را
هلاک کرد و یک مرکوب دیگر هم تاب مفارقت راکب نیاورد و خود را هلاک کرد آن کدام بود اسب برادران
حسین ع چنانچه در کتب معتبره از تاریخ و اخبار مذکور است چون حسین ع بمعارج درجات شهادت ارتقا یافت
اسب آنحضرت در میان میدان بیامد و صیحه میزد و عبید الله بن سعد بلشکریان گفت این اسب را بگیرید و نزد
من آورید که اسب مصطفی صلی الله علیه و آله است جماعتی از لشکر او را در میان افکندند اسب بجانب ایشان آمد و با دست
و دو پای و دندان سواران را میزد و از زین بر زمین می افکند بروایت صاحب عوالم چهل تن را بکشت ابن سعد
گفت او را واگذارید تا چه میکند چون بیکس شدند چون آن حیوان آمد که دید از طلب براران

فویل لمن شفعاؤه خصماؤه والصور فی یوم القیمة ینفخ و محمد بن جعفر بسند معتبر
بن مسلم برتری روایت نموده که بعد از شهادت حسین آسمان خاک سرخ بارید و دیگر در اخبار بسیار وارد
و نیز در مناقب ابن شهر آشوب بسند معتبر از زرعه مسطور است که چون حسین شهید شد آسمان خون بارید و هر چند
ما را حاجت بود کوزها داشتیم از خون سرشار شد و فرقه بن عبد الله کوید در نیم روزی کرسنه بودیم که آسمان خون بارید
و جامهای سفید را خون آلود کرد و چنان شد که شتران چون از چاه آب بیاورند پر از خون بود
و از آن پس مکشوف گشت که این حادثه در روز قتل حسین علیه السلام بوده کفت و دیگر محمد بن سعد از زراره
که از اصحاب حضرت صادق آل محمد ع بود مرویست قال قال ابو عبد الله یا زرارة ان السماء بکت علی
الحسین اربعین صباحا بالدم وان الارض بکت اربعین صباحا بالسواد وان الشمس
بکت اربعین صباحا بالکسوف والحمرة وان الجبال تقطعت وانتثرت وان
البحار تفجرت وان الملائکة بکت اربعین صباحا علی الحسین یعنی صادق آل محمد فرمود
ای زراره آسمان چهار روز بر حسین ع بخون گریست و چهل روز زمین بسیاهی گریست و شمس چهل روز بکسوف
و حمرت گریست و کوهها پاره پاره شد و پراکنده گشت و دریاها بجریان میاه گریست و فرشتگان
نیز چهل روز گریستند انگاه فرمود ای زراره بعد از شهادت حسین زنان بنی هاشم خضاب نکردند و موی عطر
نفرمودند و سرمه نکشیدند و شانه نزدند و موی را نتراشیدند تا گاهیکه سر عبید الله بن زیاد را آوردند از آن پس
نیز چهل روز میگریستند و در نزد قبر سید سجاد هیچگاه نام حسین بر زبان نرفت مگر آنکه چشم مبارکش
از سرشک مالامال شد و آسمان بر کشت چندانکه از گریه او فرشتگان که ملازم قبر آنحضرت بودند
جهان بگریستند که ملائکه آسمان در زمین میگریستند و چون آنحضرت شربت شهادت بنوشید جهنم چون
سوکواران بنالید و بانگ هولناک برآورد چنانکه از بانک او زمین خراب شود و نیکان ندو چون از هیبت
دوزخ و این زنهارا ز ایشان بخوبی دانند جهنم که بهره ارواح ایشان نرا اشتیاق بود چنان خروج برنده و شعله برآورد
که اگر نه بدست خزان خزانش محبوس و مضبوط نبود هر چه بر روی ارض بود در کشیدی و می آغالید و مکلداخت
و محترق میساخت با آنهمه هر ساعت بر میدمید و خزان هزیمت برش بزدند چندانکه جبرئیل فرود آمد و بلطمه

الفزع الاکبر و اهوال القیمة و نجات یافتن از ان مخافت میشد بگذارید خدا را کمال از فزع اکبر و هول آن قیامت
نجات داد پس بر مرکب خود سوار میشوند و رو بحضور ایشان حاضر میشوند و با متابعتشان و پیمان منازل خویش
داده میکردند و مرحوم مجلسی در اثنا ء بقدر کتاب جلاء العیون روایت کرده است از سید بن طاوس و با سند معتبر از امام جعفر صادق ع
که در سالی که هشام بن عبد الملک بحج آمد و در آن سال فرزندم در خدمت پدرم بحج رفته بودم پس روزی در مجلس بودم پس بخاطر گفتم که
حمد میکنم خداوندی را که محمد را براستی به پیغمبری فرستاد و ما را بآن حضرت گرامی داشت پس ماییم برگزیدگان خدا بر خلق او و خلیفهای
خدا در زمین پس سعادتمند کسی است که متابعت ما کند و شقی و بدبخت کسی است که مخالفت ما نماید و با ما دشمنی کند پس برادر هشام
این خبر را بهشام رسانید و او در مکه متعرض ما نشد دیر زیرا که مصلحت نمیدانست و چون بدمشق رسید و ما بمدینه معاودت کردیم
پیکی بسوی والی مدینه فرستاد که پدرم مرا و مرا نیز بسوی دمشق بفرستد چون وارد دمشق شدیم سه روز ما را بار نداد و در روز چهارم
ما را بمجلس خود طلبید چون داخل شدیم آن ملعون بر تخت پادشاهی نشسته بود و لشکر خود را مسلح و مکمل دو صف در برابر خود باز
داشته و آماج نصب کرده بود و بزرگان قومش در حضور او تیر می انداختند چون داخل ساحت خانه او
داخل شدیم پدرم در پیش میرفت و من از عقب او میرفتم چون نزدیک آن لعین رسیدیم با پدرم گفت که با بزرگان قوم
خود تیر بیندازید پدرم گفت که من پیر شده ام و اکنون کار من تیر اندازی نیست اگر مرا معاف داری بهتر است آن ملعون
سوگند یاد کرد که بحق آن خداوندی که ما را بدین خود عزیز گردانیده که ترا معاف نمیدارم پس بیکی از مشایخ بنی امیه اشاره
کرد که کمان و تیر خود را باو بده پس پدرم کمان را از آن مرد گرفت و یک تیر از او گرفت و در زه کمان گذاشت و بقوت امامت
کشید و بر میان نشانه زد پس تیر دیگر گرفت و بر فاق تیر اول زد که آنرا باطل کرد و بدو نیم کرد و در میان تیر اول قرار گرفت
پس تیر سیم را گرفت و بر فاق تیر دوم زد که آنرا بدو نیم کرد و در میان نشانه قرار گرفت تا آنکه نه تیر چنین گرفت و
انداخت که هر تیری بر فاق تیر سابق زد و آنرا بدو نیم کرد و هر تیری که آن حضرت می افکند هشام در نشست و برخاست
بیشتر تا آنکه از تیر نهم بیتاب شد و گفت نیک انداختی ای ابو جعفر و تو ماهرترین عرب و عجمی در تیر اندازی چرا گفتی که قادر نیستم
پس از آن تکلیف پشیمان شد و عازم قتل پدرم گردید و سر بزیر افکنده تفکر میکرد و من و پدرم در برابر او ایستاده بودیم چون ایستادن ما
بطول انجامید پدرم در خشم شد و چون آن حضرت بسیار خشمناک میشد نظر بسوی آسمان میکرد و اثر غضب از جبینش ظاهر میشد
چون هشام لعین آن حالت را مشاهده کرد از غضب آنحضرت ترسید و او را بالای تخت خود طلبید و من از عقب او رفتم

مخصوص کردانید که پیغمبر خود فرستاد و لا تحرک به لسانک لتعجل به و امر کرد پیغمبر خود را که مخصوص کرداند
برادر و ابن عم خود را باین سبب حضرت رسالت هم برادر خود علی بن ابیطالب را مخصوص کردانید باسرار چندی که از سایر صحابه مخفی بود
و چون این آیه نازل شد که وتعیها اذن واعیة یعنی حفظ کند آنرا کوش ضبط کننده و نگاه دارنده پس
حضرت رسول ص فرمود که یا علی من سئوال کردم از خدا که آنرا کوش تو کرداند و باین جهت حضرت علی بن ابیطالب ع
گفت که حضرت رسول ص هزار باب علم بمن آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده میشد چنانچه ما از خود مخصوص میداریم
خود کردانید و از دیگران پنهان میداریم همچنین حضرت رسول ص رازهای خود را بعلی بن ابیطالب گفت و دیگر اسرار و آن
نیز گفت همچنین علی بن ابیطالب ع کسی از اهل بیت خود را که محرم آن اسرار بودند مخصوص کردانید و همچنین آن علوم و
اسرار بما میراث رسیده هشام گفت که علی دعوی میکرد که علم غیب میدانم و حال آنکه خدا در غیب خود احدی را شریک و مطلع
نگردانیده پس از کجا این دعوی میکرد که علم غیب میدانم پدرم گفت که حق سبحانه و تعالی بر حضرت رسول کتابی فرستاد و در آن کتاب
بیان کرد آنچه بوده و آنچه خواهد آمد تا روز قیامت چنانکه فرموده است که ونزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء
وهدی و موعظة للمتقین و باز فرموده است که و کل شیء احصیناه فی امام مبین و فرموده است که ما
فرطنا فی الکتاب من شیء پس حق تعالی امر کرد بسوی پیغمبر خود که هر غیب و سری که بسوی او فرستاده است همه
بر آن مطلع کرداند و حضرت رسول ص امر کرد علی را که بعد از او قرآن را جمع کند و متوجه غسل و تکفین و حنوط او شود و دیگر
حاضر نکند و باصحاب خود گفت که حرامست بر اصحاب و اهل من که نظر کنند بسوی عورت من مگر برادرم علی که از من است و من از اویم و او را
است مال من و بر او لازم است آنچه بر من لازم است ادا کننده قرض من و وفا کننده بوعدهای منست پس صحابه گفت که
علی بن ابیطالب بعد از من قتال خواهد کرد با منافقان بر تأویل قرآن چنانچه من قتال کردم با کافران بر تنزیل قرآن
و نبود نزد احدی از صحابه جمیع تأویل قرآن مگر نزد علی و باین جهت فرمود که داناترین مردم بعلم قضا علی بن ابیطالب است
بیز او باید که قاضی شما باشد و عمر بن خطاب بکرر گفت که اگر علی نبود عمر هلاک میشد و عمر گواهی بعلم آن حضرت میداد
دیگران انکار میکنند پس هشام ساعتی سر بزیر افکند پس سر برداشت و گفت هر حاجت که داری از من طلب کن پدرم
گفت اهل و عیالم از بیرون آمدن من در وحشت و خوفند استدعا آنکه رخصت مراجعت فرمائی هشام گفت رخصت
دادم مرو هم امروز روانه شو پس پدرم دست در کردن او در آورد و او را وداع نمود و من نیز او را وداع نمودم

مریداو که کرد دیده اند پس بنزد جعفر ترا روانه کرد اما بنا بر خبر اول که مرحوم اربلی در حدیقة الشیعه نوشته که آن خبر
اول باشد که مرقوم شد اول واقعه در تهذیب شده و راه بیت آن خبر سلطان شد با مجلد بنا بر خبر مجلسی علیه الرحمه حضرت صادق
علیه السلام فرماید پیش از آنکه ما را از شام بیرون کنند پیک فرستاد در شهرها که در سر راه است ندا کنند که پسر ساحر کذاب
ابو تراب محمد بن علی و جعفر بن محمد که من ایشان را بشام طلبیده بودم میل کرده اند بسوی ترسایان و دین ایشان را اختیار کرده اند پس اگر که
بایشان چیزی بفروشد یا بر ایشان سلام کند یا با ایشان مصافحه کند خونش هدر است چون بیک شهر مدین رسید بعد از او
ما وارد آن شهر شدیم دروازه شهر را بر روی ما بستند و ما را دشنام دادند و ناسزا بعلی بن ابی طالب گفتند و هر چند ملازمان ما مبالغه
میکردند در نگشودند و آذوقه با نفرستادند چون نزدیک دروازه رسیدیم پدرم با ایشان بمدارا سخن گفت و فرمود که از خدا بترسید
که ما چنین نیستیم که بشما گفته اند و اگر چنان باشیم شما با یهود و نصاری معامله میکنید چرا از ما بایع [illegible] آن
بدبختان گفتند که شما از یهود و نصاری بدتر هستید زیرا که ایشان جزیه میدهند و شما نمیدهید هر چند پدرم ایشان را نصیحت کرد سود
نبخشید و گفتند در نمیگشائیم تا شما و چهارپایان شما هلاک شوید حضرت چون اصرار آن اشرار را دید فرود آمد پیاده شد
و فرمود که ای جعفر از جای خود حرکت مکن و کوهی بود آن نزدیکی که بر شهر مدین مشرف بود حضرت بر آن کوه برآمد و رو بجانب
شهر کرد و انگشت بر گوشهای خود گذاشت و آیاتی که حق سبحانه در قصه شعیب فرستاده است خواند تا رسید به
کرد بدین شعیب اهل مدین و معذب کرد ایشان را بر نافرمانی او بر ایشان تا آنجا که حق تعالی فرماید که بقیة الله
خیر لکم ان کنتم مؤمنین پس فرمود که مائیم بقیة الله خدا در زمین پس حق سبحانه بادی سیاه تیره را برانگیخت که آن
صدا بگوش مرد و زن و صغیر و کبیر ایشان رسانید و ایشان از دهشت عظیم حاضر شدند و بر بامها برآمدند و بجانب آنحضرت
نظر کردند پس در میان ایشان مرد پیری بود از اهل مدین پیر مرد را در آن حالت دید بصدای بلند ندا کرد که از خدا بترسید ای اهل مدین که
این مرد در موضعی ایستاده که در وقتی که حضرت شعیب قوم خود را نفرین کرد بر این موضع ایستاده بود و خدا بشما کند که
اگر در بر روی او نگشائید عذاب بر شما نازل خواهد شد پس ایشان ترسیدند و در را گشودند و ما را داخل
شهر کردند و طعام دادند روز دیگر از آنجا رفتیم پس والی آن شهر را به شام نوشت آن ملعون نوشت
که آن مرد پیر را بقتل رسانید و بنا بر خبر اول همان راهب که مسلمان شد جعفر را ضیافت نمود و هر کس که همراه حضرت بود
مناسب کرد و در راه بعد از حضرت سید الشهدا با محمد بن ابیه دیگر آن مرد پیر را طلبیدند در شام در بیان از بند بهتام

اخراج

نزدیک حسن آمد نزدیک او شدم دست مبارک بر چشم من مالید و من بعد از آن که تا ابو که هیچ نمیدیدم آفتاب و آسمان و زمین و کوه
و هر که در آن بود میدیدم و بعد از چنان بودم که کاه بر کنار نابینائی را بچشم بیند بودم پس فرمود یا ابا محمد برادرت بسیار نکو بودم چنان باشی
و در روز قیامت ترا باشد هر چه مردمان را خواهد بود از حساب و کتاب یا اگر خواهی چنان باشی که بودی و بهشت ترا باشد گفتم
یابن رسول الله از ترس و طاقت حساب و کتاب ندارم و بهمین حق که عشری است پس دست بر چشم من مالید و چنان شدم که بودم و ابضا
در فصول المهمه مسطور است از حسن بن محمد علیهما السلام روایت شده که گفت پدرم در مجلس با اکثر اهل مدینه حاضر بود که فرمود فکر کنید
فکر کنید که مردم در این سال با چهار صد هزار کس بر سر شما خواهند آمد و بسیار از قتل و غارت در این شهر خواهد کرد در بهشت گفتم
واقع میشود انجمع با خویشان و عیال خود از مدینه بیرون آمدند در همان سال نزدیک نافع بن ازرق با چهار صد هزار کس بر اهل مدینه
آمده بسیار از قتل و غارت نمود و خلق بسیار کشته شد و آن گروه مال بسیار بغارت بردند و بعد از آن از اهل مدینه خبر گفتند
که امام محمد باقر علیه السلام گفت بشنیدیم و از آن اهل بیت شنیدند بعد از این سخن را در روز عاشورا کردند و ابضا در کتاب ابان از
کتاب جابر از زید بن حازم روایت نمود با ابی جعفر محمد بن علی الباقر بودیم که زید بن علی بن ابی طالب برادرش بر ملکوت نحو نهادن
او غایب شد امام فرمود که عنقریب ولد او خروج میکند و خود را بجهت انتقام الحسین میدهد و لیکن بنا بر قضیه باید نهاد
و این قضیه را حسین بن راشد نقل نموده با ابن طارق که در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام حکایت زید مذکور شد فرمود که خدا
برادرم رحمت کناد که پدرم با او گفت که خروج مکن که بیش از خروج خلیفه هر کس از اولاد فاطمه بر یکی از سلاطین خروج کند
کشته میشود من برو میترسم که مقتول و مصلوب شده باشد در بیرون کوفه او شنید و بجا طارق که پدرم خبر داده بود آن قضیه
روی نمود و در کشف الغمه مذکور است از عباد بن کثیر بصری که گفت رفتم بخدمت امام محمد باقر و پرسیدم که حق مؤمن بر
حق تعالی چیست بجواب من ملتفت نشد با آنکه من سؤال را مکرر کردم در نوبت سیم در جواب گفت حق مؤمن بر حق تعالی
آنستکه اگر بآن نخله بگوید بسوی من بیا بیاید داشارت بدرخت خرما نمود که در آن برابر بود عباد گوید دیدم که
قسم که آن درخت راهی شد بطرف ما آمد و چون بآنحضرت دید که نخله را نه خواهم بهشت و نزدیک بدانشارت باو کرده
گفت برجای خود قرار گیر که من مثل مردم ترا نطلبیدم پس بجای خود رفته بحال اول قرار گرفت و ابضا در فصول
المهمه و کشف الغمه و خرایج مسطور است که جمعی از هاشم بن ابی حمزه مروی است که گفت در خدمت امام بودم من و سلیمان بن خالد
که ناگاه مرد قمی با شخصی دیگر وارد شد و چهار بره میش فرمود که این مرد دزد است سلیمان امر کرد که این مرد را نگاه داشتند و سلیمان

جنه وقت رفتاری در بستر که رفیقان بر فرود و من در این جوانی بجا نام پس آنحضرت دست اعجاز دراز کرده مبارک بجنبانید
فی الحال از آن کوشش زنده شد و بسوی شمال کرد تا بعید دوید و از آن سر کرد و اطفال بانبسط و ابضا مروی است که جوانی از اهل شام هر
روز بخدمت آنحضرت آمدی و بسیار نشستی و گفت من از محبت و خلوص شما با شما بیان آوردم و بعد از آن چند روز ندیدم پس احوالش
خبر آوردند که آن جوان شامی بیمار بود و امروز وفات کرد و وصیت نمود که شما بر او نماز کنید امام فرمود که چنان او را بشو ببندید بر سرش
گذارند و احضر کنند پس چون خبر آوردند آنحضرت برخاست وضو ساخت و دو رکعت نماز گذارد و دعای طولانی برخواندند و واپس شد
و بعد از آن خدمتش رفتیم تا ببینیم عملی که اکنون از سر بر خواب بر آمده بجعفر رسید پس امام گفت یا فلان بن فلان احوال گفت بیک
یابن رسول الله فرشت و بر خاست و نشست بر سر بالین او خواسته بود داده هر سه که احوال خود کرد گفت در آن
شک نیارم که روح مرا قبض کردند و از خود بیرون شدم و الحال آواز شنیدم که از آن خوشتر از هر کس شنیده آوازی که نیز
نبود که با ملائکه گفت که روح این جوان را بتن در جسد کنید که جعفر بن علی الا از ما درخواست کرد و بعد از آن مدتها در دنیا بزیست
و ابضا از عبد الرحمن بن کثیر مروی است که در اهل مدینه درختی خرما که نزدیک بجائی رفتی منزل کردیم دیدیم که آنحضرت لب مبارک حرکت
جنبانید و خرمای بسیار در آمد در حضرت امام رسید سرخ و زرد و از آن درخت ریخت و خاکی جز دادند و ابضا در کشف الغمه
و دیگر کتب مناقب و سیر مسطور است و مروی است که محمد بن مسلم از ابی عتیبه روایت نمود که گفت در خدمت ابو جعفر بودم که مردی
آمد و گفت یابن رسول الله من از اهل شام و همیشه تولای من بشما اهل بیت بوده و پدرم که خدا او را رحمت کند تولا
به بنی امیه میکرد و از دوستان ایشان بوده است و نیز این سبب کسی تمام دشمن میداشت و میگفت ضرر در فرزندی خود داشت و مال او را از
من پنهان نمود و بعد از او هر چند تفحص نمودم اثری از آن مال نیافتم و میدانم که در موضعی چاه پنهان نمود و دفن کرده پس آنحضرت
فرمود که میخواهی پدرت را ببینی و از او بپرسی که مال را کجا نهاده است گفت بلی میخواهم و او را ببینم که هم محتاجم و مال بسیار
دارم از دوستی تو اتیه را با تو بیاید امام در ورق سفید بر نوشته کاغذ را مهر کرد و بانگشتر خود مهر کرد و گفت این را بگیر و برو به
بقیع شو و در میان جا نماز گی مرد بنویس که تو را خواهد آمدن این نامه را بآو ده پس هر مرد که بخدمت امام رفت و حاجت خود را بگو
که آیا آن مرد که دیده باشد بعد از رفتن من بجای آن شخص بستری خواب و چون در آنجا مرد که گفت نام او بود که با عظم او
نیز آمد که گذارد و شب نامه را بردم و چون به بقیع رسیدم در جا بنزدیک آواز دادم مردی با دستار سفید که بر سر داشت پیدا
شد و گفت چه حاجت داری نامه را باو دادم گفت من جابر هستم نسل حجت حق تعالی است چون نامه را خواند گفت چه است

[illegible]

و ابضا او امانت رسانیدم بسی خوف و بی خطر که باو نقصی نرسد و خادم حضرت کو سیلمان نام داشت روایت کرد که روزی
خدمت بودم کسیکه بر بین آنحضرت میآید دید و ایشان را از او نقصی بیاید اتفاقا در خانه او که از پیش بر روند رحمت ربنی را بافتند
و احسان بکرد فرمود و جایزه بکسی میداد از پانصد درهم بود تا هزار درهم بالاتر با پانصد دینار با سیصد دینار تا هزار دینار و
کما احسن الدنیا الا صلة الاخوان والمعارف چیزی نیکو در دنیا نیست الا نیکو رسانیدن بدوستان
و هر بار با مؤمنان برادران و یکی از آشنایان آنحضرت اسود کثیر نام در خدمت آنحضرت شکوه کرد از بی رفتار نمودن
برادران آنحضرت فرمود که بئس الاخ اخ یرعاک غنیا و یقطعک فقیرا چه بد برادریست آن برادر که
در وقت غنی و مالداری تو رعایت بکند و با تو آشتی نمود و در وقت بی چیزی از تو ببرد و از کلام موعظت
آنحضرت است که فرمود اعرف المودة لک فی قلب اخیک بما له فی قلبک بشناس دوستی
خود را در دل برادر خود بآن دوستی که از او در دل تست و ابضا فرمود که نمیدانم هیچ چیز را که با هم بهتر باشد از علم
با حلم و دانش با بردباری و ابضا آنحضرت میفرمود آرزو آزمایش مردمان بر ما امر است مشکل اگر ایشان را
براه راست میخوانیم و دلالت میکنیم اجابت نمیکنند و براه نمیآیند و اگر وا میگذاریم ایشان را بحال خود بدایت
بغیر ما در راههای دیگر بدایت در ضلالت و گمراهی ابدی میمانند من جمله از برادران حضرت باقر حسین بن علی بود مرد
خدا ترس و گوشه گیر و متقی مستجاب الدعوه بود و در کشف الغمه از او ضرار بن عمرو روایت کرده که گفت ابراهیم بن هشام
مخزومی والی مدینه که بعد واو هر جمعه مردم را در مسجد رسول الله جمع میکرد و بر منبر رفت و هر چه نخواستش لایق
بود از سب و شتم نسبت با میر المؤمنین علیه السلام میگفت و آن سرور دنیا و دین را بدی یاد میکرد روزی در
اثنای آن که او بکار خود مشغول بود من بمنبر رسول الله چسبیدم و بخدای تعالی نالیدم از آنکه تاب شنیدن آن نداشتم
ملعون نیز که گفت نداشتم دیدم که قبر رسول الله شکافته شد و مردی سفید پوش بیرون آمد گفت یا عبد الله مشوش [illegible]
که این مردم میگوید کم بلی شنیدم و از آن دو در دل گفت چشم بکشا و قدرت الهی را بیان چون نگاه کردم دیدم که ابراهیم
از منبر جدا شده و بلند شد و چنان بر زمین نقش گشت که مرد بآن آزار بود مردم برآمدند و با هم از آن سالی بلاد شد و میگفتند
بجا آوردند شاد بجانب رفتم جلال از معجزات آنحضرت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که
فرمود زید بن حسن خصومت میکرد با پدرم بر سر کوه از برای میراث رسول الله که من بمیراث در میان تر [illegible]

[illegible]

وَالْقَتْلَاءِ وَالْآبَاءِ وَالْحَسْبَاءِ الْغُرَبَاءِ وَالْبُعَدَاءِ ... هَذَا الْحُسَيْنُ

... مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ ...

... الْيَوْمَ مَاتَ ... عَلِيٌّ الْمُرْتَضَى الْيَوْمَ مَاتَتْ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ ...

[illegible]

ذکر حالات امام پنجم ابوجعفر علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

اسم مبارکش محمد و لقبش باقر و شاکر و هادی و کنیتش ابوجعفر و آنحضرت هاشمی است که از دو طرف هاشمی علوی تولد یافت پدرش علی بن الحسین و مادرش ام عبدالله دختر امام حسن بن علی علیهما السلام ... [illegible]

[illegible]

فرمود در هشام از غضب افروخته گشت و رنگ [illegible] و عزیمت درست کرد که بدرم را بقتل رساند آنحضرت
گفت یا امیر المؤمنین واجب می کند که عباد امام خود را اطاعت کنند و از در صدق نصیحت نمایند و امام را [illegible]
فرود آرند تا مستقر گردد [illegible] تمام بینش و دانش [illegible] اجابت نمودم و طاعت کردم اکنون امیر المؤمنین باید
[illegible] از این سخن خشم هشام فرو نشست [illegible] گفت اگر خواهی بجانب اهل [illegible] چون
آنگه رجعت فرمود هشام [illegible] عهد [illegible] که آنحضرت [illegible] حدیث را با کسی اعادت نکند چند
که هشام زنده باشد و احادیثی که دلیل است بر آنکه روز قتل حسین [illegible] در زیر سنگها [illegible] بسیار است
[illegible] در بحار الانوار [illegible] مجلس ولید بن عبد الملک [illegible]
ولید گفت با آن جماعت کدام یک [illegible] از سنگهای بیت المقدس [illegible] روز قتل حسین فقال
الزهری بلغنی انه لم یقلب حجر الا وجد تحته دم عبیط زهری گفت [illegible]
[illegible] خون تازه در زیر داشت [illegible] اهل سنت و جماعت [illegible]
از آیات عظیمه که بعد از قتل سید الشهداء [illegible] آسمان خون [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] کسوف یافت و ستاره [illegible]
[illegible] قیامت برپا شد و ستارگان [illegible]
جنبش نکرد الا آنکه در تحت آن خون تازه [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] حمره بزرگ [illegible]
حمرت [illegible] ابن سیرین [illegible] گوید
اخبرنا ان الحمرة التی مع الشفق لم تکن حتی قتل الحسین [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو الفتوح در کتاب تبصره [illegible]
[illegible] علامت غضب و سخط [illegible]
[illegible] قتل حسین بن علی [illegible] این حمرت [illegible] بزرگی الخطاب

دیبا

[illegible] که شهادت [illegible] آن زین [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
پس فرمود [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible] حضرت صادق [illegible]
[illegible] شهادت [illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible]
که حضرت صادق [illegible] آنحضرت [illegible]
حضرت فرمود [illegible]
[illegible] حضرت امام جعفر صادق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت فرمود [illegible]
فرزند [illegible] امامت [illegible]
[illegible] حضرت فرمود [illegible]
[illegible] روایت [illegible] فرزند [illegible]
[illegible] حضرت امام جعفر [illegible]
فرمود [illegible]
[illegible] فرزند [illegible]

[illegible] که آنحضرت [illegible] امام ششم جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
پدرش امام محمد باقر [illegible] مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است کنیت آنحضرت ابو عبد الله و ابو اسماعیل [illegible]
[illegible] صادق [illegible] صادق است [illegible] روایت کرده اند که از حضرت
امام زین العابدین [illegible] امام [illegible] محمد [illegible] باقر [illegible]
فرمود [illegible] صادق [illegible] صادق است [illegible] صادق [illegible]
فرمود [illegible] از رسول خدا [illegible] آن حضرت فرمود [illegible] جعفر بن محمد بن علی [illegible]
[illegible] صادق [illegible] امامت [illegible] جعفر
[illegible] حضرت امام زین العابدین [illegible] جعفر [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] حضرت صاحب الزمان [illegible]
[illegible] ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله
استغفر الله [illegible] روایت [illegible] الله عونی و عصمتی من الناس و ولادت آنحضرت [illegible]
در سال [illegible] هجرت بود [illegible]
[illegible] معاصر [illegible] از خلفای بنی امیه هشام
بن عبد الملک بن مروان و ولید بن یزید بن عبد الملک و یزید بن [illegible] ابراهیم بن ولید بن عبد الملک [illegible]
مروان [illegible] مروان حمار و سفاح [illegible] بنی عباس [illegible] منصور [illegible]
[illegible]
تکاد تفوق عدد المحار [illegible] فی انواعها [illegible]
[illegible]
علوم [illegible] الاحکام التی [illegible]
و العلوم التی تقصر الافهام عن الاحاطة [illegible]
علوم [illegible] علوم [illegible]

صابر

[illegible] صاحب [illegible] منصور [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] منصور [illegible]
آنحضرت [illegible] منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] و الله الذی لا اله الا هو الطالب
الغالب حضرت فرمود [illegible] منصور گفت [illegible] حضرت
فرمود که حق تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] امام جعفر صادق [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] مالک فتحک الله [illegible]
[illegible] آنحضرت گفت [illegible]
[illegible] عبد الملک [illegible]

كما الكنت اُمرت بالسمع والطاعة لنا بوحی حق تعالی امر کرده که فلان مرد را [illegible] ملک الموت [illegible]

[illegible] گفت فانی امرك ان تعز امرها عشر [illegible]

[illegible] گفت السمع والطاعة [illegible]

[illegible]

[illegible]

زینها ... اکنون این سخن را از تو بشنود محمد بن ربیع گفت ... این قصه را نقل نکردم مگر بعد از مردن منصور ...

... و ایضاً روایت کرده است ...

... گفت جعفر بن محمد الصادق ...

... از بسیاری عبادت ...

... ایا عبد الله جعفر الصادق ...

[illegible]

وجعلنا الله وایاکم من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون و بعد از آن مطلب خود را [illegible] آن حاجت بر آید
و حصول آن چند روز [illegible] نقل کرده که مردی از اصحاب بنزد آن حضرت آمد و [illegible] آن حضرت [illegible] و ایضاً معاویة بن عمار از
آن حضرت روایت کرده که فرمود من صلّی علی محمد و علی اهل بیته مائة مرة قضی الله له مائة حاجة [illegible] محمد
و اهل بیت او صلوات الله علیهم [illegible] صلوات [illegible] حق تعالی حاجت او را [illegible] و ایضاً آن حضرت از ابی عباس روایت کرده که او
گفت از پدرم شنیدم که [illegible] جزی الله محمداً ما هو اهله [illegible]
و اکثر [illegible] و ایضاً بسند صحیح از آن حضرت روایت که هر که در هر روز صد بار بگوید لا اله الا الله الملک الحق المبین
از فقر [illegible] ایمن [illegible] از [illegible] قبر [illegible] از [illegible] دنیا [illegible] و در قیامت [illegible]
[illegible] در [illegible] آن حضرت [illegible] از [illegible]
روایت [illegible] بگوید الحمد لله و چون [illegible] بگو استغفر الله
[illegible] بگوید لا حول ولا قوة الا بالله رفع آن [illegible]
[illegible] روزی [illegible] آن حضرت [illegible] از [illegible] تعجب از
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] آن [illegible] از [illegible]
و آن [illegible] اختلاف [illegible]
[illegible] گفت [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن [illegible] در [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] امام محمد باقر [illegible] امام جعفر صادق [illegible] آن حضرت گفت [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]

فصل [illegible] هارون الرشید [illegible]
[illegible] المجتهدین [illegible] حاجت [illegible]
[illegible] خشم [illegible]
[illegible] معجزات و خوارق عادات [illegible]
[illegible] کشف الغمه [illegible] شقیق [illegible] سنه [illegible]
[illegible] قافله [illegible]
[illegible] گفت یا شقیق اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم
[illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفت یا شقیق حق تعالی فرموده انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انت ربی اذا ظمئت
الی الماء قوتی اذا اردت الطعام اللهم سیدی ما لی غیرها فلا تعدمنیها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] هارون الرشید [illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن یقطین [illegible]
آن [illegible] علی بن یقطین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن یقطین [illegible] موسی کاظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
السلام [illegible]
[illegible] علی بن حمزه [illegible] امام [illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible]

امام [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] امام جعفر [illegible]
صادق [illegible] امام [illegible] امام موسی [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و ایضاً از هشام بن سالم [illegible] امام جعفر صادق [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام جعفر صادق [illegible]
[illegible]
[illegible] امام موسی [illegible]
[illegible] لا الی المرجئة و لا
الی المعتزلة و لا الی القدریة و لا الی الخوارج [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

منتظر فرمود بجانب آنحضرت ... که آن برابر بود ... جعفر ... طلبید و چون پیغام بآنحضرت رسید ...

... تمام خود را بخدمت امام ... و برابر آنحضرت قرار گرفت و باز امر شد که ...

در خدمت ... حضرت ... حسن بن ... امر غریب ... اختیار کرده ...

و باعتقاد درست ... و در فصول المهمه و کشف الغمه مسطور است که در آن وقت که هارون علیه ما علیه امام ...

محبوس داشت ابو یوسف و محمد بن الحسن که هر دو مجتهد عصر ... و ابو حنیفه ...

[illegible]

از جمله منقولات که حضرت امام موسی در مدت زندان بعد از آنکه آفتاب بلند می‌شد سجده می‌رفت و مشغول
دعا و تضرع می‌بود تا زوال شمس و در روایتی که در حبس هارون لعین آن ملعون بر بام خانه می‌رفت و نظر میکرد در آن حجره که حضرت در آنجا
محبوس بود جامه را می‌دید که بر زمین افتاده و کسی را نمی‌دید روزی ربیع را گفت این جامه چیست در این خانه افتاده ربیع گفت
این جامه نیست بلکه موسی بن جعفر است هر روز بعد از طلوع آفتاب بسجده می‌رود تا وقت زوال بسجود می‌باشد هارون گفت بدرستی که او از
رهبانان و عابدان بنی هاشم است ربیع گفت هرگاه میدانی که چنین است او را در این زندان جا داده ملعون گفت برای او
کار است که او چنین باشد و بروایتی قتل چون هارون لعین دانست که ابن ربیع بر قتل آن حضرت اقدام نمی‌نماید آن حضرت را از خانه
او بیرون آورد و در خانهٔ فضل بن یحیی برمکی محبوس کرد و فضل هر شب برای آن حضرت خاصه می‌فرستاد و نمیگذاشت که از جای دیگر
طعام برای آن حضرت بیاورند در شب چهارم که طعام را از نزد آن حضرت حاضر کردند آن امام مظلوم سر بجانب آسمان
بلند کرد و فرمود خداوندا تو میدانی که اگر پیش از این روز چنین طعامی میخوردم هر آینه اعانت بر هلاک خود کرده بودم و امشب در
خوردن این طعام مجبورم و معذورم چون از آن طعام تناول فرمود اثر زهر در بدن نازنینش ظاهر شد چون روز شد آن ملعون طبیب
طلبید چون طبیب نزد آن حضرت آمد و حال پرسید حضرت جواب نفرمود چون بسیار مبالغه کرد دست مبارک خود را بیرون آورد و
کف دست را نمود چون طبیب نظر کرد دید کف دست مبارکش سبز شده و آن زهری که به آن حضرت داده‌اند در آن موضع جمع شده
پس طبیب برخاست و بنزد آن بدبختان رفت و گفت بخدا سوگند که او داناتر است از شما به آنچه با او کرده‌اید
نمود ... فضل بن یحیی را تکلیف قتل آن حضرت کرد و جرأت اقدام ننمود و اکرام و تعظیم آن حضرت می‌نمود و چون
هارون لعین به رقه رفت خبر به او رسید که آن حضرت نزد یحیی برمکی ... خادم ... فرستاد
که برود و به خبر بخانه فضل درآید و حال آن حضرت را ... بخانه عباس بن محمد و دیگری سندی بن
شاهک ... خادم ... خانه او شد و ... دید که بجای آورده است
چون او دید که حضرت در خانه او مکرم است در همان ساعت بیرون رفت و بخانه عباس بن محمد رفت و نامه هارون را باو داد چون
گشود فضل بن یحیی را طلبید و او را برهنه کشید و صد تازیانه بر او زدند و مسرور خادم ... خبر را به هارون نوشت چون بر مضمون
مطلع شد امر نمود که آن حضرت را بسندی بن شاهک علیه اللعنة تسلیم نماید و در مجلس خود ... گفت که فضل بن یحیی مخالفت
من کرده است ... پس جمیع اهل مجلس صدا بلعن و طعن او بلند کردند چون این خبر به یحیی رسید

کفت ولیکن ... که او مرا از ... ما را بشاد بس خواهد شد پس فردا از حاضر کن حاجت خود را
و بعد از آن در رفیق اعلی ملحق خواهم شد چون حضرت این سخن را فرمود سندی بن شاهک ... آمده بود ... پیدا شد
مسیب ... از آن ملعون سؤال کرد که غلام مرا ... متکفل احوال ... آن لعین گفت
... ده که از مال ... آن حضرت قبول نکرد و فرمود که ما اهل بیت ... مهر زنان ... که ... از حلال پاکیزه است و کفن من
نزد من حاضر است چون آن حضرت از دنیا مفارقت کرد آن ... فقها و اعیان بغداد را حاضر کرد برای آنکه نظر کنند که اثر جراحتی در بدن
آن حضرت نیست و بر مردم تسویل کنند که هارون لعین را در فوت آن حضرت تقصیری نیست پس آن حضرت را بر جسر بغداد گذاشتند و در روی مبارکش را
گشودند و مردم را ندا کردند که این موسی بن جعفر است از دنیا رحلت کرده بیائید و او را مشاهده نمائید مردم آمدند و بروی مبارک آن حضرت نظر کردند
و بروایت دیگر ... موسی بن جعفر که رافضیان دعوی میکردند که او نخواهد مرد و بروایت دیگر بعد از وفات آن حضرت
این شاهک لعین ... علیه اللعنه ... از فقها و اعیان احاضر کرد و بدن مبارک حضرت را گشود و گفت بیائید و نظر کنید
موسی بن جعفر ... اثر جراحتی بر بدن او نیست ... غلط است
بر جسد شریف آن حضرت نظر کردند ... نوشتند و بروایت
بکار خادمان امام ... که چون آن سید ... کار آن امام معصوم را از مدینه طیبه بجانب عراق بردند آن جناب حضرت امام
رضا را امر نمود که هر شب ... خبر وفات من بتو رسد ... خانه بسر بری ... که هر شب جامه خواب آن حضرت را در
خانه می‌گستردم ... تعقیب نماز ... فارغ میشد ... استراحت می‌فرمود ... تا اول صبح
... چون صبح میشد بمنزل شریف ... چهار سال ... مراقبت می‌فرمود
بعد از آن ... فراش ... و انتظار ... آن سید ... از مسجد ... بطریق معهود باز آید ... انتظار ...
تشریف نیاورد ... ترسیدم ...
... آمد ... حضرت ... طاهرات ...
ام احمد ... خانه حضرت امام رضا ... فرمود که ...
ام احمد چون این سخن استماع نمود ... آغاز نوحه و زاری کرد ... آه ...
... برآورد ... در این دنیا

اما موسی بن جعفر ... که ... هرگز ... نظر میکرد ... کفت ...
راوی چون نزد آن حضرت رفتم پیوسته مشغول نماز بود ... بعد از نماز فارغ شد ... که ...
... گفت ... احتیاج ندارم ... گفتم ... کس ... گفت ...
در آنجا ... نظر کردم ... نهرها ... حور ...
... مشغول ... بود ...
... از ...
گفت ... سجود ...
... نماز ...
... بیرون ...
... چون هارون لعین حضرت موسی بن جعفر را ... حضرت ...
که در وقت آن حضرت ...
...
...
...
دار ...
که نزد او ...
بحبس ...
وقت زوال ...

مقام بیان کفت که آن حضرت را ...
دیگر ... حضرت ...
اختیار ...
در بیان ...
...
در ماه مبارک رمضان بود وقت زوال چون داخل شدم دیدم در خانه نشسته ... در میان آن خانه
سلام کردم و نشستم ...
دار ... ماه مبارک رمضان است ...
...
افطار ...
الامیر ...
شمو ...
و مال ...
...
چون ...
مرا ...
مرا ...
این خادم ...
آورد چون داخل ...
بکار ...
و ... امیر المؤمنین صلوات الله علیه ... کفت که خلیفه ...

... الحمد لله که حق تعالی ...

... حضرت ...

... ایها السید بن السادة ایها الامام بن الائمة ایها السلالة

الطاهرة الزکیة ایها الخلاصة الزاکیة النبویة ...

[illegible]

او ایمن شده و سزاوار بهشت کردید اما شرایط آن و از جمله شرایط آن اقرار بولایت و امامت [illegible] که از حضرت
هر یک از ائمه حضرت امام ثامن ضامن علیه السلام شرط لا اله الا الله ذکر کرده اند و از فحوای این کلام معجز نظام آن
جناب ظاهر است که فرمود انا من شروطها و ظاهر است که مراد از شروط در اینجا ارکان توحید است [illegible]
کلمه توحید که حصن و امان از عذاب است سبب حصول نجات و استحقاق ثواب [illegible]
متحقق نمیشود [illegible]
[illegible]
[illegible]
در جهان دوازده نفر چون در آن عصر امام و حجت خدا آن بزرگوار بود [illegible]
[illegible]
نفر از این دوازده نفر مستلزم تحقق شرط نیست [illegible]
[illegible]
و اقرار [illegible] لازم دارد اقرار بامامت دوازده نفر که شرط رکن توحید است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شنیدم که امام ... [illegible] ... جاری شده

و مردم ... [illegible] ... آنحضرت ... و چون

آمدم دیدم که مأمون ... [illegible] ... بنشست ... گفت ... [illegible]

داده مولای گفت ... [illegible] ... آنحضرت گفت ... [illegible]

... [illegible] ... تسبیح و تهلیل شنیدم ... [illegible]

... [illegible] ... مأمون در ... نشسته بود مرا آواز داده ... [illegible]

کرد ... جواب شنید و چون ... [illegible] ... مأمون ... [illegible] ... آمده ... [illegible]

... [illegible] ... آن زمان ... [illegible]

... مأمون گفت ... [illegible]

... [illegible] ... مأمون ... [illegible]

... [illegible] ... آب ... [illegible]

... [illegible] ... آنحضرت ... مأمون ... [illegible]

... [illegible] ... گفت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... جعلت فداك انّى رضيتك لنفسك فقد رضيت لنفسي وانا مزوّجك ابنتي امّ الفضل ... الحمد لله اقرارا بنعمته ولا اله الّا الله اخلاصا بوحدانيّته وصلّى الله على محمّد سيّد بريّته والاصفياء من عترته امّا بعد فقد كان من فضل الله على الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه وتعالى وانكحوا الايامى منكم ... ثمّ انّ محمّد بن علي ... يخطب امّ الفضل بنت عبد الله المأمون وقد بذل لها من الصداق مهر جدّته ... فاطمة بنت محمّد ... وهو خمس مائة درهم جيادا فهل زوّجتني يا امير المؤمنين على هذا الصداق المذكور ... نعم قد زوّجتك يا ابا جعفر امّ الفضل ابنتي على الصداق المذكور فهل قبلت النكاح ... قد قبلت ذلك ورضيت به ...

[illegible]

[illegible]

... امام بالحق ... الی ابن خیرة الاماء الطیبة یکون من ولده الطاهر المؤثر بابیه وجده وصاحب الغیبة فیقال مات او هلک فی ای واد سلک ...

[illegible]

[illegible]

... لفظ بلفظ پیغام ... که حق تعالی از آن منع نموده که لا تجسسوا ...

... پیغام ... کاغذ نوشتم و مهر کردم ...

[illegible]

کشیده مستور باشید که این شخص را که طلب کرده‌اید ... داخل شود [illegible]

از آن ابوالحسن [illegible] چون داخل شد [illegible]

حرکت [illegible]

یا ابن رسول الله یا خیر خلق الله یا مولای یا اباالحسن [illegible] آنحضرت [illegible]

وقت [illegible]

[illegible] یا عبدالله یا منصور [illegible]

[illegible]

[illegible]

و آن حضرت را چند روز بار نداد و حکم کرد که آنحضرت را در کاروانسرائی که غرباء و گدایان در آنجا می‌آیند فرود آورند و بعد از چند روز خانه برای آن حضرت تعیین کرد و حضرت با آنجا نقل فرمود و مدت بیست سال در سُرّ من رای توطن فرمود در خانه‌ای که الحال مدفن شریف آن حضرت است و در وقت وفات عمر شریف آن حضرت به چهل سال رسیده بود و بروایتی دیگر چهل و یک سال و چند روز و در هنگام وفات والد بزرگوارش که بمنصب جلیل القدر امامت کبری و خلافت عظمی سرافراز گردید از عمر شریفش شش سال یا هفت یا هشت گذشته بود و امامت آنحضرت سی سال و کسری بود قریب به سیزده سال یا در مدینه طیبه اقامت فرمود و بعد از آن در سُرّ من رای به سر برد و وفات آنحضرت بقول ابن بابویه و جماعتی دیگر معتمد عباسی آنحضرت را زهر داده شهید کرد و در وقت شهادت آنحضرت امام حسن عسکری در نزد آن حضرت بود و در جنازه پدر بزرگوار گریبان چاک زد و خود متوجه غسل و کفن والد بزرگوار خود شد و آنحضرت را در حجره که محل عبادت آنحضرت بود کفن و دفن کرد و چون جماعتی از منافقان از زبان اعتراض گشودند که گریبان چاک کردن از منصب امامت بعید است فرمود که ای جاهلان احمق چه میدانید احکام خدا را حضرت موسی پیغمبر خدا بود و در ماتم برادر خود هارون گریبان چاک زد و در ایام اقامت سُرّ من رای بروایتی شیخ مفید از متوکل و بعضی دیگر از خلفای جور و تعدی در زمان ایشان تحمل نمود و شهادت آن امام عالی مقدار در سال شهادت آنحضرت باتفاق سال دویست و پنجاه و چهار بود و در روز وفات خلاف است و بروایت ابن ابراهیم قمی و ابن عیاش روز دوشنبه سیم ماه رجب و بروایت ابن خشاب بیست و پنجم ماه جمادی الآخر بود و بروایتی دیگر بیست و هفتم ماه مذکور و بروایتی دیگر بیست و ششم ماه مذکور و بروایت مقدس اردبیلی اعلی الله مقامه الشریف که در حدیقة الشیعه مرقوم فرموده معتمد عباسی را داعیه خروج آنحضرت ثابت گشته بیکار زهر داده بود که آنحضرت را زهر داده و آنحضرت در میان روز دوشنبه کرده رخت پوشیده و بر فراش خوابیده و بعد از ابو محمد امام حسن علیه السلام بر در خانه آمده ... گریبان چاک زده ... اعلام نمود ... رب العالمین

ذکر احوال امام ابو محمد حسن عسکری علیه السلام ... مذکور و مشهور ... از ریقه ... امام حسن ... و در زمان حضرت ... سبحان من له مقالید السموات و الارض ... عثمان بن سعید ... ربیع الآخر

یکجهان

شیعیان شنوایکیست ... عهد من بزرگترین فرزندان من است بعضی حسن ... و ایضا از ابو هاشم روایت کرده‌اند که گفت امام ... ابو محمد ... قطع و ... خلیفه ... و ... مراتب این آیه را از کلام مجید ... ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها ... و ایضا در ... روایت ... امام ... امام موسی کاظم ... امام جعفر صادق ... امامت ... امام ... ابو هاشم ... و نصوص بر امامت آن حضرت بسیار است ... آنحضرت ... امام حسن ... آل محمد ... کاتب ... ابراهیم ... جعفر ... الکرام ... در راه ...

سخط ... وزیر ... حسن بن علی ... امام حسن ... معتمد عباسی ... ابو محمد ... حضرت ... مستعین ... امام ...

والکر خواهید امتحان کنید ... ابو هاشم ... و ایضا از ابو هاشم جعفری روایت است ... رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت ذریة بعضها من بعض و اشهد ان حقک واجب کوجوب حق امیر المؤمنین و الائمة من بعده علیهم السلام و الیک انتهت الامامة و لا عذر لاحد فی جهلک ... و ایضا ... در کتاب ... قطب راوندی ... ابراهیم ... رسول الله ...

داخرجه

[illegible marginal notes]

دیو بر مرا گفتند این ابو محمد در خانه ایستاده است پدرم به آواز بلند گفت رخصت بدهید مرا عجب آمد که در خدمت او کسی را گفت نام
مرا بر نبرد مگر خلیفه یا ولی عهد او یا کسی که پدرم خلیفه شده باشد و چون اندر آمد دیدم که مردی است خوش روی خوش قامت خوش اندام جوانی با
جلالت و قدر و مهابت تمام چون نظر پدرم بر او افتاد به استقبالش رفت و با او معانقه کرد و روی و سینه‌اش را بوسید و دستش را گرفت
آورد و در جای خود نشانید و خود در برابرش نشست و روی به او کرد و سخن می‌گفت و در اثنای سخن می‌گفت جعلنی الله فداک من متعجب
بودم که ... ناگاه آمد و گفتند که خلیفه می‌آید ... چون پدرم
... حاجبان ... آمدند ... [illegible]
آنگاه خلیفه پدرم رو به او داشت و با او سخن می‌گفت تا آنکه غلامان خاص او پیدا شدند پس گفت ... اکنون اگر خواهی برخیز و
غلامان خود را امر کرد که او را از صف مردم بیرون برند که نظر ایشان بر آن حضرت نیفتد باز پدرم برخاست و او را تعظیم کرد و بغلش گرفت
بوسید و او را روانه کرد و به استقبال خلیفه رفت و از حاجبان و غلامان پدر رفتم پرسیدم که این مرد که بود که پدرم اینقدر تعظیم
و اعزاز و اکرام او می‌نمود گفت او مردیست از اکابر عرب حسن بن علی نام دارد و به ابن الرضا معروف است پس تعجبم زیاده
گردید و در تمام روز در تحیر و تفکر بودم و چون شب پدرم بعادت [illegible] داشت بعد از نماز شام در خلوت نشست و مشغول [illegible] نامه
... شد که در روز بخلیفه عرض نماید من نزد او نشستم پرسید که حاجتی داری گفتم بلی اگر رخصت فرمایی سوالی کنم جواب دستور داد
گفتم ای پدر که بود آن مردی که امروز با بامداد در تعظیم او مبالغه از حد گذرانیدی و جان خود و مادر و پدر را فدای او می‌کردی گفت
ای فرزند این امام رافضیان است پس ساعتی ساکت شد و گفت ای فرزند اگر خلافت از بنی عباس بدر رود کسی سزاوار
غیر از این مرد مستحق آن نیست و اگر پدر او را می‌دیدی که در چه نهایت شرف و جلالت و بزرگواری و فضیلت و علم
و کمال بود از این سخنان که از پدر شنیدم خشم من زیاده گردید و تحیرم افزون شد و بعد از آن پیوسته از مردم تفحص احوال او
می‌نمودم پس نشنیدم از وزرا و کتاب و امرا و سادات و سایر مردم بغیر تعریف و توصیف فضل و جلالت و علم و بزرگواری او و هر
او را از بنی هاشم نفضیل و تقدیم بیشتر می‌دادند و می‌گفتند او امام رافضیان است پس قدر و منزلت او در نظرم عظیم شد و هیبت
شأن او را دانستم زیرا که از دوست و دشمن بغیر نیکویی از او چیزی نشنیدم پس یکی از اهل مجلس سؤال کرد که حال برادرش
جعفر چون است گفت جعفر کیست که کسی از حال او سؤال کند یا با امام حسن عسکری مقرون کرداند جعفر مردی فاسق و فاجر
خواره و بدکردار بود ... و در سوائی ... بعد از آن جعفر را مذمت بسیار کرد و باز به ذکر احوال آنحضرت برگشت

جرأت خلیفه چیز بر خادم را بر او موکل کرده بودند که بر احوال او مطلع باشند تا صدق و کذب این سخن ظاهر شود بعد از آن متوجه تجهیز آن
آنحضرت شدند و جمیع بازارها معطل شدند و صغیر و کبیر و وضیع و شریف خلایق در جنازه آن بزرگوار حاضر گردیدند و غوغای عجیب شد و پدرم و فرزندان
خلیفه و باسایر امرا و وزرا و نویسندگان و اتباع خلیفه و بنی هاشم و علویان به تجهیز آن امام زمان حاضر شدند و در آن روز سامره مانند روز
قیامت بود از کثرت ناله و گریه و شیون مردم چون از غسل و کفن آن حضرت فارغ شدند خلیفه ابوعیسی را فرستاد که بر آن حضرت نماز کند چون
جنازه آنحضرت را بر زمین گذاشتند ابوعیسی بن متوکل پیش آمد و کفن را از روی حضرت دور کرد و بر او و مع تحت خلیفه علویان
و هاشمیان و امرا و وزرا و نویسندگان و قضات و علما و سایر اشراف و اعیان را نزدیک طلبید و گفت بیایید و نظر کنید حسن بن
علی فرزند امام رضا که بر فراش خود به مرگ خود وفات یافته و کسی آسیبی به او نرسانیده است و در وقت مرض او اطبا و قضات و عدول و ثقات
احوال او مطلع بودند ... که این معنی شهادت دهند پس پیش ایستاد و بر آنحضرت نماز کرد و بعد از نماز آنحضرت را در پهلوی پدر
بزرگوارش دفن کردند و بعد از آن خلیفه در صدد تفحص و تجسس فرزند آنحضرت شد زیرا که شنیده بود که فرزندان آنحضرت مستولی
شود و ... متوقع خواهد گردانید و چندان تفحص کردند چیزی از آنحضرت نیافتند و کنیزان آنحضرت را نگاه داشتند ... تا دو سال تفحص حال
ایشان کردند ... پس موافق مذهب اهل سنت میراث آن حضرت را قسمت کردند میان مادر و جعفر کذاب برادر آنحضرت بعد
و مادرش دعوی کرد که وصی و ... او بوده و آن شهرت یافت و باز خلیفه در تفحص فرزند آنحضرت بود ... بس جعفر
کذاب نزد پدرم آمد و گفت ... خلافت ... در ... تفویض نمائی ... من هر سال بیست هزار دینار عطا بدهم
از استماع این سخن در خشم شد و گفت ای احمق ... تو معتبر نیست که ... سالهاست که خلفا شمشیر
کشیده‌اند ... که از ... و امامت ... توانستند اگر تو نزد شیعیان مرتبه امامت
داری ... احتیاج بخلیفه ... نیست و اگر نزد ایشان ... خلیفه ... و تحصیل آن ... نمی‌توانی کرد ...
باب ... وفات ... ادر ... بعد از آن ...
تا پدرم فوت شد و تا امروز خلیفه تفحص احوال فرزند آن حضرت ... آنحضرت ... مطلع نشود ... آن ...
ابن بابویه بسند معتبر از ابو الادیان روایت کرده است که گفت من در خدمت حضرت امام حسن عسکری ... و نامهای آنحضرت ...
روز در بیماری که در آن مرض به عالم بقا رحلت فرمود مرا طلبید و نامه چند نوشته بمن داد و فرمود که بعد از پانزده روز داخل
سامره خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آن وقت غسل دهند ابو الادیان گفت ای سید من ...

بود القصد ... بعد از آن ... پس احوال ... آمدند ... از احوال امام حسن عسکری ...
دانستند که ... امامت ... اشارت ...
...
و ... حضرت ...
... و حاجت ...
جماعت ... آن حضرت امام حسن ...
پس جعفر کذاب رفت نزد معتمد که خلیفه آن زمان بود ... نقل کرد معتمد خادمان ...
کنیز حضرت امام حسن عسکری ...
حمل داریم از آن حضرت ...
مرد صاحب الزنج در بصره خروج کرد ...
از مجموع ... روایت ... که حضرت امام حسن در روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول سال دویست و شصتم هجرت ...
...
حضرت صاحب الامر عقید گفت در آن وقت حضرت امام حسن آب طلبید ...
...
...
...
... سال ...
...
عمر شریف آنحضرت بیست و نه سال ...
سال بود ابن بابویه ...

غذا خوردم و بودم تا عصر ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...

[illegible]

نقل از کتاب کلمهٔ طیبه حاجی میرزا حسین نوری رحمة الله علیه در بیان خیرات از دادن صدقات

در کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که اعرابی از بنی تمیم خدمت آنجناب آمد و عرض کرد مرا وصیت کن از جمله وصایای آنجناب این بود که دوستی کن با مردم که

ترا دوست دارند و بر این مضمون اخبار بسیار است کما قال الله تعالی ادفع بالتی

هی احسن فاذا الذی بینک وبینه عداوة کانه ولی حمیم

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود فطری دلها است دوست داشتن آنکسی که

با ایشان احسان کند و بر این مضمون اخبار بسیار است و ما بعضی آنها را در جلد اول

دار السلام ذکر کردیم هر که با آنجا رجوع کند فوائد بسیار به دستش آید و ما ختم میکنیم این

مقام را بذکر چند حکایت که مشتمل است بر دیدن انفاق کنندگان ثمرهٔ انفاق

و صدقهٔ خود را تا باعث قوهٔ یقین مؤمنین و باکی شدن قلوب جاهلین گردد

از زنگ شیطانی بعون الله و توفیقه اول در کتاب اختصاص از ابی حمزهٔ

ثمالی روایت کرده که گفت مردی بود از فرزندان پیغمبران که مال بسیار داشت

و انفاق میکرد بر ضعفا و مساکین و اصحاب حاجت پس درنگ نکرد زمانی که

مرد پس زنش گرد در ماتش اجتماع میکرد پس مال درنگ نکرد که تمام شد و پسری

داشت که نشو و نما کرد و برکسی نمیگذشت جز آنکه بر پدرش رحمت میفرستاد و از

خداوند مسئلت میکرد که او را از نیکان کند پس نزد مادرش آمد و گفت چگونه

بود حال پدرم پس پدرت که من نمیگذرم بر احدی جز آنکه بر پدرم رحمت میفرستد

و از خداوند مسئلت مینماید که مرا از نیکان کند گفت پدرت بود مردی صالح و او را

مال بسیاری بود انفاق میکرد بر ضعفا و مساکین و ارباب حاجت پس چون مرد

من کردم در ماتش اجتماع میکرد پس مال درنگ نکرد که تمام شد گفت ای مادر پدرم که

پدرم انفاق میکرد مال خود را و تو انفاق میکردی مال دیگران را گفت راست

[illegible]

در چیزی برکت خواهد گذاشت در او گفت راست گفت آنگاه گفت تو را ای

و دلالت میکنم بر سر که بیگمان مرا گفت آری گفت باین راه که میروی بخانه

میرسی اهل آنخانه تو را تکلیف ضیافت میکنند پس قبول کن و مهمان ایشان

شو چون بخانهٔ ایشان داخل شوی می نشینی خادم در آید و برای تو طعام می

آورد با او گربهٔ سیاهی می آید پس بآن خادم بگو گربه را بمن بفروش او مضایقه کند تو

الحاح کن پس او دل تنگ شود و میگوید بفروشم او را بتو به بیست درهم پس چون

او را فروخت بیست درهم را بده و او را بگیر و بکش و سر شرا ببر و مغز آن را بگیر

و برو بفلان شهر که پادشاه او کور است و بگو که من معالجهٔ پادشاه را میکنم و مترس تو را

انچه خواهی دید از کشتها و بردار کشیده از برای آنکه اینها کسانی بودند که مدعی علاج بودند و ایشان را

امتحان کردند پس چون فایده ندیدند ایشان را کشتند پس تو را مترسانند پس

خبر ده که تو معالجه میکنی او را و هر چه خواهی بر او شرط کن روز اول یک میل از مغز سر

گربه بر چشم پادشاه بکش او بتو خواهد گفت زیادتر بکش قبول

مکن در روز دوم نیز یک میل بکش پس خواهد دید چیزی را که میخواهد پس بتو

میگوید زیاد کن قبول مکن پس چون روز سیم شد سرمه را بکش که خواهد دید

چیزی را که دوست داری از آن پس بتو میگوید زیاد کن زیاد کن پس آن جوان

رفت و مهمان آن جماعت شد و گربه را به بیست درهم خرید و بآن شهر داخل شد

معالجهٔ پادشاه کرد در روز اول که میل از مغز سر گربه را در چشم پادشاه کشید

اثر نفع ظاهر شد در روز دوم اثر که مید بود در روز سیم بینا شد و چشمش بحالت

اول برگشت پس پادشاه باو گفت که حق بسیاری بر من داری و پادشاهی را

بجز تو کسی را نمیگزیرم دختر خود را بتو تزویج کردم گفت مادری دارم از او

جدا از تو ام شد پادشاه گفت دخترم را بگیر هر قدر که خواهی نزد مادرت آنگاه که اراده

معلوم نیست که عبدالله چه مرد خوب باشد

[illegible]

تو را جزا دادم برای آنچه کردی نسبت بآن مرده که بر سر راه افتاده بود و این جزا

پاداش عمل تو حکایت عالم فاضل مولانا ملک علی شاگرد عالم جلیل شیخ علی

والد شیخ بهائی رحمهم الله در ظهر رجال ابن داود که در انجا بخط اجازه بخط مرحوم

برای او و این حکایت دیدم که منقول است از عبدالله بن مبارک که گفت سالی در حج

بودم و در آن کثرت عرفات خوابم ربود در گوشه رفتم خوابیدم در خواب دیدم که ندائی

از آسمان رسید که این همه خلائق که در حج اند حج هیچ کدام مقبول نیست الا حج شیخ موفق

که به حج نیامده و حج همه را باو بخشیدم چون برخاستم بعد از حج بزیارت شیخ آمدم

چون دیدمش سلام کردم گفت علیک السلام یا عبدالله گفتم چون دانستی نام مرا گفت

چند روز است که ملهم میشوم که در این شب از دوستان ما بدیدن تو می آید که عبدالله نام دارد

گفتمش یا شیخ میدانی که بچه کار آمده ام گفت بلی حق تعالی اندک بپذیر و بسیار بخشی

پس گفتم که این رتبه از چه یافتی گفت من مردی موزه دوزم موزه میدوختم و از اجرت آن

و از بعضی اجرت مزد گرفتم و حاصل کار خود را سه حصه میکردم حصهٔ نفقه میدادم

و حصهٔ صرف ضرورتات میکردم و حصهٔ ذخیره میکردم که به حج روم چون موسم حج شد

خواستم که روانه شوم اهل خانه ام که فرزندی حامله شده بود گفت که امسال مرو بینی

که حال چه میشود قبول نکردم تا آنکه از منزل همسایه بوی کباب بمشامم رسید

آرزوی آن کرد آمدم همسایه را گفتم که اندکی از آنچه میپزی بمن ده که بعیال خود دهم

که آرزوی آن کرده بر همسایه ضرورت شد گفت یا عبدالله از این

اراده بگذر که آنچه بر ما حلال است بر تو حرام است که من هفت روز است عیال

من گرسنه اند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله رحمت شنیده که گفت در مخمصه افتند مقدار سد

رمق از میته میتوانند خورد و من رفتم کنار خندق خری مرده یافتم و مقداری از آن را جهت

عیال آورده ام و کباب کرده چون این حال از او شنیدم آن نفقهٔ حج باو دادم و او را گفتم

[illegible]

غلام را آزاد کرد و دهۀ آنها را با و بخشید **حکایت** جناب عالم فاضل
صالح فخر الفقهاء و زین الاتقیاء الحبر المعتمد سید محمد که از اعیان بلدۀ طیبۀ
کاظمین و اهل الخیانت و اخوی ادعا عالم فاضل متورع جناب سید حسین کاظمی است که جناب
اما بند اسب در شهر بغداد رود در جمیع و در علم و تقوی و صلاح و سداد مشهور و معروف در نزد
علماء عراق کثرا لله تعالی امثالهم نقل نمودند که جدۀ ایشان علویه دختر عالم جلیل و
حبر نبیل مرحوم سید احمد صاحب تحقیق در فقه و اصول و مؤلف منظومه را نقل
نموده در رجال که عیال مرحوم سید حیدر جد ایشان بوده و آن از علماء مردف
آن بلد است سه ماه رجب و شعبان و رمضان را روزه میگرفت در یکی از شب
شریفه که نیمۀ رجب یا شعبان بود مهمان بسیاری رسید برای او لیکن در وقت افطار
سحر طعام برای مهمانها حاضر کرده بودند که از آن برای سحر خود گذاشت و بجهت تعب
در پخت مهمانداری چیزی سیر نخورد مهمان آب تنها افطار نمود پس شام ازاجا
اسب بکشان که غیر از خانه این سادات سؤال نکرد برد در خانه آمد و نقد و سکنت او را
میدانست پس آنچه برای سحر خود گذاشت باو تحمل داد و دیگر در خانه ما کولی یافت
پس نماز شب خود را بجا می آورد و آبی نوشید و در اطاق را از درون بست
و چراغ بحال خود را داشت و در فراش خواب خود رفت با قصد روزۀ صباح خود
ستر خواب بر چشمی مستولی شد و هنوز بخواب نرفته که نظر میکند و می بیند مانند
ببهوت بجهۀ غلبۀ خواب که دیدم شخصی که آثار جلالت و بزرگی و وقار از سیمای
ظاهر و هویداست و انکه درب را از دیگری که حلقه ترد در شان و رتبت بزرگ تر
نشست در بالای سر او و با و خطاب کرد با تبسم که ایدختر کرم چگونه عازم
شدی بر روزه که رفتی بعد از افطار سحور و حال انکه تو برای مهمانی کرده آنچه
آمد طعام خود را باو دادم و اتفاق افتاد که برای تو چیزی باقی نماند پس نمو باو

ازآن نبات برداشته نزد مرحوم آخوند آمد و قصه را نقل کرد آخوند فرمود این نبات
بهشت است و فیه شفاءٌ من کل داءٍ و قدری از آن نبات برای حضرت نبت
و نزد دراستر ما نزا سبط جلیل ایشان علامه محمد خان هند که در میان نواب های
هند متمیز بود از اخیار آن بلاد بود مرحوم شیرازی و بستند کمال اخلاص داشت در ۱۲
روز مرحوم سید قدری از آن نبات برای او فرستاد بمحض تناول شفا یافت و خبر
ببلاد ایران و جاهای دیگر رسید از آن خواستند و بردند تا انکه وقتی مفتقر شدند
که آن مقدار اندک چگونه تمام نمیشود با انکه از او زیاده از کلی شاه نقل یا کرده شد
و بعد از آن الفتات و تعجب و کفتی چند روز باقی ماند و تمام شد و مرحوم سید جلیل
یکی از انها را در میان کفن خود گذاشت و دیگر برادر میان کفن علویه مرحوم که کفن
در میان بقچه و آن بقچه در میان صندوق هندی بود که همیشه برای تعجب بود و آن
صندوق در صندوق ثانی بود که آن همیشه مقفل بود چون امانات مردم در او بود
و باز میکرد در آنها اگر سید بعلویه و بعد از فوت سید خواست کفن خود را اخبر از
بزرگان ببخشد پس بقچه را باز کرد و خواست آنکه را از میان کفن بیرون آورد آنرا
نیافت پس باز علویه پرسید که در کجا است گفت در میان کفن پس کفن خود را باز کرد
انکه را نزد در انجا نزد **حکایت** جناب متتبع فاضل سید محمد باقر ابن محمد شریف اصفهانی
از علماء عهد نادر شاه در کتاب نور العیون نقل کرده که عالم جلیل مرتضی داخل شد بر سلطان
امیر اسمعیل سامانی سلطان خراسان پس او را بغایت تعظیم و توقیر نمود و در وقت برخاستن
تا هفت قدم او را مشایعت نمود شب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دید که
باو فرمود تعظیم کردی یکی از علماء امت مرا پس از خدای تعالی خواستم که تو را در دنیا
سوزد و ارد تا هفت قدم مشایعت کردی پس سلطنت باقی خواهد بود در اولاد
تو تا هفت پشت **حکایت** نیز در انجا نقل کرده که مردی بعد صلاة بعثت هزار

پس از سبب نکشیدن حساب و فرستادن به بهشت پرسید باو گفتند تو مرد
خود تمسک الفردوس صلها را یاد در رد کردی پس چگونه رد کنیم بتو تا ما اعمال تو را و حال
انکه ما اکرم رحمن رحیم و چنانچه از حساب او اعراض کردی ما نیز از حساب تو اعراض
کردیم و چنانچه تو مال خود را باو بخشیدی ما نیز تو را عفو کردیم **حکایت** محدث
جلیل سید نعمت الله جزائری در زهر الانوار که شرح صحیفۀ کامله است نقل کرده
که یکی از مجتهدین در خواب مرحوم آخوند ملا عبد الله شوشتری را که استاد مجلسی
اول و یگانۀ عصر خود در تقوی و علم و عمل بود دید بعد از فوتش که در هیئت
نیکو و مکانتی عالی پس از سبب آن پرسید گفت سببش آنکه در دست
سیبی بود که از مسجد جامع اصفهان بیرون می آمدم پس طفلی در راه بمن
برخورد پس آن سیب در دست او گذاشتم پس خوشحال شد و بمن داد انچه را
که در پیش دکانم انکه گفت انطفل یتیم بود **حکایت** مرحوم خلد آشیان
حاجی میرزا خلیل طهرانی که در سداد و صلاح و فوق طب سرآمد در مرد مقبول عامه و خاصه
و مطبوع و محبوب همۀ علمای عراق بود پدر عالم جلیل و شیخ نبیل که نبود برای او
در زهد و تقوی در عصرش نظیر و بدیل شیخنا الاکرم و مولینا الاعظم الحاج
ملا علی طهرانی اعلی الله تعالی مقامه نقل کرد که من در علم طب چندان قدری
و استادی ندیدم مرا آن مهارت و بصیرت از برکت دادن یک تومان بود و آن
چنان بود که در جوانی بقصد زیارت معصومه علیها السلام مشرف شدم بقم و در
انجا بکه در جاهای دیگر گرانی سختی بود که نان بر حجت بلانت برآمد و در این ایام
نزاع بود مابین دولت ایران و روس و اسراء آورده بودند و در بلاد متفرق
کرده بودند از زن و مرد و صغیر و کبیر و من در یکی از حجرات دار الشفاء که مجاور تربت
در تربت معصومه متصل بصحن شریف در آن حجره ایست که غرباء و متوطن منزل میکنند

آن دوا چیزی که گفتم رفت و خورد و شفا یافت خبر منتشر شد بر من هجوم آوردند
بهمان نحو چیزی می گفتم و خوب میشد نه بود در زیادی بدستم آمد پس تحفۀ طلب جدا
کردم و مراجعت کردم کرمانی اساس معمود و از همه آنها را یاد گرفتم چندی در
انجا ماندم انگاه برگشتم بطهران و مراجعه کتب درانداکه وقتی معروف و مشهور و نامم در
این رشته دانا ثبت شد و اهل آن از اشراف تا اشرار آن فرمان نان بود و **حکایت** جمیلۀ
دیگر دارد که در جزء حکایت متعلق به ادات ها نوری نقل نماید **حکایت**
علامه مجلسی در شرح الصلاة نقل فرموده از عالم جلیل احمد بن محمد بن خالد برقی صاحب
کتاب محاسن که درک کرده عصر امام حسن عسکری علیه السلام و غیبت صغری
که گفت من فرود آمدم در ری در مهمان ابو الحسن ما در ای منشی کوتکین بودم
و برای من در نزد او وظیفه بود هر سال ده هزار درهم که آنرا از مالیات قریۀ
که در کاشان داشتم محسوب میکردم پس از من مطالبۀ مالیات کردند و او
بجهت باقی کارها از من غفلت کرد پس روزی که در سختی و اضطراب افتاده
بودم که ناگاه داخل شد بر من شیخی ضعیف که سست شده بود از بسکه خون از
او رفته بود و او مرده بود در صورت زنده پس گفت ای ابو عبد الله جمع کرده
میان من و تو را عصمت دین و موالات ائمۀ طاهرین علیهم السلام پس بر خیز برای من
در این ایام بجهت رضای خداوند و سادات ما پس باو گفتم در دنو چه حاجت
گفت در حق من گفتند که من در زمانی نوشتم بسلطان در امر کوتکین پس جلال
کردند باین سبب مال مرا و خون مرا پس او را وعده دادم که حاجت تو را بر آوردم
و او رفت و پس از رفتن او من اندیشه کردم و گفتم اگر طلب حاجت خود و حاجت
و حاجت او را هر دو با هم بر آورده نشود و اگر خواهش کنم حاجت او را حاجت
مرا بر نخواهد آورد پس درهمات عت برخاستم و رفتم بخزانۀ کتب خود پس

وجوارح وغیره دار آخرت را بخیر و نعمتی که بتو داده از داخلی و خارجی و ظاهری و باطنی در
راه خیر صرف کن و آخرت را آباد نما و فراموش مکن قسمت و حظ خود را از دنیا
از حیات و صحت و فراغت و جوانی و نشاط و توانگری که اگر در راه خیر صرف نکنی
حظی از دنیا نبردی و فراموش کردی که چه بتو دادند و برای چه دادند و نفع آنها
برای تو چیست و در کی خواهد بود و نیکی کن چنانکه خداوند بتو نیکی کرده که آنچه را
محتاج به سؤال بلکه به استحقاق بدون منت بدون از نیت بتو بکرم
داده و میدهد تو نیز بدیگران چنین ده و طلب مکن فساد را در زمین که فساد مکر
بفاسق و تباه کردن زمین بدون خود بمعاصی و انداختن آن از قابلیت الخ
از او خواستند پس بسبب آن سربها کند فساد در زمین ببردن برکت از آب
و گیاه و غیره بدرستیکه خداوند دوست ندارد فساد کنندگان را پس ابو الحسن گفت
خداوند مستدام کند اکرام تو را ای ابو عبد الله تفضل کرد خداوند با ما انکه قرار داده
است برای در آخرت وابتغ فیما آتیک الله الدار الآخرة ولا تنس
نصیبک من الدنیا اشاره است بمعاش و جامه و لباس پاکیزه بعنوان او نقره
از آیه را که خواندی بجهت ترغیب بدادن آن است و احسن کما احسن
الله الیک ولا تبغ الفساد فی الارض ان الله لا یحب المفسدین
این مقدمه حاضر است و اسباب انجاح او است پس ذکر کن او را باروی که ده هزار
و آزار گفتم فلانکس را در حقش چنین و چنان گفته اند گفت آیا او از شیعیان ما
که بخشیدم او را گفتم آری پس چوبی که در دست داشت انداخت و از کرسی فرود آمد
پس اشاره کرد بغلام خود و گفت بیاور دفتر را پس دفتری آورد که در آن ثبت بود
مال انجه دادن به ابو یحیی پس امر کرد که دیگر نویسند و امر کرد برای او خلعت
و اسب و اسلام کرد او را ابروی اعلی ... گفت ای ابو عبد الله که

در حق او این متمسک است بحبل آل محمد علیهم السلام مؤلف که مرحوم حاجی نوری است
رحمه الله علیه است فرموده این ابو الحسن مادرانی است احمد بن الحسن ابن الحسن است
و از شیعیان خالص و مورد توقیع امام عصر علیه السلام چنانکه سید علی بن طاوس در کتاب
فرج المهموم روایت کرده از ابو جعفر طبری حکایتی طولانی که مختصر آن اینکه ابو نعیم
احمد بن دینوری سراج ملقب باستاده از دینور اراده حج کرد یک سال یا دو سال بعد از
وفات امام حسن عسکری علیه السلام و اهل دینور شانزده هزار اشرفی که از اموال امام علیه السلام
در نزد ایشان جمع شده بود باو دادند تا هر کس را که او ببیند که امام است
آنرا بگوید تسلیم کنند چون بکرمانشاه رسید ابو الحسن مادرانی در آنجا بود و هزار
اشرفی در جمع کرد با صفقه تحفه و جامه الوان که در تقویت بعضی که او به وی نشست جلت در
آن پس احمد آمد به بغداد و اول نزد حاجز رفت که اثبات کند غیبت بعضی رفت و شانی
بیافت آنگاه نزد ابو جعفر محمد بن عثمان رفت و باو مراد و در دلالت او رفت باسامره
در خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و کنیز حضرت را ملاقات کرد پس از
وی مطلب تو قیع از جانب حضرت حجت علیه السلام بیرون آورد که فهرست مضمونش
احمد رسید و با او ست فلان مقدار که در کیسه چنین و کیسه چنین تا آخر شان نشان
کیسها و از کیسه های احمد فلان مقدار از جانب احمد بن حسن المادرانی و عدد جامها
در کیسه از اینها ان فرموده امر فرموده که آنها را در بغداد به ابو جعفر بدهد و بر چنانی کرد
و در مراجعت اهل دینور جمع شدند و آن توقیع را برای ایشان خواند که از اینها مضمونش شد
پس از چندی ابو الحسن مادرانی را ملاقات کرد و صفقه را نظر کرد ابو الحسن گفت سبحان الله
اگر من در چیزی شک کنم در این شک نکنم که من اقوال بغیر دعوی ... از حجت منکر اراده او
چون در دیگر جنگ کرد با یزید بن عبد الله در شهر زور و بر بلاد او مستولی شد و خزانه او را
شد ابو الحسن گفت که یزید بن عبد الله اسب و شمشیر خود را قرار داده برای در خانه مولای ما علیهم السلام

و در کتاب علیون المعجزات منسوب بسید مرتضی رحمه الله چنین است که از معجزات حضرت
صاحب الزمان علیه السلام که در غیبت الصغری شد چیزی است که شنیده ام روایت کرده
از احمد بن الحسن مادرانی که او گفت داخل جبل شدم با شاهکه که معتقد بامامت نبودم
جز اینکه اهل بیت علیهم السلام را دوست میداشتم اجمالا تا آنکه یزید بن عبد الله تمیمی مرد که
صاحب شهرزور و یکی از ملوک اطراف بود و او را اسب خاصه بود که در شهر خود بود در تراحیت
و اینها را مردمان تملکش بگفتند پس غیبت کرد در مرض خاصش که کیست این تا ما ری
که خاصه او بود که سیند و شمشیرش بنام مهدی کرد او را صاحب الزمان رساندند پس ترسید
که اگر اسبش را نبرم با ذکر یحیی بن شاهکان از طرف او آن را بایع اسب پس در نفس
خود مکر کردم دان اسب و شمشیر و کمربند را در نفس خود بهفتصد اشرفی قیمت کردم در
این مطلب مطلع نکردم احدی را از خلق خداوند که در این حال توقیعی از عراق رسید که گوید
هفتصد اشرفی را که از بابت قیمت اسب و شمشیر و کمربند که از ما ست در نزد تو نیز ارسال
آوردم بامکنات صلوات الله علیه و معتقد شدم و تسلیم کردم آن مال را حاضر کردم و مخفی نماند
که نسخ منهاج گوید که در باب ۱۲ ذکر کرده ضبط شده والله العالم حکایت
جناب سید محمد حسینی تهیر بابن قاسم عاملی در کتاب اثنی عشریه حکایت کرده که مردی هفتاد
سال عبادت کرد خداوند را پس شبی در مسجد بود که ناگاه زن جمیله آمد و سؤال کرد که
در مسجد را برای او بگشاید و شب سردی بود پس اعتنائی باو نکرد و مشغول عبادت بود
پس آن زن برگشت عابد نظر کرد بسوی او پس شوق او را برد و قلبش را مالک شد پس از عبادت دست
کشید و در پی آن زن رفت پس او گفت کی می بردی گفت بسوی کسی که خواهم گفت پس
مراد من بود آزاد کننده شد پس او را کشید و داخل مسجد کرد و هفت روز در منزل او
ماند پس در اینحال فکر افتاد در اینکه مشغول او بود از عبادت و اینکه چگونه در هفت
هفتاد سال را بهفت شب معصیت پس انقدر گریست که غش کرد و چون بحال آمد از

وحی کرد بانبیای آن زمان که بسنجید عبادت هفتاد سال او را با معصیت هفت شب پس آن
را سنجیدند پس فزونی پیدا کرد معصیت هفت شب بر عبادت هفتاد سال پس
خداوند وحی کرد بانبیای آن زمان که بسنجید معصیت هفت شب را بعبادت هفتاد سال
با قرص نانی که برگرسنه دیگر انداخت بر نفس خود پس سنجیدند پس قرص نان برتری
پیدا کرد بر آن پس ملائکه رحمت قبض کردند روح او را و شیخ در اینجا حکایت
کرده که زنی شیعه دار شد بر عائشه و گفت پدرم صدقه را دوست میداشت
و مادرم صدقه را دشمن داشت و در عمرش صدقه نداد مگر پاره پیه و تکه کهنه
که از پس کهنه روشنده بود پس در خواب دیدم که قیامت برپا شده و مادرم پوشیده
عورت خود را بهمان کهنه در دستش همان قطعه پیه بود که او را از تشنگی بلیسید پس
رفتم نزد پدرم و او در کنار حوض نشسته بود و مردم را آب میداد پس طلب کردم از او
آب و مادرم را سیراب کردم پس ندائی از بالا در انداختند که هر که او را سیراب کرد خداوند دستش را
شل کند پس بیدار شدم باین نحو که من پیش بینی دست شل و شیخ در اینجا از بعضی ثقات
نقل کرده که گفت مرا برادری صالح بود فوت شد پس از مردنش او را در خواب دیدم پس باو
گفتم چه کردی گفت چون مرا دفن کردند ملائکه غلاظ و شداد آمدند و مرا بجنبش کشیدند
و بسمت جهنم بردند و درهای او باز بود و دار از او بالا میرفت و غیظ او شدید بود و شعله
او سخت بنحوی که نزدیک بود که از هم جدا شوم و یقین کردم بهلاکت خود در اینحال بودم که
ناگاه دختری نیکو روئی دیدم که میگفت مترس و غمگین مباش که خداوند تو را غنی
بخشید آنگاه ایستاد میان من و آتش پس خداوند برگرداند شر آتش را از من پس باو
گفتم تو کیستی گفت من صدقه تو ام که در پنهانی کرده بودی آنگاه منادی ندا کرد از زیر عرش
که داخل کنید بنده مرا از درهای بهشت بسوی بهشت پس مرا داخل کردند حکایت سید
محدث نبیل سید نعمت الله جزائری در کتاب انوار النعمانیه حکایت کرده که مرحوم مقدس اردبیلی

سایر مزارع خرم شد و خوشه بست و بخوردن رسید مردم از هر طبقه در سختی و دکر سنگی
دلم سوخت دست از نفع آن برداشتم پس بمسجد در آمدم و فریاد کردم که جوانمردی را روا
داشتم بشرط آنکه غیر فقرا از آن نبرد و فقرا هم زیاده از قوت روز خود و عیالش
از آن نگیرد تا سایر زرعها بدست آید پس فقرا رو باینجا آوردند و از آنجا و شدت
در آمدند و از آن هر روزه بردند و خوردند و مرا چیزی از آن نبود چون چشم از او برکنده
بودم و امیدی از آن زرع نداشتم تا آنکه همه زرع رسید و مردم در درو افتادند
و از آن زمانی دیگر امیدی نماند و از حصاد سایر زرعهای خود فارغ شدم گفتم بعباسی
حصاد که بسمت آن قطعه روند و درو کنند شاید از کاه آن چیزی عاید شود در میان
خوشها چیزی مانده باشد پس رفتند و درو کردند پس از کوبیدن و پاک کردن الحمد لله
آمد از جو ضعف سایر زمینها بود و علاوه بر آنکه بردن فقرا تا اثری در آن نکرد بر آنچه
متعارف بود افزود و بحسب عادت محال بود که یک خوشه در آن مانده باشد و اعجب
از آن آنکه چون حاصل شد حسب مرسوم که هر زمینی زرع شده باید یکسال از او دست برداشت
و زرع نکرد آن قطعه معهوده را امسال ... نشد از آن تخم افشاند تا آنکه
اول بهار شد و برفها آبها علامت خاکستر از روی زرعها برداشتند دیدیم که آن قطعه
بی تخم و تخم سبز و خرم و از همه زرعها بهتر و قوی تر چنانی متحیر شدم که احتمال اشتباه در اینجا
آن دادم چون زرعها رسید حاصل آن چند برابر سایر زرعها بود والله یضاعف لمن یشاء
و مثل این نقل فرمود از مرحوم ... داستان انگور در کنار شارع عام چون خوشه
در اول مرتبه خوردن رسید امر نمود که محفوظ ... کنار کرد آن که متصل
بشارع بود دست بردارند و مبتذل دارند که هر کس از آنجا بگذرد عبور کند بی اذن
و صاحب خود از او بر آورد و ... آب ... کرده باشد چنین
کردند و از آن وقت تا دست چیدن تمام انگور هر عابری از آنجا ... دو کس ... کار

از اول حق فقرا سپرده بود حکایت علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود از ابی
روایت کرده از ابن عباس که گفت و گفت که مراد از این آیت کاملا ... که بنده
کار گناه میکند پس محروم میشود بسبب آن از روزی پس ابن عباس گفت قسم بخدا که
نیست جل خدا که جز او هر آینه این کلام روشن تر است در کتاب خدا از آفتاب
بی حجاب ذکر فرموده خداوند در سوره نون والقلم ... بوده و او را باغی
و از ثمره آن بستان ... منزل و خانه خود چیزی نمیکرد تا آنکه بیاید ... حق
حق فقرا ... از او ارث بردند پس ... در بستان ...
در آن سال که پدرشان مرد باری که ... بود بیش از آن پس ...
بسوی آن بستان بعد از نماز عصر پس ... کردند ثمره و روزی و افزون که ...
آن ندیده بودند در حیات پدر ... پس چون دیدند آن فرا ... طغیان و سرکشی
کردند و بعض بعض گفتند که پدر ما پیری بود که عقلش رفته بود و خرف شده بود
پس بیائید از یک دیگر عهد و پیمان بگیریم که نرسد بعدی از فقرا ... در این
سال چیزی تا آنکه غنی شویم در سال ...
پس چهار نفر ایشان راضی شدند و ... خشم کرد و ... است که خداوند تعالی فرمود
قال اوسطهم الم اقل لكم لولا تسبحون و سطایشان گفت آیا نگفتم
شما را چرا تسبیح نمیکنید خدا را و این کلام ... بستان ...
گفت ابن عباس آن وسطایشان نبود بحسب سن گفت نه بلکه ... و کوچکتر
بود و در عقل از همه بزرگتر و وسط از قوم بهترین ایشان است و دلیل بر این قول خداوند
که شما ای امت محمد صلی الله علیه و آله که ... بهترین امتها ...
کنتم ... جعلناکم امة وسطا قرار دادیم شما را امت وسط پس ...
از خدای به پرهیزید در ... که سالم ... بگیرید ...

حالات حضرت حجة الله عجل الله فرجه

بسم الله الرحمن الرحیم بعد از اینکه این مقدمه مسلم است که باید زمین خالی از حجة نباشد و امام و قطب عالم ... نقصان ...
... امور ... امام ... بجهت کشف نکات و رموز حقایق امور شرعیه ... صاحب شرع ... که ...
... در روز ... فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا علی
الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما ... من بطن فاطمه ...
که ... یازده نفر از ... حضرت خلیفة الله صاحب الزمان المهدی صاحب الامر
... در سنه ... پنج سال ...
غیبت صغری ... غیبت صغری ...
...

ای پسر عباس ... چه بود گفت شب تاریک که ... بود پس چون صبح
کردند الجماعت آواز دادند یکدیگر را که ان اغدوا علی حرثکم ان کنتم صارمین
فانطلقوا وهم یتخافتون که ... محصول ...
پس براه افتادند ... یکدیگر ... داشتند ... ای پسر عباس
... گفت ...
تقالوا لا یدخلنها الیوم علیکم مسکین وغدوا علی حرد قادرین
پس گفتند ... در آن بستان ...
بودند بر قصد چیدن ...
...
...
نازل شده گفتند انا لضالون بل نحن محرومون ...
...
... قال اوسطهم الم اقل لكم لولا تسبحون
گفت ... قالوا سبحان ربنا انا کنا
ظالمین گفتند ... فاقبل بعضهم علی بعض یتلاومون
قالوا یا ویلنا انا کنا طاغین عسی ربنا ان یبدلنا خیرا منها الی
ربنا راغبون کذلک العذاب ولعذاب الاخرة اکبر لو کانوا یعلمون پس ...
...
...
از کتاب ...

بد می قتل کم الغلام صوت الحسین ثم قصد نحو الصوت عاجلاً قال الراوی فلما قرب رایت قد علق علیه شیء فی عنقه فلما نظرت رایت

فی عنقه مصحفاً معلقاً علیه [illegible] الطفل نزدیک سید الشهدا [illegible] حسین الطفل [illegible]

[illegible]

الا یا اهل العالم [illegible]

[illegible]

کرده

[illegible]

[illegible]

حضرت

امام حسن عسکری ... گفت ای ... کنیزکی ... گفت ای احمد ... سعد بن عبدالله ... امام

طلبیدها سعد ... امام حسن عسکری ... حضرت ...

... الطفل ... حضرت ...

... انطفل ... حضرت ... تفصیل ... سلام کردیم انطفل ...

احمد ... طاهره

امام حسن ... حلال ... حرام ...

... انقلاب ...

احوالات حضرت حجة الله

در بیان ولادت موفور السعادة حجة الله ... بسم الله الرحمن الرحیم روایت کرده بشر بن سلیمان نخاس که از اولاد ابو ایوب انصاری ... امام ...

[illegible]

وعظ کردم فرمود برحمت الله شاد شدم فرمود ای مژده در این لحظه بتو ... عرض کردم بلی فرمود الان بود ... [illegible] ولادت

او را نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج و بعضی پنجاه و شش نوشته اند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صفت و ... مو او حوا ... ثروت و ... ها ی ... سر و مشکین ... علیه السلام

... اوی گفت ... با امام محمد باقر ملاقات کردم عرض کردم ...

[illegible]

... از آن حضرت روایت کرده ... حضرت ...

[illegible]

... مشکین ...

[illegible]

... ولئن اخرنا عنهم العذاب الی امة معدودة لیقولن ما یحبسه

الا یوم یاتیهم لیس مصروفا عنهم وحاق بهم ما کانوا به یستهزئون ... ان نشا ننزل علیهم

من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین ... امن یجیب المضطر اذا دعاه ویکشف السوء ویجعلکم خلفاء الارض ...

[illegible]

... یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع ... اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها ...

فورب السماء والارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون ... وقضینا الی بنی

اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین ... فاذا جاء وعد اولیهما بعثنا

علیکم عبادا لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار وکان وعدا مفعولا ...

... ثم رددنا لکم الکرة علیهم وامددناکم باموال وبنین وجعلناکم اکثر نفیرا ... امام حسین ...

... کربلا شهید ...

[illegible]

... جعفر بن محمد ... امیر المؤمنین ...

[illegible]

[illegible]

سلک ... فرموده مضمون این فقرات ... [illegible]

دال از اهل کهف ... آیه و در زمان ظهور رتبتی میکنند سلاطین در تحت دولت ... [illegible]

ذکر ... خروج میکند مهدی ... [illegible]

ستاره ... جسم او حجم جسم اسرائیل است یعنی عظیم الجثه است ... [illegible]

و موی جبینش کم است ... زمان خروج ... مرد چهل ساله است ... [illegible]

اسرائیل است ... [illegible]

... و ذل ملوک الارض من آل محمد ... [illegible]

... ثم یقوم القائم الحق منکم و بالحق یاتیکم و بالحق یعمل

... از ابی سعید ... [illegible]

[illegible]

کم بود که معمر مغربی در دار السلام بغداد بود او را خواسته ... برداشت و در ایام روایت است که پنج نفر مرد با او بودند
بعضی از آنها پیر مردی بود بسن هشتاد و نود گفت این پسر پسر من است و دیگری هفتاد گفت این پسر پسر من است و نفر دیگر ... پنجاه ...
و چهل گفت اینها پسر پسر من هستند هم که ... امید میگفت سی یا چهل دارد و او را ابو الهیجا میگفتند و محتمل است که این ... است
کسی دیگر بار ... ریش سیاه ... زیر لب ... سفید ... سیاه ... گفتند
او بلاد ... مغرب ابو محمد علوی گفته که این شیخ ابتدای بیرون آمدن خود را از بلاد خود که مغرب ... زیارت
پیغمبر ... آمدیم در بین راه راه را گم کردیم ... روز ... بیابان کوه ریگ ... که متصل بصحرای ارم است
رسیدیم و در آن مکان ... میکنیم ... رسیدیم ... نفر مرد ... دیدم
آنجا ... چاه ... از چون ما را دیده ... برداشت ... استقبال نمود و ... بیدم ...
گفت ... آب منزل ... وقت ... نزد عمو برادر ... این سخن را گفت بعد از آن ... میخوردم
گفت ... نزدیکی ... بخدمت ... حکایت ... و ... المیان السلام ... میرسانند ...
خواهد ... حضرت عیسی ابن مریم ملاقات ... سلام مرا ... برسان بعد از آن گفتند ... نفر ...
... گفتم ... گفتند ... و ... بعد از آن وفات میکند و ...
... بعد از آن ... رفتند ... ندانستم ... رفتند ...
و ... راه ... رسیدیم ... رفتیم ... در ...
... حضرت ... بود ... بزرگوار ... رسید ... شهید شد بعد از آن نقل نمود که چون عثمان ... ان ... ملک ... که این مکتوب را
... بعد از ... حضرت ... جائیکه پیغمبر نام داشت ... رسیدیم که ... میکنید ...
فراشت و ... شنیدم ... اللهم ... حضرت ... کفتم مکتوب ... عثمان ...
... بیت ... فان کنت ماکلا فکن انت اکلا ... بعد از آن مکتوب ...
برداشت ... رسیدیم ... بیعت کنند
... حضرت رسید ... زبیر و ... مهاجر و انصار ... بیعت
کرده ... با آنحضرت ... در جنگ جمل و صفین حاضر کرده ام و در میان ... است
راست ... حضرت ...
... آنگاه ... در آن حال ... بعد ازین ...

مالید و ... برداشت و بران گذاشت ... که الم و درد او ساکن شد بعد از آن در خدمت آنحضرت
بودم تا شهید شد بعد از آنحضرت در خدمت امام حسن در دعوای ... بودم ... بعد از آن در مدینه
در خدمت او و خدمت امام حسین علیه السلام میکردم تا وقتیکه امام حسن مسموم شد بعد از آن با امام حسین بیرون آمدم آنحضرت
بکربلا رسید و شهید کرده ... بعد از آن ... فرار ... مغرب ... ظهور ... عیسی ... ابو محمد
... ازو ... و ... عمر طائی ... از احادیث ... نقل میکرد ... نگاه میکردم ...
از آن ... گفت ... گفت ... چون ... سیاه ... آنگاه ... طبیب ...
طعام آورد ... عمر ... سیاه ... از جمله ... عبید ...
... ابو سعید عبد الله ابن محمد ابن عبد الوهاب ... که در کتاب برادرم ... ابو الحسن ...
... سال عمر ... حضرت ... در ایام سلطنت معاویه ... معاویه
گفت ... روز ... کار ... روزی ...
... خانه ... زمان ...
میکرد ... که هزار سال ... عمر کرده ... هزار سال ... عمر کرده بود که ...
از ... که ... سلطنت ... بسبب ...
... سال ... سلطنت ... بیرون ...
... پادشاه ...
... رسید ... از رفتن ...
... منزل ...
... راه ... پادشاه ...
... گفت ای پادشاه ...
... گفت ... کفت که ... افلاطون ...
... اهل بیت ... بعد از آن گفت ...
... پادشاه گفت ... ربیع ابن ضبیع فزاری
در وقتیکه ... عبد الملک ... ربیع ...
... دو ... داخل کرد ...

به تکیه ... چون عبد الملک ... گفت ...
... ربیع ابن ضبیع ... عبد الملک
... گفت ... ربیع ... ربیع ... گفت منم ...
... عبد الملک گفت ... ربیع ... عمر ... که ...
گفت منم ... اهل ... او ... عمر ...
... عبد الملک ... بعد از آن گفت ... اذا عاش
الفتی مائتین عاما ... عبد الملک ... بعد از آن گفت ...
... سال ... در زمان جاهلیت ... سال در اسلام عبد الملک گفت ...
اسلام ... گفت ... کفت ... علم ...
... عمر گفت ...
از ظلم ... گفت ... عبد الله ... گفت ...
عبد الله زبیر گفت ... عبد الملک گفت ...
گفت ... سال ...
... حکایت ... که ...
... اختیار ...
... بعد ... عمر ...
... سال عمر ...
... شهادت ...
... عمر گفت ...
پسر ... بعد از آن ... تزویج ...
... بعد ...
... حال ...
... ابو الحسن ...
... بزرگ ...

... گفتند ...
... انگاه ...
... سنگ ... در ...
... آنگاه ... ملک ...
... ابو الحسن ... حبشه ...
... سال عمر ... خراب ...
... ابو الحسن ...
... ملک ... بلاد ...
... الهرام ... زبان حبشی ... بعد از آن ...
... ربیان ... ابی ... مصر ...
... سال عمر ... هزار ... سال عمر ...
... هشتاد سال ... نیل ... محیط ... بحر ...
... سلطنت ... مراجعت کرده ام ...
کفتم و اورکس علم ... والعلم ... والقنت ... والحکمة ...
واحکم و ... ثمانین شاهر ...
الی ... وعارضت ... ابعدی ...
... واراست ... الدهر ...
... الدهر ...
... والاهرام ...
وارجع ... اهرام ... اهرام ...
... بعد ...
... خراب ...
... دو ...

[illegible]

ابوالحسن ... گفت این امریست ... [illegible]

[illegible]

ایشان بعد از نزد من فرستادم ... اسلام دعوت نمودم قبول کردم و اسلام آوردم و کتاب پیغمبر را قبول نمودم انگاه باو گفتم که

[illegible]

هزار نفر لشکر ... [illegible]

[illegible]

یا من اظهر الجمیل الی قبل السخف ثم بعد از آن ده مرتبه بگو یا رباه و ده مرتبه بگو یا منتهی غایة رغبتاه بعد از آن بگو اسئلک
بحق هذه الاسماء و بحق محمد و آله الطاهرین علیهم السلام که حاجت مرا بده و نقصت [illegible] و حاجت [illegible] و اسئلت [illegible] بعد از آن
طریق که مذکور است دعا بکن و حاجت خود را بخواه بعد از آن قدری که است خود را بر زمین بگذار و در سجود صد مرتبه بگو یا محمد یا علی [illegible]
و [illegible] بعد از آن روی چپ خود را بر زمین بگذار و در سجود صد مرتبه بگو [illegible] بسیار بگو [illegible] بعد از آن
[illegible] بگو تا اینکه نفس تو منقطع گردد بعد از آن سر بردار که خدا بکرم حاجت ترا روا کند چون این عمل [illegible] دعا کردیم او رفت
و هنگامی که از عمل فارغ شدم خواستم نزد ابی جعفر روم برای آنکه امروز را از او بپرسم [illegible]
[illegible] تعجب کردم گفتم [illegible] نزد ابی جعفر رفتم و چون [illegible] گفت [illegible]
[illegible] قصه را با او نقل کردم [illegible]
در اینجا [illegible] وقت [illegible] سبحان [illegible] الله [illegible] رفتم [illegible]
این [illegible] بخط خود نوشته [illegible]
[illegible]
[illegible] حکایت [illegible] گفتم دعا [illegible]
کرده [illegible] گفت [illegible] صاحب [illegible] امر [illegible]
که رسیدم ابو الحسین [illegible] گفتم [illegible] اله الا الله [illegible] بعالم بیداری [illegible]
و چنین [illegible] صاحب الزمان [illegible] رسیدن [illegible] در کتاب [illegible] الدعوات
از [illegible] علوی حسینی که در مصر ساکن بود او [illegible] امر عظیم [illegible] از حاکم مصر [illegible]
[illegible] ترسیدم [illegible] حکایت کرده [illegible] رفتم [illegible]
رفتم [illegible] حضرت پناه [illegible]
[illegible] بیداری [illegible] صاحب الزمان [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible] گفتم [illegible]
با آنحضرت حکایت [illegible] صاحب [illegible] دعا [illegible]
کردم [illegible] شب [illegible] غسل [illegible] نماز [illegible]
با [illegible] دعا را [illegible] شب [illegible] دعا [illegible]
[illegible] تا اینکه دعا را حفظ نمودم [illegible] غسل [illegible] آوردم در شب

در عالم رؤیا
[illegible] دعای [illegible] گفت [illegible]
[illegible] چون صبح شد [illegible] رسیدم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در جواب [illegible]
[illegible] امام حسن عسکری [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] کنت [illegible]
[illegible] گفتم اینها [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible] عسکر رسیدم [illegible]
[illegible] چند نفر [illegible] غلام [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] داخل خانه [illegible]
[illegible]
[illegible] شیطان [illegible]
[illegible]
[illegible] روایت است [illegible] مدینه [illegible] امام حسن عسکری [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] وظیفه منقطع [illegible]
و در روایت است که [illegible] آنحضرت [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] اموال [illegible] کردند [illegible]

از اموال قبول [illegible] اموال [illegible]
[illegible] حضور [illegible] اراده کردم [illegible]
امر [illegible] نوشته بودم [illegible] نوشت [illegible]
بکفن [illegible] احمد [illegible] روایت کرده [illegible]
[illegible] امام حسن عسکری [illegible]
و بعد از هشتاد سال [illegible]
[illegible] صاحب الزمان [illegible] منقطع [illegible]
[illegible] منقطع [illegible] منقطع مضطرب [illegible]
[illegible] عراق [illegible]
[illegible]
[illegible] طعام [illegible]
[illegible] ابو عبدالله [illegible]
[illegible] ابو عبدالله [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] ابو عبدالله گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible]
عبدالرحمن [illegible] عبدالرحمن [illegible]
الرحمن [illegible] سلام [illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible]
که خدا و رسول [illegible]
[illegible]
[illegible]

حامد [illegible] یا محمد یا علی یا حسن یا حسین
[illegible] شفاعت [illegible] مرتبه [illegible]
چشمهایش [illegible] چشمهایش [illegible] چشمهایش [illegible]
[illegible] گفت [illegible] یا اباحامد [illegible] چشمهایش [illegible]
[illegible] اباحامد [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت یا محمد [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت که خدای تعالی [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت پروردگارا [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] عراق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب الزمان [illegible]
[illegible] طلب [illegible]

و هر که بطلب وی می‌شتافتند مرا آینه‌وار بر دوش ایشان می‌نهادند و هر که مرا بر دوش ایشان و هر بامامت قبل من بایستاد و هر که بامامت قبل من
بنمود می‌گریست [illegible] از جستجوی بر داشتم از احمد بن حسن [illegible] کرد که در زمین بلخ ساکن بود روایت است که
گفت عزم حج کردم و با من مالی بود بعضی طلا و بعضی نقره از صاحب الامر که طلا بود که داشته قالب قالب و آنچه نقره بود چند
پاره بود و این مال را بمن داده بود که بشیخ ابو القاسم حسین بن روح تسلیم نمایم چون بمنزل سرخس فرود آمدم در جائیکه ریگ داشت
خیمه زدم شروع نمودم طلاها و نقره‌ها را ملاحظه مینمودم ناگاه یکی از آنها از طلاها از دستم افتاد و در میان ریگ گم شد بطوری که نمی
دانستم بود چون بهمدان رسیدم انبارها را باره ملاحظه نمودم دیدم که یک قالب از آنها کم است از مال خود [illegible] بجای آن از مال خود
قالبی ساختم و آن در میان آنها گذاشتم چون ببغداد رسیدم شیخ ابو القاسم ابن روح را دیدم و همه انبارها را تسلیم او نمودم و آن قالب را شیخ دست
خود را از آن کرد و آن قالب را بسوی من انداخت و گفت این قالب از ما نیست و قالب ما را در سرخس در میان ریگها گم کردی برگرد
منزل برگرد در جائیکه فرود آمدی بود عزم آن قالب را در زیر آن ریگ جستجو کن از آمیان آنجا بعد از آن باینجا بر میگردی
بمن آن را می‌بینی پس بسرخس برگشتم در جائی فرود آمده بودم و آن قالب را پیدا نمودم بمنزل خود برگشتم مدتی بعد بعزم حج بیرون رفتم
آن قالب را با خود برداشتم ببغداد رفتم در حالتیکه شیخ وفات یافته بود بحسن [illegible] ملاقات کرده قالب را باو تسلیم نمودم
و در روایت دیگر چون قالبها را نزد شیخ گذاردم قالب خود را از نزد من گذارده و گفت قالب که گم کرده بودی بمن رسید ابو علی
بغدادی گفت و در همین سال زنی در بغداد از من پرسید که وکیل مولای ما صاحب الزمان کیست در آنجا ابو جعفر از اهل قم باو خبر
داد که حسین ابن روح است بعد از آن زنی بمن خود که رو بان زن گفت که این ترا بصاحب الزمان [illegible] برساند پس نزد او قسم
رفتم و در نزد او بودم ناگاه آن زن گفت که ای شیخ در نزد من چه چیز هست گفت آنچه نزد تست در جله [illegible] بنزد من آی تا آنکه
خبر او را بتو بدهم رفت که با زن رفت آنچه نزد او بود در جله انداخت بعد از آن به نزد ابو القاسم برگشت ابو القاسم بکنیز خود گفت که
الحقه را از نزد من آر پس ابو القاسم گفت که این همان حقه است که در نزد تو بود و در دجله انداختی آیا بتو خبر بدهم از چیزهائیکه در
میان آنست گفت در میان آن یک جفت خلخال طلا و حلقه بزرگ که در آن یک پاره جواهر هست و دو حلقه کوچک که در میان
آن جواهرها هست و دو عدد انگشتر یکی بدار فیروزه و دیگری عقیق بحساب گفتار آن اهل آنچه بود بی کم و زیاد آنها را شدت
فرح بیخود شدم در میان سفرای زمان غیبت اولی آنکه بود که امام علی النقی و امام حسن عسکری او را منصوب ساخته
او شیخی بود ثقه کنیه اش ابو عمرو نامش عثمان بن سعید عمری است از طایفه اسدی بود و او را عسکری نیز میگفتند زیرا
که اهل قریه عسکر سر من رای بود و او را سمان هم میگفتند یعنی روغن فروش زیرا که برای مخفی داشتن امر سفارت بسبب
تقیه روغن فروشی میکرد و آنچنان بود که شیعیان اموالیرا که برای امام حسن عسکری میآوردند بابو عمرو تسلیم میکردند که او
بامام حسن عسکری برساند و آنها را از راه تقیه میان ظرف روغن میگذارد و بخانه امام حسن عسکری میبرد و میرسانید احمد

بالمارنه

ابی اسحق قمی گفت خدمت امام علی النقی ع مشرف گردیدم گفتم ای آقای من در اینجا گاه حاضر نمیشوم و رسیدن بشما میسر
نمیشود بسا سخن که اعتبار کنیم و بامر که اطاعت نمائیم فرمود ابو عمرو مرد ثقه و امین است هر چه بشما میگوید از من میگوید
و میرساند بعد از امام علی النقی بخدمت امام حسن عسکری رسیدم همان سؤال کردم همان جواب داد عبد الله بن جعفر
گفت که در سفر بعد از وفات امام حسن عسکری بعزم حج بیرون رفتم بمنزل احمد بن اسحق در بغداد داخل گردیدم ابو
عمرو را در نزد وی دیدم باو گفتم که این شیخ ثقه یعنی احمد بن اسحق در حق تو چنان و چنان خبر داد و الان تو کسی هستی
که در راست گوئی تو شکی نیست بحق خدا و بحق دو امامیکه در باره تو و ثوق پیدا کرده اند آیا پسر امام حسن عسکری را دیده
از آن گریستن گرفت و از سؤال تو جواب میدهم بشرطیکه تا من زنده ام از این کسی تکلم نکنی گفتم قبول دارم گفت آن حضرت را دیدم
در حالتیکه گردن او چون [illegible] بود سخنی از سایر کسان که آنها خلقت تر و زیباتر بود گفتم بنام چیست گفت از ذکر نام تکلم ای کرده شد
وقت که امام حسن عسکری وفات نمود عثمان ابن سعید بتجهیز امور او حاضر بود و غسل و تکفین او نیز چنانکه مامور بود کرد و او
در زندگی محمد در تمام امور موثق بر جمیع مردم بود چنانکه نقل از امام صادق است ابو محمد راوی از جماعتی از شیعه نقل کرده که گفتند
در مجلس امام حسن عسکری جمع شدیم که از آن حضرت از حجة سؤال کنیم در آن حال عثمان ابن سعید عمری برخاست عرض کرد یا بن
رسول الله میخواهم از تو سؤال کنم امری را که تو بان عالم تری فرمود ای عثمان بنشین در آن حال حضرت از جای خود غضبناک
برخاست و فرمود احدی بیرون نیاید بعد از ساعتی آن حضرت عثمان را صدا کرد عثمان برپا ایستاد آن حضرت فرمود آیا خبر بدهم بشما امری که بجهت آن
آمده اید گفتند آری ناگاه طفلی بیرون آمد که پاره ماه بود شبیه ترین مردم بود بامام حسن عسکری فرمود اینست امام شما بعد از من و خلیفه من
است بر شما بعد از من بر او امر اطاعت کنید که گمراه نشوید و این را بعد از این دیگر نخواهید دید تا وقتیکه از عمر او مدتی بگذرد پس عثمان
امر او میکند قبول کنید او خلیفه امام شماست و وقتیکه عثمان وفات نمود پسرش ابو جعفر محمد ابن عثمان بفرموده امام حسن عسکری و
وصیت پدرش که بامر قائم نموده بجای او نشست و بعد از وفات عثمان ابن سعید تو به نامچه در آمده دانشمند چنانچه در فصل
بعد در فصل اول نوشته بود اثاثه و اله الیه راجعون شیخی الله سره و رضا بقضائه و بفعله عاش بو که سعید او مات جمیله فرحمه الله
و الحقه باولیائه و مو الیه علیهم السلام فلم یزل سعیدا فیما یقربه الی الله عز وجل و الیهم نضر الله وجهه و اقال عثرته
دو در فصل دیگر اه توقیع این ابی ابو اجزل الله لک الثواب و احسن لک العزاو رزیت و رزینا و او حشک فراقه و او حشنا فسره الله فی منقلبه
و کان من کمال سعادته ان رزقه الله ولدا مثلک یخلفه من بعده و یقوم مقامه بامره و یترحم علیه و اقول الحمد لله فان الانفس طیبة
بمکانک و ما جعله الله فیک و عندک اعانک الله و قواک و عضدک و وفقک و کان لک ولیا و حافظا و راعیا و او موثوق به عند الشیعه
و بسیار از معجزات حضرت در دست او ظاهر شده کرد و بعض کتب در فقه تصنیف کرده بود اخبار را از امام حسن عسکری و صاحب
الامر و هر دو اخذ کرده بود و شیخنا بود و بیماری حضرت حسین ابن روح و ابن ابی جعفر القمی رسید از او پرسید که ماه صاحب الامر

دیگا گفت آری و دیدن آخرین من او را در بیت الله الحرام بود در حالتیکه میگفت اللهم انجز لی ما وعدتنی و در حالیکه دستهایش را از پرده‌های
کعبه آویخته میگفت اللهم انتقم لی من اعدائی علی بن احمد حسین و قتل حتی بعداز که او زنی بمنزل ابی جعفر محمد بن عثمان وارد شدم که بر او سلام
کنم ناگاه در پیش او لوحی دیدم که نقاشی بر او نقش میکشید آیات قرآن در آن مینوشت و نامهای ائمه را در کنار آن مینوشت گفتم ای سید
من این لوح چیست گفت برای قبر من است که این دو ابی میباشد و روی او گذاشته میشود یا گفت تکیه داده میشوم یا گفت امروز از کار قبر
فرود میآیم هر روز از آن بیرون میآیم پس چون روز [illegible] و در ماه جمادی الاولی سال معلوم [illegible] میمیرم و در این قبر مدفون خواهم
شد و این لوح با من است راوی گوید از نزد او که بیرون آمدم گفته‌های او را نوشته ضبط کردم تا بیمار گردید و در آن ماه و آن سال وفات
او در سال سیصد و پنجم هجرت بود و تقریبا پنجاه سال در امر وکالت و سفارت بود و مردم اموال نزد او میبردند و توقیع بر ایشان از حضرت حجة بیرون
میآمد تا سالی [illegible] سال قبل از فوت او چنانچه محمد ابن علی الاسود گفت که اموال را که از باب موقوفات اهل بیت بود بر میداشتم بنزد محمد ابن
مردم داد بها را از من میگرفت دو سال یا سه سال پیشتر از وفاتش روزی مقداری از اموال بنزد او بردم مرا امر فرمود که آنها را بنزد ابو القاسم بن روح ببرم اطاعت
کردم آنها را بقسم تسلیم نمودم و از او قبض رسید که مطالبه کردم التفات ابو القاسم از آن با محمد شکایت نمودم ابو جعفر مرا امر کرد که از او قبض مطالبه مکن بعد از آن
هر چه مال میبردم قبض مطالبه نمیکردم و قتیکه ابو جعفر از دنیا رفت و ابو القاسم بجای او نشست اول از شیعه که بجهت او بیرون آمد این بود نقره
عرفه الله الخیر کله و رضوانه و اسعده بالتوفیق و قفنا علی کتابه و وثقنا بما هو علیه و انه عندنا و المنزلة و المحل الذین یسرانه زاد الله فی احسانه
الیه انه ولی قدیر و الحمد لله لا شریک له و صلی الله علی رسوله محمد و آله و سلم تسلیما کثیرا و ابو القاسم در نزد شیعه و سنی دانشمندترین مردم بود و با تقیه
رفتار میکرد و او را در نزد مقتدر خلیفه مرتبه بلندی بود و اهل سنت تعظیم او را میکردند چنانکه بتو گفتند که در بیان تو معتبر تمکین که پس گفت او را
راندند و از خدمت معزول کردند و او مدت طلبه مدایتی از آن ماند هر چه درستکاری کرد او را قبول کند بخدمت کردن قبول نکرد و در حبس
مصیبت و خلق او گفته از پیدا شدن او گفت پاره نقره بعیدیم وقتیکه بنزد او رفتیم در رفتن او را اعمی گویم و در برگشتن بملتفش [illegible]
الحق تقرب میجستیم و بعد از وفات ابو القاسم بامر امام و وصیت ابو القاسم ابو الحسن علی ابن محمد السمری منصوب گردید و او در این امر اقدام داشت
تا آنکه روزی جمعی نزد او حاضر شده از نایب بعد از او سؤال کردند گفت که بآن مامور نشده‌ام که نایبی برای خود تعیین کنم تا آنکه چند روزی بعد وفات
توقیعی در آورد مراین بود بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد السمری اعظم الله اجر اخوانک فیک فانک میت ما بینک و بین ستة ایام فاجمع امرک
و لا توص الی احد یقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التامة و لا ظهور الا بعد ان یاذن الله تعالی و ذلک بعد طول الامد و قسوة
القلوب و امتلاء الارض جورا و سیاتی من شیعتی من یدعی المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کذاب مفتر
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم راوی گوید که آن توقیع را نوشتم نزد او رفتیم در حال احتضار بود باو گفته شد که وصی تو بعد از تو کیست
گفت هذا الامر بیت باید بانجام برساند و در بیان بعضی از آنان که مدعی دروغ ادعای سفارت و نیابت کرده‌اند در میان شیعه مذموم و ملعون
شدند اول آنها کسیست معروف بشریعی که کنیه‌اش ابو محمد بود نامش حسن و از جمله اصحاب امام علی النقی و بعد از او از اصحاب

امام حسن عسکری بود و او بسیار بزرگ اولین کسیست که در آن حال شیعیان بعد لعن نمودند بجهت او توقیعی
از امام بیرون آمد در اعتقاد او کفر و الحاد و ضلالت ظاهر شد قرار میدهند این کسان را که از نفع این مرد و ردی او را میگفتند
چون بشیعیان در بیرون آنها در نزد امام حکم شد او را بعلی میگفتند بمنزله ابی جعفر شلمغانی اشاره داشته‌اند در جمله
آنها محمد بن نصیر نمیری بود و او از اصحاب امام حسن عسکری بود و بعد از او ادعای مرتبه ابی جعفر محمد بن عثمان را نمود و گفت
نایب امام و صاحب بالوجه اوست و از این سبب کفر و الحاد او لعن ابی جعفر را و او کفر او را ظاهر کرد و انید و او را مفتضح
گردانید چون حضرت حسن که ابو جعفر او را میدید ظاهر شد مرد غیر او ابو جعفر بود که از او وصیت نموده
ابو جعفر او را از دخول منع کرد و مراجعت نمود بعضی گفتند مدعی آن این بود که امام علی النقی مرا به نبوت فرستاده
و او قائل بمذهب تناسخ بود و امام علی النقی را خدا میدانست و می‌گفت که مواقعه با محارم جایز است و در نظر او آن
بعضی بعضی دیگر را حلال است و در این باب کلام جنین داشت که او را ظهور بود از دست غلول که فرزند خود در نقل آن
و دانستند که استفاده از و عمل که او اش نفس و یکی از تواضع است کدام از این محارم حرام که چنانچه او را دید که
غلامی در پشت سر او مشغول عمل قبیح است او را ملامت کرد که این کار شایسته شده روایت است که در مرض موتش
در حالیکه از زبان افتاده بود از او چه باشد که بعد از تو که باین امر اقدام نماید باشد گفت محمد و در پی آن مرض اختلاف
شد از چند نفر او را نمایند و او را گرفتند و از جمله آنها احمد بن هلال کرخی بود و او از اصحاب حضرت امام حسن عسکری بود
و چون امام بدار البقا رحلت کرد و مردم بنیابت محمد بن عثمان قائل شدند باو گفتند آیا تو وکالت ابو جعفر را
قبول میکنی و حال آنکه امام حسن عسکری تنصیص بر وکالت او کرده گفت من از آن حضرت نشنیدم تنصیص را
و لیکن از پدرش عثمان ابن سعید را قبول دارم گفتند اگر تو نشنیده دیگران شنیده‌اند گفت شنیده‌ها حجت جز دوسکین
حجت است پس او در حضرت ابو جعفر توقف نمود مردم او را لعن کردند و توقیع او در بیان لعن او در جمله توقیعات بیرون آمد ابو القاسم بن روح تسلیم آن
لعنت او بیرون آمد و از جمله آنها ابو طاهر محمد بن علی بن هلال بود و اموالی که از امام در نزد او بود نگاه داشت و در تسلیم آن
تمرد و پس جماعت شیعه ذکر او توقیعی در لعن او آمد در زمان او مردم باو گروید و بعد از او جنیدی از او
تبری نمود و از او جنید رسیده گفت روزی من و جعفر در نزد او بودیم ناگاه غلامش داخل شد گفت ابو جعفر در باب
خانه است ظاهر الحال مضطرب گردید و آنها را آنها خوش داشتند ابو طاهر بغلامش گفت بگو داخل شو چون داخل

[illegible]

از تو خواهش میکنم و آن اینست که مرا بکشی [illegible]

[illegible]

و دیوار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در بیان علامات ظهور آنحضرت از برای ظهور آنحضرت علامات چندی رسیده که در اخبار مذکور است و بعضی از
اینها اعلام از خواص بر آنکه ظهور آنحضرت را علامات دارد بعضی خاصه که مختص این است که حضرت آنحضرت بآن مذکور
خواهد و بعضی دیگر علامات عامه است اما علامات خاصه آنحضرت یکی شمشیر اوست که از غلاف بیرون
خواهد کرد و خواهد عرض کرد یا ولی الله بیرون برو و با دشمنان خدا جنگ کن و دیگر جایز نیست نشستن از
یاری تو با امر الله و دیگر علم آن حضرت است که از خود باز میشود در وقتیکه خداوند عالم مصلحت در ظهور او بداند
علم از امر کند که جدا شود بر میخیزد و عرض میکند که ای ولی خدا برخیز و ظاهر شو اما علامات عامه چند است
اول خروج سفیانی است و اسم او عثمان است و پسر عنبسه از اولاد یزید بن معاویه بن ابی سفیان است و مرد
چهار شانه بد صورت آبله رو و سر کنده و ازرق چشم و بدترین خلق خدا امر کرده است و مکه و مدینه را خواهد گرفت
و چشم او اعور بود و از طرف مکه و بیابان ... اکثر ظاهر میشود در ماه رجب و به لشکر بطرف مغرب و بغداد
میفرستد که خراب بسیار میکنند و از طرف کوفه و نجف اشرف خراب میکنند و مدینه را تا سه روز تاراج
میکنند و در کوفه منزل میکند و فرار میکند که هر کس سر یک شیعه علی ابن ابیطالب را بیاورد هزار اشرفی بدهد و سیصد نفر مردم
یکدیگر را بدست ملعون میدهند و امرا و انصار او همه حرام زاده اند و مدت پادشاهی او هشت ماه است و پنج شهر در دست
اوست دمشق و حمص و فلسطین و اردن و قنسرین و در زوال ملک او منتقم بظهور دولت حقه
و جمعی کثیر از لشکر او در بیدا که منزلی در مدینه است و اسم زمینی است فرو میروند دوم از علامات خروج
شعیب بن صالح است از اهل شهر سمرقند سیم خروج عوف نام سلمی است در زمین جزیره و جای
او در مکان تکریت است و در مسجد دمشق کشته میشود چهارم خروج حسنی است که از
مردی است حسنی نام دارد و در مکه در بالای حجر الاسود کشته میشود و بعد از کشته شدن او به ... روز حضرت
قائم ظهور میکند پنجم اختلاف بنی عباس در ملک و سلطنت ششم گرفتن آفتاب است در نیمه ماه مبارک
رمضان و گرفتن ماه است در آخر ماه بر خلاف عادت هفتم فرو رفتن لشکر سفیانی است در زمین
و فرو رفتن جهرا است در مغرب ... هشتم ایستادن آفتاب است از اول ظهر تا وقت عصر
در میان آسمان نهم بیرون آمدن آفتاب است از طرف مغرب و شاید مراد خود آن حضرت باشد چنانچه در حدیث

[illegible]

عمان مغرب است از شط فرات و جاری شدن آب دست بکوچهای کوفه و واقع شده است یازدهم بیرون آمدن شصت
نفر دروغ گو است که همه ادعای نبوت کنند دوازدهم بیرون آمدن دوازده نفر از آل ابی طالب است
که همه ادعای امامت کنند سیزدهم سوزانیدن مرد جلیل القدر از شیعه بنی عباس در میان جلولا و خانقین
چهاردهم بستن جسر است در بغداد از محله کرخ و ظاهرا وقوع یافته است و المآل موجود است
پانزدهم در میدان بادها است در بغداد که بسیار از اهل بغداد هلاک شوند و اضطراب بسیار رو دهد
که آن از ... باشند شانزدهم جنگ بر اهل عراق است و ظاهرا وقوع یافته است سر ... هفدهم
بزرگی و خون ریختن بسیار است و خراب شدن خانهای اوست و هیجدهم ...
وقوع یافته باشد یا در وقوع باشد نوزدهم ... بسیار است بطاعون و وبا و بارندگی و مردن مردم
از بغداد و خوش ... بیستم آمدن ملخ بسیار است در وقت آن و در غیر وقت آن بیست و یکم خون ریزش
بسیار است در میان ... بیست و دوم ... شدن طایفه است ... بیست و سوم
... بیرون رفتن غلامان است از طاعت آقایان خود و کشتن آقایان خود را بیست و چهارم ظاهر
شدن ... صورت است در قرص آفتاب بیست و پنجم بیرون آمدن نامردمان است از قبرها
در زنده شدن ایشان بیست و ششم آمدن ... باران پی در پی از آسمان است که زمین را
پاک ... بیست و هفتم بر طرف شدن علم و ظاهر شدن جهل و بسیار شدن فسق و کم شدن فقهای
حقیقی و مردن ایشان پی در پی و بسیار شدن فقهای ضلالت و خیانت و بسیار شدن شعرا ...
شدن قبرها و زینت کردن قرآن و طلا کردن مسجدها و ... دیگر زیاد شدن ظلم ...
و کر دیدن امر ... و دوستان ایشان ... و اعوان ایشان ظلمه و ...
فقه ... خراب شدن بصره است ... از سادات که تبعه او ...
باشند و ظاهرا وقوع یافته باشد زیرا که در سنه ... روایت ... که سال بعد از ولادت حضرت ...
است علی بن محمد احمد بن عیسی بن زید بن علی ... خروج در بصره نمود ... غلامان ...
داعیه ... لقب ... صاحب الزنج ... در حدیث ...

[illegible]

حسید است و اخبار روایات در خلاف است بعضی دلالت دارد که از زمان آدم ... است و بعضی آنکه سوراخ
شریف ... از خانهای مدینه و در ...
کا ... از دجال ... مهلت داده است و دا
که زاده است از ... زمان او و خروج ... از ... ظاهر
... در مدینه ... آن در
هر وقت خروج نمود ادعای خدائی کند ...
الحضرت ...
و در روایت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ... روایت که حضرت رسول ... بر منبر ...
... حضرت فرمود که ... دجال لعین ...
... آفتاب از مادر متولد شود در میان
خون ... بیرون آمد ...
... چشم راست او کور ... چشم ... بیرون آمده در نهایت کریه منظر بود و مادرش ... دجال
نام گذاشته و لقب ... چون آن ملعون از کتم عدم ... قدم نهاد از وقت
عبد الله بن مسعود و ابو ... سمت ... حضرت رسول ...
عظیم ... شنیدند ... سوال کنند ...
...
ایشان ... نوشته و ... لفظ کفر
بحروف ... خدمت رسول آمده وقت ... عرض کرد
صباح آن شب حضرت ... با جمعی از اصحاب ... عبد الله مسعود ... آن ملعون آمده
... سید المرسلین افتاده ...
آوردن آنحضرت ... ان ملعون حضرت رسالت ... آن ملعون

[illegible]

مروایت ... دجال لعین ... عداوت ...
خلاق ... مالایق ... دجال ... استعجال ...
... مانند سد اسکندر ...
... آن ملعون ترسان ...
... حضرت ...
... بیرون آمده ...
...
... آن ملعون ...
... حضرت رسول ...
... آن ملعون را از نظر خلق غایب کرد ...
...
...
...
...
...
میکردیم ... دیدیم ...
چون سر ...

[illegible]

پرسید که در آن چه هست گفتم بطا آتش بسیار است و محصولش بشمار و زراعات فراوان دارد و بعد از پرسیدن گفت کدام
نبی محمد را ملاقات کرده گفتم کدام محمد بن عبدالله هاشمی تهامی که در مکه متولد و در مدینه هجرت نمود هست در این اوان
ادیان و کتاب او بهترین کتابهای آسمان و امت او بهترین امم و اهل ایمان است و هو صاحب اللواء والکوثر
والحوض والشفاعة از این تعجب نمود و ملاقات کن او را [illegible] و باو ایمان آر [illegible]
[illegible]
عقیده و ایمان اشتهار داشت در بیان اوصاف دجال [illegible]
[illegible]

[illegible] و بعد از آن شب ... انجا بدارم که مهمان باشد [illegible] که بعد از آیات و معجزات
گذشته را ملتفت شدم از انقیاد و از او در مراجعت بآن شغل [illegible] که در بغداد داشتم و خواندن
مرا بسم [illegible] شهادت [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

شیخ حسن بن سلیمان حلی تلمیذ شهید اول در کتاب مختصر خبری روایت کرده در کیفیت اتهام منافق حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام را که گاهی شبها از مدینه بیرون تشریف می برد و در مراقبت او آنجناب را در شبی و بردن
حضرت او را بجائی از شهرها که مسافت آن تا مدینه یکسال بود گذاردن آنجا فقرا و رانجا و دیدن
اولاد و ضایع آن بلاد را که از آنجمله بود اشکال اهل آنجا بر لعن آن منافق در زرع و غیره بنحویکه بسبب
او تخم برافشانند فورا سبز شد و خوشه می آورد و در رسید پس درو می کردند و در هفته دیگر که حضرت با آنجا
تشریف بردند با آنجناب برکشت حدیث طولانی است غرض اجمال مدلول آن بود و در این مقدار که گفتیم کفایت
است از برای رفع شبهه اهل دین بلکه قاطبه ملین از تعریفات حاجی نوری اعلی الله مقامه در نجم ثاقب است
تنبیه شریف مخفی نماند که محدث مکرم شیخ زین الدین علی بن فاضل از سید شمس الدین سؤال کرد در حلال
کردن آنحضرت خمس را بر شیعیان در ایام غیبت و تصدیق سیدان خبر را مراد ظاهر آن نیست
چه البته مراد مطلق خمس باشد از سهم امام علیه السلام و سهم سادات از سلار و محقق سبزواری و صاحب
حدائق و بعضی از معاصرین او نقل شده بلکه مراد سقوط سهم امام علیه السلام باشد در ایام غیبت چنانچه
صاحب مدارک و محدث کاشانی گفته اند نظر بظاهر جمله از اخبار که فرموده اند ما حلال کردیم خمس را
بر شیعیان تا آنکه نطفه ایشان پاک باشد و بر این مضمون و قریب به این اخبار بسیار است اما چون
مخالف ظاهر کتاب و اخبار معتبره صریحه است بر بقای امر و منع آن بلکه تشدید و تأکید در امر
آن و تهدید و توعید در مسامحه در آن ذکر فرموده است و در این مقام توقیع شریف که وارد شده از
امام عصر علیه السلام بدست ابی جعفر محمد بن عثمان نایب دوم چنانچه صدوق در کمال الدین روایت
نموده آن توقیع مشتمل بود بر جواب جمله از مسائل که یکی از آنها این است که اما آنچه سؤال کردی از آن از
امر خمس کسیکه حلال می داند آنچه در دست او است از اموال ما و تصرف میکند در آنها مانند تصرف کردن کسی
در مال خود بدون امر ما پس هر کس چنین کند پس او ملعون است و ما هم خصمای او پس بتحقیق فرموده است
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کسیکه حلال دانسته از عترت من چیزی را که حرام کرده خداوند ملعون است بر زبان
من و بر زبان هر پیغمبر اجابت کرده شده پس هر کس ظلم کند ما را او از جمله ظالمین است و هست لعنت خداوند بر او
بقول خداوند الا لعنة الله علی الظالمین و در موضع از این توقیع است که کسیکه بخورد از مال ما چیزی را
پس بدرستیکه می خورد در شکم خود آتشی را و زود باشد که در آید در آتش افروخته و در توقیع دیگر از آن
جناب است که بسم الله الرحمن الرحیم لعنت خداوند و ملائکه و جمیع مردم بر کسیکه حلال دانسته از مال ما

بکسی حلال

پس بر ایشان حلال است خریدن از تجار آنطوایف که هر کس خمس بآن تجار نرسانید بهند و خریدن از غنائم که
مخالفین از کفار در جنگها میگیرند که مر او بآنها مال امام علیه السلام است در شبهه حلال کردند و بعضی از جواز
تصرف در مالیکه تعلق گرفته خمس بعین آن پیش از بیرون کردن خمس با آنکه ضامن شود خمس را و در ذمه
بگیرد و تصرف کند در اموال و بالجمله بر متتبع در اخبار پوشیده نیست که امر در خمس و خصوص سهم امام
علیه السلام شدید است بلکه در کیفیت صرف نیز نظر بر مستحقین نهایت احتیاط را باید رعایت
نمود چه آنکه صاحب آن باذن نقیه مامون صرف کند بابی که مطلع در دین مامون باشد در هر
که باید رساند چه بسا از امور در تصرف در مال آنجناب عجل الله فرجه نیست مگر حال فطر
که آنجناب را ذره علقه و علاقه نیست بسامان بلکه به تمام دنیا و ما فیها مالازم باشد حقظان شر حفظ
عاشقان بدفن کردن و دست برکت و حقیقت نمودن بان با ظهور سر فوز آنسرور خیانت بعضی از علما فرموده
بلکه با وجود ضعفاء و عاجزین از اهل ایتام از سادات و غیرهم و شدت احتیاج ایشان تمام استحقاق
آنجناب البته راضی است بصرف آن اموال در ایشان و لکن در تشخیص محل آن که بکدام صنف و طبقه از
از شیعیان باید داد و از مطیع و عامی و مقصر و عارف بحق ایشان و مستضعف و متبصر و امثال
ایشان و مقدار آن که بهر کسی چه باید داد کار مشکل است چه متقیان نهایت الخیانت در دادن
بیاری احتیاج بنحویکه خود سید بهند در ایام سلطنت ظاهره دیره و سلوک آنحضرت در صلحش
مانند سیره جدش امیر المؤمنین علیه السلام است و اعراض تمام از فضول معاش و قناعت کردن بلباسهای
درشت و طعام خشن و خورش شیخ محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب غیبت بسند خود از جناب صادق
علیه السلام روایت کرده که فرمودند چه تعجیل میکنند در خروج قائم علیه السلام پس قسم بخدا که نیست لباس
او مگر غلیظ و نه طعام او مگر درشت و نه خورش او و نیست کار او مگر شمشیر و مردن در زیر سایه شمشیر و در خبر
فرمود نیست طعام او مگر جو و سیرده نیز روایت کرده از خلاد که گفت ذکر شد قائم علیه السلام در نزد حضرت
رضا علیه السلام پس فرمود شما امروز فارغ البال ترید از خود تا آنروز گفتند و چگونه است فرمود هرگاه قائم ما خروج کند نیست مگر علقه یعنی خون و عرق یعنی از کثرت
کشتن و کشتن و قدم بر روی زینها حرکت خود و نیست لباس قائم علیه السلام مگر غلیظ و
طعام او مگر خشن و در دعوات راوندی مروی است که معلی بن خنیس بحضرت صادق علیه السلام

و از چیزی نمیرسید مگر جواب صید را از آن پس من از کشته خانه کرده ام فرمود چه تراکیبی آورده ای عمرو
گفتم فداک گردم چگونه که بهم کم و آبا دان این امت مثل تو است و حال آنکه در ساده بر دارد در تو لباسی در پرده بزرگوی
جنابت آورده فرمود که ای عمرو من ورای بیشتر خدا رپاکیزه را دوست دارم پوشش جامه نرم را اکر شیعه
انحرف نمیکوند نیست مگر اهل جنب و لبس خشن مثل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و آلا پس
معالجه اغلال نیست در آتش جهنم و شیخ روایت کرده از حماد بن عثمان که حضرت ابی عبد الله
علیه السلام فرمودند هرگاه قائم ما اهل البیت خروج کند بپوشد جامه علی علیه السلام را و رفتار کند بسیره
امیر المؤمنین علی علیه السلام و بر این مضمون اخبار بسیار است و شاید بجهت این قناعت و ترک دنیا
و اقتصار بر مقدار ضروری معاش از مأکول و ملبوس و مشروب و مسکن و نکاح و عدم احتیاج بچیزی زاید
بر آن مقدار که رفع حاجت کند اشاره از اغنیاء و تجار فرمودند چنانچه رسیده که در دولت حقه زکوة و غیر آن
از حقوق را صاحبش بر سر گیرد و در بلاد سیر کند و طالب مستحقی شود کسی را پیدا نکند نه آنکه مراد از غنای
ایشان کثرت مال و منال و ضیاع و عقار باشد که منافی است با غرض از بعثت آنجناب که قلع
کمند بر روی زمین که خداوند تبارک و تعالی و ایشان را در علم و عمل کامل نماید پس اگر خود آنجناب در
رفتار چنین باشد چگونه راضی خواهد بود حرف کسی مالکش را در فضول معاش و زخارف دنیا
و امتعه نفیسه و اطعمه لذیذه و البسه فاخره و مساکن عالیه عالیه کسانیکه چنین رضا نیست از آنجناب
تحصیل آنحضرت پس قدر خود کنی نزد سهم امام علیه السلام باید سیره و سلوک آنجناب و جدش امیر المؤمنین علیه السلام
نصب العین خود قرار دهد از آن تخطی نکنند دگر نه مهیای جواب باشند حکایت سی و هشتم از
کتاب نجم ثاقب فاضل متقی میرزا محمد تقی بن میرزا کاظم بن میرزا عزیز الله بن المولی محمد تقی مجلسی
رحمهم الله نواده دختری علامه مجلسی که ملقب است بالماسی در رساله بهجة الاولیاء فرموده چنانکه
تلمیذ المرحوم فاضل بصیر المعی سید محمد باقر بن سید محمد شریف حسینی اصفهانی در کتاب نور العیون
از او نقل کرده که گفت بعضی برای من نقل کردند که بر دو صالح از اهل بغداد که در سنه هزار و صد و سی و شش
هجری نیز هنوز در حیات است او گفت که روزی بسفری با جمعی و در آن سفر بر کشتی سوار شده بر روی آب
حرکت میکردیم اتفاق کشتی ما شکست و آنچه در آن بود غرق گشت و من به تخته پاره چسبیدم و در موج

خود حرکت میکرد و در همان موضع بهمان کیفیت میرد و چون هوا بغایت گرم و حرارت بود بخا حمله
اندک زمانی عفونت عظیمی بهم رسید که نزدیک بود که هلاک شوم پس نزد آید که نافت بسیار انسان
بود در بسیار جاری گردید تا آنکه اجزای آن از هم پاشید و بغیر از استخوان چیزی باقی نماند چون نزدیک
رفتم دیدم که استخوانهای او از قبیل نردبانی در زمین محکم گردیده میتوان از او بالا رفت و با خود فکر
کردم که اگر در اینجا بمانم از گرسنگی بمیرم پس توکل بر جناب اقدس الهی نموده پا بر استخوانها نهاده از آن
کوه بالا رفتم و از آنجا رو بقبله کوه آوردم در برابر باغی در نهایت سبزی و خرمی و طراوت و نضارت و معموری دیدم
در رفتم تا داخل باغ گردیدم اشجار میوه بسیار در آنجا و در میوه و عمارت بسیار زیبا مشتمل بر بیوتات و غرفهای
بسیار در وسط آن بنا شده پس من مقداری از آن میوه خوردم و در بعضی از آن غرفها پنهان شدم تفرج ابنا غرا
میکردم بعد از زمانی دیدم که چند سوار از دامن صحرا پیدا شدند و داخل باغ گردیدند و یکی مقدم بر دیگری و در
نهایت مهابت و جلالت و در رفت پس پیاده شدند و اسبهای خود را سر دادند و بزرگ ایشان در صدر مجلس قرار
گرفت و دیگران نیز در خدمتش در کمال ادب نشستند و بعد از زمانی سفره کشیده چاشت حاضر کردند پس آن بزرگ
بایشان فرمود که مهمانی در فلان غرفه داریم و او را برای چاشت طلب باید نمود پس بطلب من آمدند من ترسیدم و گفتم مرا
معاف دارید چون عرض کردند فرمود که چاشت او را همانجا ببرید تا تناول نماید پس چون از چاشت خوردن او
فارغ شدیم مرا طلبید و کذارش احوال مرا پرسید و چون قصه مرا شنید فرمود که میخواهی بر گردی بر اهل خود گفتم بلی
از جماعت رفرمود که این مرد را باهل خودش برسان پس آن شخص بیرون آمد با او ... گفت نظر کن
این است حصار بغداد چون نظر کردم حصار بغداد را دیدم و آن مرد را دیگر ندیدم در آنوقت ملتفت گردیدم
و دانستم که بخدمت مولای خود رسیده ام از بد طالعی خود از شرف چنین ملازمت محروم گردیدم و با کمال حسرت
و ندامت داخل شهر و خانه خود شدم و میرزا محمد تقی مذکور را الماسی گویند بجهت آنکه پدرش میرزا کاظم متمول
و با ثروت بود الماسی هدیه کرد بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام و در جای محاذی نصب کرد که قیمت آن
پنجهزار تومان بود از این جهت معروف شد به الماسی حکایت چهل و نهم از کتاب مذکور علامه
مجلسی در بحار نقل کرده از کتاب السلطان المفرج عن اهل الایمان تالیف عالم کامل سید علی بن عبد
الحمید نیلی نجفی که او گفته مشهور شده است در ولایات و شایع گردیده است در میان اهل زمان قصه ...
ابو راجح حمامی که در حله بود بدرستیکه جماعتی از اعیان اماثل و اهل صدق و افاضل ذکر کرده اند از آنکه ...

پس چون صبح شد مردم نیز داو رفتند دیدند که او ایستاده است و مشغول نماز است و صبح شده است و دندانهای ریخته او بر گشته است و جراحتهای او مندمل گشته است اثری از جراحتهای او نمانده و شکستهای ریش او مندمل شده بود پس مردم از حال او تعجب کردند و از او سؤال نمودند گفت که من بجائی رسیده بودم که مرگ را معاینه دیدم و در جانی نمانده بود که از خدا سؤال کنم پس بدل خود از حق تعالی سؤال و استغاثه و طلب داد رسی نمودم از مولای خود حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه و چون شب تاریک شد دیدم که خانه تمام پر از نور شد ناگاه حضرت صاحب الامر و الزمان علیه السلام را دیدم که دست شریف خود را بر روی من کشید و فرمود که بیرون رو و از برای عیال خود کار کن بتحقیق که حقتعالی ترا عافیت عطا کرده است پس صبح کردم باین حالت که می بینید و شیخ شمس الدین محمد بن قارون مذکور راوی حدیث گفت که قسم میخورم بخدای تبارک و تعالی که این ابو راجح مرد ضعیف اندام و زرد رنگ و بد صورت و کوسه و ضیع بود و من دائم بآن حمام میرفتم که او در آنجا بود و او را باین حالت و شکل میدیدم که وصف کردم پس در جمع روز دیگر از جمله کسانی بودم که بر او داخل شدند پس دیدم او را که مرد صاحب قوه و درست قامت شده است و ریش او بلند و روی او سرخ شده است و مانند جوانی گردیده است که در سن بیست سالگی باشد و همان هیئت و جوانی بود و تغیر نیافت تا آنکه از دنیا رفت و چون خبر او شایع شد حاکم او را طلب نمود حاضر شد و دیروز او را بآن حالت دیده بود و امروز او را باین حال دید ذکر شد و اثر جراحات را بر او ندید و دندانهای ریخته او را دید که بر گشته پس حاکم لعین را از این حال رعب عظیم حاصل شد و بیشتر از این که در مجلس خود می نشست پشت خود را بجانب مقام حضرت علیه السلام که در حله بنا کرده بود داشت بعد از آن رو بمقام الجناب می نمود و بعد از این ظلم نمیکرد بر اهل حله و بعد از آن چند وقتی نگذشت که مرد و از او نفع برداشتند و فائده و نجات ندیدند و از مسلمیات است که معجزات باهرات حضرت حجت بغیر از ایشان هنوز رسید حتی اینکه مکرر معاینه می بینند چنانچه بر این معنی خبر رسیده و خبر بسند متصل کسی از علماء در کتاب دعوات و در بحار از کتاب مجموع الدعوات تلعکبری و در کلم الطیب از قبس المصباح روایت کرده اند از ابو الوفا شیرازی که گفت من اسیر بودم در حبس ابن الیاس با تضییق حال پس چنین معلوم شد بر من که او قصد قتل من کرده پس شکایت کردم بسوی خداوند تبارک و تعالی و شفیع قرار دادم بسوی او محمد و علی بن الحسین زین العابدین را پس خواب بودم و در روایت قبس پس مرا گفتند که قصد [illegible] پس من مضطرب شدم و نبا کردم بنجات کردن با خداوند متوسل به پیغمبر و ائمه علیهم السلام و چون شب جمعه شد و فارغ شدم از نماز و خوابیدم در خواب دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که الجناب میفرمود

هر کس که استغاثه کند پس بگو یا مولای یا صاحب الزمان انا مستغیث بک و در روایت دیگر فرمود اما صاحب الزمان پس هرگاه رسید کارد باینجا و اشاره فرمود بدست خود بسوی حلقش پس از او اعانت بخواه پس بدرستیکه او ترا اعانت خواهد کرد پس بگو یا صاحب الزمان اغثنی یا صاحب الزمان ادرکنی و در روایت اول پس من در خواب گفتم یا مولای یا صاحب الزمان انا مستغیث بک و در روایت دیگر پس فریاد کردم در خواب خود یا صاحب الزمان اغثنی یا صاحب الزمان ادرکنی و در روایت قبس المصباح مهر شده پس فریاد کردم در خواب یا مولای یا صاحب الزمان ادرکنی فقد بلغ مجهودی و در روایت اول پس در همان حال دیدم شخصی را که فرود آمد از آسمان و در زیر پای او اسبی است و در دست او حربه ایست از نور پس گفتم ای مولای من دفع کن از من شر آنکه مرا اذیت میکند پس فرمود کار ترا انجام دادم پس چون صبح کردم الیاس مرا خواست و گفت بکه استغاثه کردی گفتم به آنکه بفریاد درمی ماندگان است و ظاهر آنکه مراد حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آن کلام نه اختصاص توسل به امام عصر علیه السلام در جائی که بجنگ دشمن افتد که قصد کشتن او نمود تنها آن کنایه است از نهایت رسیدن شدت امور و منقطع شدن اسباب و قطع امید از مخلوق و نماندن جای صبر و شکیبائی چه از بلای وغیر باشد یا دنیوی و از شر دشمن انس باشد یا جن چنانچه تکلیف مضطر و امانده و بیچاره و درمانده استغاثه بآن جناب است اغاثه و فریادرسی درماندگان از مناصب الهیه الجناب خواهد بود و اگر بجهت کثرت اضطراب و اضطرار ممکن نشود درمانده مضطر از استغاثه بآنجناب بزبان مقال و دعای مأثور کفایت میکند او را بر قابلیت اغاثه الجناب سؤال بزبان حال و استعداد بواسطه داشتن مقام تولا و اقرار بولایت و امامت و انحصار دانستن مرتبه وساطت فیض الهی در او در وجود مقرون در ظلمات تیه غیبت پس معلوم شد که درماندگان در حکایات سابقه از خصوص آنکه در شوق نجات چون حج و زیارت بعد از غوث زمان صلی الله علیه و آله کسی نجات نداده و از جمله شواهد بر آن مطلب آنکه از القاب خاصه الجناب است غوث که در زیارات معتبره وارد شده و معنی آن فریادرس است و حقیقت معنی این لقب الهی که مورد اسم است محقق نشود با آنکه صاحب آن دارای قوه سامعه باشد که هر کس در هر جا بوده باشد در مقام استغاثه بر آید بشنود و نیز دارای علم کامل بحالت درماندگان احاطه کرده باشد که به استغاثه و توسل از حالش آگاه باشد چنانکه در فرمایشی برای شیخ مفید که نوشتند با این مقام تصریح فرموده دارای قدرت و توانائی باشد که اگر صلاح دانست درمانده مستغیث بلسان حال یا مقال

دعا نشود بد درست جب [illegible] است از [illegible] خبر است که [illegible] که حنیف [illegible] باید بت [illegible] صالح یا ابا صالح اسم یا کنیه امام عصر است عجل الله در باب حرم [illegible] کتاب [illegible] قوم است که بعضی اول ار در سفر و بوقیر را در کنیهای آنحضرت شمرده در ذکر اوقات مخصوصه به امام عصر صلوات الله علیه و تعلق رعایا در آنها بالنسبة به آنجناب و عدد آنها هشت است اول شب قدر بحکم مرتبه شب مرتو و روز سوم روز جمعه ششم روز عاشورا چهارم از وقت زرد شدن آفتاب تا غروب آن در هر روز پنجم عصر دوشنبه ششم عصر پنجشنبه هفتم شب نیمه شعبان هشتم روز نوروز اول شب قدر که شب بر او ظهور قدر و منزلت و هیمنت و سلطنت و عظمت و جلالت امام عصر علیه السلام است بسبب نزول روح و فوج ملائکه بر آنجناب که بر زبان جاری شود برای تقدیر امور سال عباد چنانچه در اخبار بسیار وارد شده و سید در تفسیر علی بن ابراهیم بسند معتبر از حضرت صادق و باقر و کاظم علیهم السلام روایت کرده که فرمودند در تفسیر آیه مبارکه فیها یفرق کل امر حکیم که خداوند تقدیر می کند هر امری را از حق و باطل و آنچه میشود در این سال و از برای خداوند است در آن بداء و مشیت که پیش اندازد آنچه را بخواهد و تاخیر نماید آنچه را بخواهد از آجال و ارزاق و بلایا و اعراض و امراض و زیاد کند در آنها آنچه را که بخواهد و کم کند آنچه را که بخواهد میرسد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بامیر المؤمنین و میرسد از امیر المؤمنین به ائمه علیهم السلام تا اینکه میرسد آن بصاحب الزمان و شرط میکند در آن بداء و مشیت و تقدیم و تاخیر را و نیز روایت کرده که خداوند تقدیر میکند در شب قدر آجال و ارزاق را و هر امری که حادث میشود از موت و حیات یا ارزانی و گرانی یا خیر یا شر تا اینکه فرمود که نازل میشود ملائکه و روح القدس بر امام زمان و میدهند باو آنچه را که نوشتند از این امور و نیز روایت کرده که جناب باقر علیه السلام فرمود به ابو المهاجر که مخفی نمیشود بر ما شب قدر زیرا که ملائکه طواف میکنند بما در آن شب و شیخ صفار در بصائر الدرجات روایت کرده از داود بن فرقد که گفت سؤال نمودم از او یعنی جناب صادق علیه السلام از قول خداوند عز و جل انا انزلناه فی لیلة القدر و ما ادریک ما لیلة القدر فرمود نازل میشود در آن آنچه میشود از این سال از موت یا مولود گفتم بسوی که نازل میشود فرمود بسوی کی شاید باشد بدرستیکه مردم در این شب در نماز و دعا مشغولند و صاحب این امر در شغلی است نازل میشود ملائکه بسوی او بجهت امور سال از غروب آفتاب تا طلوع و نیز روایت کرده از

و هر سه شب قدر رسد و در شب اول تقدیر امور میشود و در شب سوم بکثرت دعا و عبادت ممکن است بعضی تغییر یابد و در شب سوم حتم میشود و تغییر نمی پذیرد یا بسیار کم تغییر می یابد بلا تشبیه مانند ارقام پادشاهان که اول تعلیقه میشود و تغییر آسان است و بعد از آن ثبت دفاتر میشود تغییرش دشوارتر است اما تا بمهر مهر آثار مزین نگردیده باز ممکن است تغییر بیابد و چون بمهر اشرف رسید بمنزله حتم است و تغییرش در نهایت صعوبت است و نیز در مقام ذکر عبادات در شب قدر فرموده چون حضرت صاحب الامر علیه السلام در تمام این شب ملائکه مقربان محشور است و فوج فوج بخدمت او می آیند و سلام میکنند و تقدیرات که برای او و سایر خلق شده است براو عرض میکنند سزاوار نیست در چنان شبی تا صبح بآن امام نخوت نکنند و بغفلت بسر آورند و نیز از فوائد عبادات آن شب شمرده که چون تقدیرات جمیع امور از عمر و مال و فرزند و عزت و صحت و توفیق اعمال خیر و سایر امور در آن شب میشود اصلاح تمام احوال سال خود را در آن شب کرده خواهد بود و ممکن است که نام او در دیوان اشقیا نوشته باشد و در این شب تغییر بیابد و از زمره سعادتمندان نوشته شود چنانچه این مضمون در اکثر دعاها و احادیث معتبره وارد شده است انتهی و بنا بر آنچه در احادیث و کتب معتبره وارد شده است که دعای برای آنجناب را باید مقدم داشت بر دعای برای نفس خود و در این شب مشغول است بان امر عظیم الهی کدام اخبار گذشته و غیر آن اشاره شد بآن پس بهترین دعاها طلب نصرت و اعانت و حفظ الهی است برای آنجناب چنانچه گذشت که در شب بیست سوم در جمیع حالات چه در رکوع چه در سجود و چه نشسته یا ایستاده ملکه در سایر اوقات باید خواند آن دعا را که معروف است بسیار اللهم کن لولیک و صلوات بر رسول الله و آل او صلوات الله علیهم این بود که بارخدایا بوده باش از برای حجة بن الحسن المهدی علیهم السلام در این ساعت و در هر ساعتی ولی و حافظ و قائد و ناصر و راهنما و معاون تا آخر که بهمان نحو بود و پس از آن توسل و استغاثه بآنجناب و طلب اعانت و شفاعت و انجام آنچه میخواهد و باید بدست مبارک او جاری شود و بنظر انور او بگذرد و تضرع و انابه که نظر لطف و رافت خود را از او برندارد و بوسیله حضور انبیک در نزد الجناب بذکر نماید که او آنچه سزاوار بزرگی اوست در این شب که زمام امور بدست قدرت الهیه اوست باو واگذار نماید و در ضمن معتبر است که هر که در شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان هزار مرتبه سوره انا انزلناه را بخواند هر آینه صبح کند با یقین شدید به اعتراف بآنچه مخصوص ما است از کثرت آنچه در این شب سبب آنکه در خواب میبیند دویم از اوقات مخصوصه

معاصی و از جمیع جبارین و ملحدین و کافرین و منافقین و ظهور کلمهٔ حق و اعلاء دین و ترویج ایمان و شعائر مسلمین
[illegible] در مخالفت اعدای آل محمد [illegible] خداوند و اولیاء او [illegible] روشن و منور [illegible]
بعد از طلوع روز جمعه اشاره باین مطلب [illegible] چنانکه سید بن طاوس در جمال الاسبوع از حضرت [illegible] روایت کرده
که فرموده [illegible] در روز جمعه [illegible] دعا [illegible] است فرمود بگو السلام
عَلَیْكَ یا أَیُّهَا الْیَوْمُ الْجَدِیدُ الْمُبَارَكُ الَّذِی جَعَلَهُ اللهُ عِیداً لِأَوْلِیَائِهِ
الْمُطَهَّرِینَ مِنَ الدَّنَسِ الْخَارِجِینَ مِنَ الْبَلْوَى الْمَكْرُورِینَ مَعَ أَوْلِیَائِهِ
الْمُصَفَّیْنَ مِنَ الْعَكَرِ الْبَاذِلِینَ أَنْفُسَهُمْ فِی مَحَبَّةِ أَوْلِیَاءِ الرَّحْمَنِ تَسْلِیماً [illegible]
[illegible] السَّلامُ عَلَیْكَ أَیَّتُهَا الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ [illegible] سلام بر تو باد ای روز تازه مبارک
[illegible] از قذارات [illegible] بیرون شده [illegible] از فتنه [illegible]
[illegible] با اولیای او علیهم السلام [illegible] عقاید و اعمال قبیحه [illegible]
[illegible] در محبت اولیای خداوند [illegible] حضرت صاحب الامر علیه السلام [illegible]
آن شخص شریف [illegible] صدوق در خصال [illegible]
[illegible] حضرت امام علی النقی علیه السلام فرمود در شرح حدیث رسول [illegible]
[illegible]

جمعه است که [illegible]
[illegible]

الاخبار وارث ذی الفقار الذی یظهر فی بیت الله الحرام ذی الاستار
ینادی بشعار یا لثارات الحسین انا الطالب بالاوتار انا قاصم کل جبار
شیخ [illegible] در کتاب [illegible] روایت کرده اند از جناب صادق ع که فرمود [illegible]
[illegible] حسین بن علی علیهما السلام [illegible]
[illegible]

[illegible]

در سند و مضمون و ارشاد ایشان پیشتر و فضیلت ترین زیارات در لفظ و بلیغ ترین زیارات در معنی و بالاترین زیارات در
شان و مقام و الد الدرها جارش و شرحی من الاکبر و الفضه فرموده که این زیارت احسن و اکمل زیارات است
و هم تا در عتبات عالیات هم زیارت نکردم ائمه علیهم السلام را مگر باین زیارت و لکن مخفی نماند که برای
این زیارت سه نسخه است اول همان نسخه معروفه که مروی است در فقیه و تهذیب شیخ طوسی مروی از [illegible] علیه السلام
دوم نسخه ایست که شیخ کفعمی در کتاب بلد الامین روایت کرده از آنجناب علیه السلام و در هر فصلی از فصول آن
فقرات زیاد دارد از جامعه معروفه است و مجموع آنها بدو چندان بیشتر باشد و مجلسی در بحار ملتفت آن شده که نقل کنند
با آنکه روایت سیم نسخه ایست که در بحار از بعض کتب قدیمه نقل کرده بی اسناد و معصوم بسیار طولانی
بلکه دو مقابل زیارت موجوده است از زیارت سیم جامعه محبوب می داشتند اما زیارت عاشورا پس از فضل
و مقام آن همان بس که از سنخ سایر زیارات نیست که بظاهر از انشاء و املای معصومی باشد هر چند که از
قلوب مطهره ایشان چیزی جز آنچه از عالم بالا به آنها رسد بیرون نیاید بلکه از سنخ احادیث قدسیه است
که بهمین ترتیب این زیارت و لعن و سلام و دعا از حضرت احدیت جلت عظمته بجبرئیل امین و از او
بخاتم النبیین صلی الله علیه و آله رسیده و بحسب تجربه مداومت بآن در چهل روز یا کمتر در قضای حاجات
و نیل مقاصد و دفع اعادی بی نظیر و لکن احسن فوائد آن که از مراقبت بآن بدست آمده فائده ایست
که در کتاب دار السلام ذکر کردم و اجمال آن آنکه ثقه صالح متقی حاجی ملا حسن یزدی که از نیکان مجاورین
نجف اشرف است و پیوسته مشغول عبادت و زیارت نقل کرد از ثقه امین حاجی محمد علی یزدی که مرد
فاضل صالحی بود در یزد که دائما مشغول اصلاح امر آخرت خود بود و شبها در مقبره خارج یزد که
در آن جماعتی از صلحا مدفونند و معروفست به [illegible] بیتوته می کرد و او را همسایه بود که در کودکی با هم بزرگ
شده و در نزد یک معلم می رفتند تا آنکه بزرگ شد و شغل عشاری پیش گرفت تا آنکه مرد و دفن کردند او را در
مقبره و نزدیک محلی که آن مرد صالح بیتوته می کرد پس او را در خواب دید پس از گذشتن
کمتر از ماهی که در هیئت نیکوئی است پس نزد او رفت و گفت من میدانم مبدا و منتهای کار ترا و ظاهر
و باطن ترا و نبودی از آنها که احتمال رود نیکی در باطن ایشان و شغل تو مقتضی نبود جز عذاب
پس بکدام عمل باین مقام رسیدی گفت چنانکه گفتی و من در شدیدترین عذاب بودم از روز وفات تا دیروز که

و از برای اوقات دعاهاست که از آن دو را نقل کردیم از خط جدم ابو جعفر طوسی رحمه الله علیه و [illegible] هر یک
از آن امامان مشغول نگاهبانی و حراست از برای ساعتی خود بمقتضای روایات پس ساعت اول از برای مولای ما [illegible] صلوات
الله علیه و [illegible] دو ساعت که برای مولای ما [illegible] صلوات الله علیه و دعا کنند ایشان در هر ساعتی از آن ساعات با آنچه مخصوص
است از دعوات بدانکه روز کاهی در تابستان باشد یا در زمستان کوتاه ترین اوقات زیرا که [illegible] تقسیم می شود دوازده
قسمت هر چه باشد مقدار روز بمقتضای اخبار پس اگر اتفاق افتاد بیرون رفتن تو از برای سفر در ساعتی که مختص است
با یکی از ائمه علیهم السلام که حکایت کنند و خداوند قرار داده ایشان را سبب برای نجات پس بگو ای مولای من
خداوند [illegible] مولای من فلان صلوات الله علیه و سلم آن امام را [illegible]
اقبال بجناب تو برای او و در آنکه باشد نگاهبان و حمایت و سلامتی و کمال [illegible]
[illegible]
[illegible]
آنچه [illegible] در ساعت او پس اگر نه آن بود که خداوند می خواست این را از تو [illegible]
[illegible] هدایت می کند ترا خداوند عز و جل [illegible] و [illegible] عبادت و سعادت
از برای خانه آخرت تو [illegible] پنجم عصر روز [illegible] ششم عصر روز پنجشنبه که در آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
در [illegible] آیه شریفه و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون گفته که اصحاب ما روایت
کرده اند که اعمال امت عرض می شود بر [illegible] پنجشنبه پس [illegible]
علیهم السلام [illegible]
[illegible] که اعمال امت [illegible] پنجشنبه بر رسول [illegible]
علیهم السلام و مراد [illegible] امامان معصوم [illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
عرض شد [illegible] اعمال شما در روز پنجشنبه پس [illegible]
پس [illegible]
گفت [illegible] آمدن [illegible]

بیا ای امام هدایت شعار ملا — که بگذشت حد از غم انتظار
ز روی [illegible] بر افکن نقاب — عیان ساز رخسار چون آفتاب
برون آی از منزل اختفا — نما یان کن آثار مهر و وفا

اقتضا کند که وقت عرض عبید بر سلطان مستعد و متحفظ باشد بخلاف غیر او از اوقات و نیز در فصل [illegible] کتاب
جمال الاسبوع فرموده که از مهمات روز دوشنبه آنکه او روز عرض اعمال است بر خدا و بر رسول و ائمه صلوات
الله علیهم [illegible] فرموده که روایت شده از طرق خاصه که وقت عرض
اعمال هر روز وقت [illegible] است پس سزاوار است از برای بنده [illegible]
[illegible] عرض میشود اعمال بر او آنکه تفقد کند اعمال خود را و اصلاح کند از [illegible]
[illegible] عرض میشود بر خداوند جل جلاله [illegible]
[illegible]
[illegible]
و در [illegible] کتاب [illegible]
و در کشف المحجه [illegible] حضرت مهدی صلوات الله علیه [illegible]
[illegible]
[illegible] زیارت [illegible] السلام [illegible] یا ایها العزیز
مسنا و اهلنا الضر و جئنا ببضاعة مزجاة فاوف لنا الکیل و تصدق
علینا ان الله یجزی المتصدقین تا آخر کلمات شریفه [illegible]
[illegible] قرآن فرموده که ذکر کن برای آنجناب [illegible]
[illegible]
آنجناب صلوات الله علیه [illegible]
عرض اعمال است [illegible] روایت شیخ طوسی [illegible]
[illegible]
[illegible] ملائکه حفظه است [illegible]
[illegible] اصلاح اعمال [illegible]
[illegible]
جناب شفاعت در اصلاح صحایف اعمال و تبدیل سیئات آن بحسنات [illegible]

روایت است که ظهور آنحضرت در آن روز با هر [illegible] آشکار [illegible]
[illegible]
[illegible]
ضایع [illegible] روز خروج امام زمان علیه السلام روز جمعه [illegible]
[illegible] حضرت حجة بن الحسن العسکری المهدی صلوات
الله علیه [illegible]
[illegible] علامات [illegible] ظهور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روایت کرده [illegible]
ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام [illegible] روایت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از ائمه علیهم السلام [illegible]

[illegible]

از زنان شیعه با مدد یکی درهم آورد و دو جامه خام که خود رشته بود و قیمت آن چهار درهم بود و گفت حق امام
در مال من بیش از این نیست این را ببر والی خراسان محمد بن ابراهیم گفت ای پیره زن من شرم میدارم که
درهمی و جامه خام بنظر امام ببرم پیره زن گفت شرم مکن خدای تعالی از حق شرم ندارد و حقی
که این را با خود ببری چون در قیامت امام را از حق الهی که و بسیار من چیزی نباشد و نام آن
پیره زن شطیطه بود محمد بن ابراهیم درهم آن پیره زن را در میان آن درهم انداخت و کرباس او را
در میان کرباسها انداخت و در آنجا برادر بعد از اهل بلخ از پسران نوح بن اسماعیل از شیعیان
و هفتاد ورق کاغذ آوردند که بر هر یک چند نوشته و هر ده ورق را بجائی بسته بودند و مهر بر آن نهاده
و گفتند اینها را با امام میدهی و یک روزی میگذاری و روز دیگر میبری و میستانی اگر مهر بحال خود
مانده است مهر را بردار و جواب آنرا بخوان اگر بی شکستن مهر جواب نوشته باشد بدانکه او امام است
مال را بدو تسلیم کن و اگر مهر شکسته باشد و جواب نوشته باشد مالها را باز آور که او امام نیست
محمد [illegible] را در میان مجموعه نهاد محمد گوید که از نیشابور بیرون آمدم تا وارد شدم [illegible] بکوفه رفتم
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام زیارت کنم چون بدر مسجد رسیدم پیری دیدم که ابروان در چشمش
افتاده و کمر او در رکوعش [illegible] آمده از هر دو [illegible] بر میان بسته دعا بر خود گفته و خلق در
گرد او در آمده از مسائل حلال و حرام از وی میپرسیدند و او مذهب اهل بیت علیهم السلام
جواب میگفت پرسیدم از ایشان این شخص کیست گفت ابو حمزه ثمالی [illegible]
رفتم و سلام کردم و نشستم از حال من پرسید احوال گفتم خرم شد و مرا در بر گرفت و بشگفتی
مرا بوسه داد و با من سخن آمد ناگاه نظر انداخت بخلق و گفت آیا شما میبینید آنچه من میبینم
بر ناقه سوار نظر کردیم دیدیم که آمد و شتر خود را خوابانید و بر ما سلام کرد و نشست پس
گفت از کجا می آیی گفت از یثرب پرسید که حال آنجا چیست گفت امام جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام بجوار رحمت حق پیوست از استماع این خبر [illegible] از ام [illegible] گفتم چه چاره
کنم و کجا روم ابو حمزه گفت مرا وصیت کرد گفت سه کس را وصیت کرد ابو منصور و پسر [illegible]

[illegible]

[illegible]

امام و بروضه رسول صلی الله علیه و آله رفتم و زیارت کردم و حاجت خواستم که مسئله شود که من راه یابم بر امام و در آن حال غلام سیاهی
آمد و گفت ای محمد بن ابراهیم بیش آبی مولای من موسی بن جعفر ترا می فرماید که نزد ما بیا و آنچه برای آن کار آمده ای بیاور
و در [illegible] آن نزد آن امام گفت محمد بن ابراهیم بر هوش از من رفت از شنیدن این سخنان آمدم به ملازمت
و بخدمت امام موسی رفتم و در خانه در کنیزی نمود که این غلام مرا بدان حضرت برد و سلام کردم و نشستم فرمود ای محمد بن ابراهیم
می گفتی که اخذ ایم و در جامع کرده ابو حمزه ثمالی تراب این اخبار که او گفت مرا اهل یقین شد که وی امام است پس
کیسه را طلبید بردم و گشود و دست مبارک کرد و درهم شطیطه بیرون کرد و جامه او نیز بیرون آورد و گفت ای محمد او را
از جانب من احوال پرس و بگو این جامه ترا برای کفن خود نگاه داشتم و جامه کتان بمن داد که این را بو ده و بگو این
پنبه از ده حضرت فاطمه است کتان در آن رشته اند کفن بهترین ساختم تا بوی کفن خود
سازی و تخم این پنبه از حضرت فاطمه است خود کاشته از برای فرزندان خود پس فرمود که این درهم را نفقه خود
بیار چون آورد چهل درهم از آن برداشت و در میان کیسه نهاد و بمن داد و فرمود که این درهم را با سلام من برسان
و بگو که شانزده درهم از این را نفقه خود کند و ای محمد چون تو به نیشابور برسی شطیطه نوزده روز دیگر زنده خواهد
بود بعد از آن چهار درهم دیگر را صرف کند از ضروریات تجهیز و آنچه باقی بماند بصدقه دهد و بگو بر او نماز خواهم کرد
و بگو نماز خواهم کرد و انجه چون مرا می بینی که برده باز بگذار و پنهان دار و بعد از آن فرمود که کاغذها و سال
یک و بیان که پیدا جواب نوشته ام با مکتوب نشسته ام و بنا بر خبر بکر و تعلیله در میان مسجد پسر محمد بن ابراهیم
گرد زار و ملکات من بخود برای جهد که بکجا روم بدر رو با بغداد باز روی با مجوس با فظها و اسب پس
حضرت کاظم علیه السلام حرکت داد و فرمود نه بسوی یهود نه نصاری نه اعدای عامه محبت خدا و هوم و از آنچه در
آن مکاتیب ملاحظه نمود بیرون زجواب نوشتم برداشت اول چون محمد او را گفت [illegible] جواب محمد که مرا بچوم از این
نوع معجزها دیدم نهایت خرم شدم و شکر حق کردم و چیزی چند از امام سؤال کردم و چیزی چند از آن است
که سؤال شده بود این است که چه می گویند امام در حق شخصی که او را چند بنده باشد و او گوید که همه از برای خدای تعالی
می بندگان خود را آزاد کردم که اینها آزاد شوند نوشته بود که هر بنده که شش ماه بیشتر در ملک او بوده باشد آزاد است
و دلیل بر این قول الله است که حتی عاد کالعرجون القدیم و میان عرجون قدیم و تا خلقت از نخل خرما تا

[illegible]

[illegible]

و بعد از آن نزد یک قبر آن حضرت رفتند و قدری از تربت ابا عبد الله الحسین را در میان قبر او ریختند و فرمود محمد بن ابراهیم
که سلام بشیعیان ما برسان و بگو که در وقت وفات امام بجنازه شیعیان ما حاضر میشود و باید که از خدا بترسید و عمل
صالح کنند تا نجات یابید چه هیچ چیز مانع نمی شود ما را از اعمال صالحات و غیر آن و چون مقیم من بودن یافت و بر ناقه سوار شده راه بیابان
گرفت و رفت و ابلاغ ایشان را اعلام کردم و چنانچه شنیدم نزد یک که ایشان از نان [illegible] شوند
از این خبر شریف معلوم میشود که امام در جنازه مؤمن حاضر میشود و نیز معلوم میشود که از برای کفن ائمه علیهم السلام فاطمه زهرا
فاطمه زهرا سلام الله علیها کفن مهیا کرده بود که هر وقت از دنیا رحلت فرمایند آن کفن را بپوشانند البته بدن امام
مکرم را بشکل و باید کفن مخصوص البته باشد چنانکه از اخبار معلوم میشود که از برای ائمه کفن متعدد بود اما تکرار یا با
شود از برای حسین مظلوم که بدن شریفش سه روز و سه شب برهنه و عریان در میان بیابان آفتاب گرم گرم بلا افتاده
آیا فاطمه از برای حسین هم کفن مهیا کرده بود یا نه که کفنی که از برای فرزندش حسین مهیا کرده بود بعضی جامه کهنه
بلکه از خواهرش زینب طلبید چه وقت آن وقت که میخواست الوداع را ملاحظه فرمود و دانست که بجز کفنه
چیزی نیست فرمود ائتونی بثوب عتیق لا یرغب فیه احد اجعله تحت ثیابی لئلا اجرد بعد
قطعا چون جامه کهنه از برای ما بیاورید که کسی در آن رغبت نکند تا در زیر لباس خود بپوشم چرا که بعد از کشته
شدن بدن مرا برهنه می کنند شاید این جامه کهنه بر بدنم بماند و بدنم برهنه و عریان نماند تا ساتر ناتمام فاتح
مقتول مسلوب شدم گفته میشوم و مرا برهنه میکنند همینکه زنان دلسوخته او از حظ طلب را شنیدند
همه با گریه بلند گفتند و آواز فغان برآوردند حضرت فرمود مهلا فان البکاء امامکن مدرا
باشید تعجیل در گریه مکنید که گریه بسیار در پیش دارید زینب جامه حاضر کرد چون نظر بدان حضرت افتاد پاره
فرمود این جامه اهل ذلت است لایق من نیست بهتر باید بود رفتند جامه دیگر آوردند اطراف
آنرا پاره پاره کرده بودند بهتر باشد الحاصل پوشید و بر روی آن جامه های دیگر در بر کرد و قطعه ای از خز
بر سر فرمود و درع تیراندازی پوشید و سلاح جنگ در بر راست کرد و بالک ناله و عویل از اهل حرم بالا رفت
آه آه امان از ظلم کوفیان که نگذاشتند آن پیراهن کهنه به بدن سید مظلومان باقی بماند اما بحر بن کعب ملعون
آن جامه را از بدن آن نازپرورده امام بیرون کرد و بدنی که به بستر فاطمه پرورش یافته بود عریان

[illegible]

[illegible]

خداوند جهان میفرماید که سؤال کن از رسولانی که پیش از تو مبعوث شدند که بر چه امر مبعوث شدند
پس گفتم بر چه مبعوث شدند گفت بر نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب و ائمه که از نسل تو خواهند بود
آنگاه خدای عز و جل که ملتفت شو از طرف راست عرش پس ملتفت شدم پس دیدم علی و حسن و حسین
و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد
و حسن بن علی و مهدی را که در پاها از نور که نماز میکردند پس پروردگار تبارک و تعالی فرمود
حجت متمند برای اولیاء من و این یعنی مهدی علیه السلام منتقم است از اعدای من و در علل
الشرایع مرویست از جناب باقر علیه السلام که فرمود آگاه باشید که هرگاه قائم ما خروج کند زهرا
بر میگیرد اشد و بسوی او تا اعاده او را حد بزند انتقام کشد برای مادر دختر محمد صلی الله علیه و آله از
او راوی پرسید چرا او را حد میزند فرمود برای افترای او بر مادر ابراهیم فرمودم پر او را خداوند
انداخت برای قائم فرمود زیرا که خداوند تبارک و تعالی مبعوث فرمود محمد را رحمت و مبعوث فرمود
قائم علیه السلام را نقمت و در کافی مرویست از آنجناب که فرمود که هرکه تمنی میکند یکی از شماها قائم
علیه السلام را پس تمنی کنند او را در عافیت زیرا که خداوند مبعوث فرمود محمد را هم رحمت و مبعوث
فرماید قائم علیه السلام را نقمت و در کمال الدین مرویست که آنحضرت در آن سه سالگی با جملة
فرمود انا بقیة الله فی ارضه و المنتقم من اعدائه از جمله القاب آنحضرت
محسن منعم مفضل و [illegible] از اسماء حسنی است که خدای تعالی آنجناب را مظهر اعظم آن قرار
داده چنانچه سید جلیل علی بن طاوس در کتاب اقبال بسند صحیح روایت کرده در خبر طولانی که
چون رسول خدا صلعم بخواب رفت برای دعوت نصاری اهل نجران علمای ایشان جمع شدند برای تحقیق
صدق و عوالی الجنب و کتب آسمانی را حاضر کردند و تفتیش کردند از آنجمله در صحیفه کبری حضرت آدم
صفی الله که در آن سر پرده شده بود علم ملکوت خداوند جل جلاله بجهت آفرینش خداوند در ساعت آن
خدا پس در مصباح دوم آن با فتند بعد از فقرات چند که نگاه آدم نظر کرد بسوی نوری که درخشید پس
ستاره در فضا شکافته شد و پس بکرفت مطالعه شد او پس سیر نمود چون نگاه کرد تمام

[illegible]

این نورها منیفه که جوانب انرا گرفتند پس امر فرستاد خداوند بسوی او که ای آدم کاین ها انبیا و سبط توانند
و در سبط امر کس که نیک بخت کردم از خلق تو و انبیا سابقین مقربین و ش[illegible] فضلی انرا که نتفاعت ایشان را
پذیرفته است و این احمد است سید ایشان و سید مخلوقات من بعلم خود او را برگزیدم و جلیل کردم اسم
او را از اسم خود پس من محمودم و او محمد است و این صنو او و وصی او و تقویت کردم او را با او و کردانیدم
برکات خود و تطهیر خود را در عقب او و این سیده کنیزان من و باقی مانده از انبیا من و این دو
سبط و دو خلف مر ایشان را و این ذوات که نور ایشان شکافت آن انوار را بقیه ایشان است
آگاه باش که هر کدام را برگزیدم و از آلایش پاک نمودم و بر هر یک برکت و رحمت خود را افرستادم
و علم خود قرار دادم هر یک را بخوان بندکان خود و نور بلاد خود و نظر نمود پس دید شبحی را که در آخر ایشان
که می درخشید در ا[illegible] چنانچه میدرخشد ستاره صبح از برای اهل دنیا پس خداوند تبارک و تعالی فرمود این
بنده سعید خود باز میکنم غلها را از بندکان خود و برمیدارم بارها را از ایشان و پر میکنم زمین را خود را
بوجود او از مهربانی و رافت و عدل چنانچه پر شده بود پیش از او از قسوت و جور و بعد از آن خبر شریف
که پس آن جماعت مشکوة ابراهیم را مراجعه کردند در اینجا مذکور بود که خداوند بشارت داد بآنحضرت تابوت
آدم علیه السلام را که متضمن بود هر علمی را که خداوند تفضل فرمود بوبیان بر جمیع ملائکه پس نظر نمود ابراهیم
در آن تابوت پس دید در آن خانهای بعدد صاحبان عزم از پیغمبران و رسولان و اوصیاء ایشان
بعد از ایشان و نظر نمود پس دید خانه محمد صلی الله علیه و آله را آخر انبیاء او از راست او علی ابن ابی طالب
که دامان او را گرفته پس شکل عظیمی را که نور او میدرخشید و در آن بود که این صنو و وصی او است
که موید است بنصرت پس ابراهیم عرض کرد الهی و سیدی کیست این خلق شریف پس خداوند باو وحی کرد
که این بنده من و برگزیده من فاتح و خاتم است و این است وصی و وارث او گفت ای پروردگار کیست
فاتح خاتم گفت این محمد برگزیده من و اول مخلوق من و حجت بزرگ من در آفریدگان من و پس
کرامت دادم او را برگزیدم در آن وقتی که آدم میان گل و جسد بود تا اینکه میفرماید و نظر نمود ابراهیم پس
دوازده بزرگوار دید که از غایت نیکوئی شکل نزدیک بود که نور از آن درخشان شود پس سؤال

والليل اذا يغشى که شب ابتدا و دو بر است که فرو پوشانند امیرالمؤمنین علیه السلام را در دولت خود که جاری شد
برای او بر آنجناب و امر فرموده امیرالمؤمنین را که صبر کند در دولت ایشان تا منقضی شود دولت یا امر فرمود آنجناب
مرا که صبر کنم تا احتمال بر دولت و النهار اذا تجلى فرمود مراد آن قائم از ما اهل بیت علیهم السلام است که هرگاه
بر دولت غلبه کند دولت باطل را و قرآن ذکر شده در او مثلها و مخاطبه شده بآنها غیر خداوند تعالی با شخص خود و ما
پس نمیدانند از غیر از ما و منتهی نور آل محمد علیهم السلام از جناب صادق امر است و در رجوع از اصل الجنات
که در قرآن مذکور است در آیه شریفه و الله متم نوره یعنی بولایت قائم او و بظهور آنجناب و در آیه شریفه
و اشرقت الارض بنور ربها که مراد روشن شدن زمین است بنور آنجناب و در یکی از زیارات جامعه
است در اوصاف آنحضرت نور الانوار الذی تشرق به الارض عما قليل و در غاية المرام
و غیره مرویست از جابر بن عبدالله انصاری که گفت داخل شدم در مسجد کوفه در حالتی که امیرالمؤمنین مابا انگشتان
مبارک چیزی نوشت و تبسم می فرمود پس گفتم یا امیرالمؤمنین چه ترا بخنده آورده فرمود عجب دارم از کسی که خواند این آیه را و
نشناسد آنرا حق معرفت پس گفتم بآنجناب که کدام آیه است یا امیرالمؤمنین فرمود الله نور السموات و الارض
مثل نوره کمشکوة مشکوة محمد است صلی الله علیه و آله فیها مصباح منم مصباح فی زجاجة الزجاجة حسن
و حسین علیهما السلام است کانها کوکب دری علی بن الحسین است یوقد من شجرة مبارکة محمد بن علی است
زیتونة جعفر بن محمد است لا شرقیة موسی بن جعفر است و لا غربیة علی بن موسی الرضا است یکاد
زیتها یضیء محمد بن علی است و لو لم تمسسه نار علی بن محمد است نور علی نور حسن بن علی است
یهدی الله لنوره من یشاء قائم مهدی است و در خبر معراج مذکور است نور آنجناب در عالم اظله
میان انوار و اشباح ائمه علیهم السلام مانند ستاره درخشان بود در میان سایر کواکب و در خبری طول
ستاره صبح برای اهل دنیا از حوادث که بعد از اثبات رجعت حضرت است خبر ام سلیم گفت من زنی بودم
که تورات و انجیل خوانده بودم پس شناختم اوصیاء پیغمبران را و دوست داشتم که بدانم وصی محمد را و [illegible]
سواری ماده از شتران قبیله خود گذاشتم پس گفتم آنجناب که یا رسول الله نبود هیچ پیغمبری مگر آنکه برای او
دو خلیفه بود خلیفه که وفات نکرد در حیات او و خلیفه که باقی بود بعد از او و خلیفه موسی در
حیاتش مرد پس وفات کرد پیش از موسی و وصی او بود بعد از وفاتش یوشع بن نون و دیگر

و اصحاب او با کمر بستن آنجناب پس بود نفس خود گفتم این سلمان صاحب کتب است پیش از من صاحب
اوصیا است و در نزد او است از علم چیزی که بمن نرسیده پس ایشان گفت بآنجناب صاحب من باشد پس نزد
علام آمدم و گفتم تو وصی محمدی فرمود آری تو چه میخواهی گفتم چیست علامت آن سنگریزه برداشتم ببار و در
پس سنگریزه برای او از زمین برداشتم پس آنرا در میان کف خود گذاشت انگاه آنرا با دست خود نرم کرد
مانند آرد آنگاه آنرا خمیر کرد پس آنرا با قوت سرخ کرد انگاه آنرا مهر کرد که ظاهر شد نقش در آن برای
ناظرین انگاه بطرف خانه خود رفت پس در عقبش رفتم که سؤال کنم از او از آنچه از من صادر کرد پس متوجه
می شد و کرد آنچه را که آنحضرت کرده بود پس گفتم وصی تو کیست ای ابوالحسن فرمود کسیکه بکند مانند این کار
ام سلیم گفت پس ملاقات کردم حسن بن علی علیهما السلام را پس گفتم تو وصی پدر خودی و من تعجب
داشتم از صغر سن او و سؤال از او با آنکه من شناختم صفت دوازده تن امام را و پدر ایشان را
و سید ایشان را و فضل ایشان را و نیز اینها در کتب پیشینیان پس فرمود آری من وصی پدر خودم
پس گفتم چیست علامت این فرمود بیاور برای من سنگریزه گفت پس از زمین سنگریزه برای او برداشتم پس آنرا
میان کف خود گذاشت و نرم کرد مانند آرد انگاه آنرا خمیر کرد پس آنرا با قوت سرخ کرد انگاه آنرا مهر کرد
پس ظاهر شد نقش در آن انگاه آنرا بمن داد پس گفتم بآنجناب کیست وصی تو فرمود کسیکه بکند آنچه من کردم انگاه دست
خود را کشید تا آنکه از بامهای مدینه گذشت و او ایستاده بود آنگاه دست چپ خود را بزیر برد و بآن زمان را
زد تا آنکه منحنی شد با بالا رود پس در اثر خود گفتم کرا خواهی دید که وصی او باشد پس از نزد او بیرون رفتم پس
ملاقات کردم حسین علیه السلام را و من شناخته بودم نعت او را در کتب لغه باوصاف او و نه تن دیگر از فرزندان او
بصفات ایشان جز اینکه من انکار داشتم شمائل او را بجهت صغر سن او پس نزد او رفتم و او در محلی از صحت
مسجد بود پس گفتم بآنجناب تو کیستی فرمود من مقصود توام ای ام سلیم من وصی اوصیاء و من پدر نه امامم هدایت
کنندگانم من وصی برادرم حسنم و حسن وصی پدرم علی است و علی وصی جدم رسول الله است پس تعجب کردم از گفتن
آنجناب و گفتم چیست علامت این فرمود سنگریزه برایم بیاور پس سنگریزه برایش از زمین برداشتم ام سلیم
گفت پس نظر کردم بسوی او که آنرا در کف خود گذاشت و آنرا مانند آرد نرم کرد انگاه آنرا خمیر کرد پس آنرا با قوت

هزار رکعت پس آنکه نشستم و خواستم مراجعت نمایم و اراده نمودم که برخیزم پس جوان با من فرمود اکرام می شوند
بانکشتری که در انگشت آنجناب بود و در آن نکین حبشی بود پس دیدم که در آن مکتوب بود مکانک یا ام
سلیم اتیتک بما جئتنی له بجای خود بنشین ای ام سلیم که خبر خواهم داد ترا بآنچه برای آن آمدی گفت پس در نماز خود
تعجیل کرد و چون سلام داد فرمود ای ام سلیم سنگریزه بیاور برای من بدون آنکه سؤال کنم از جنابش از مقصد برای
آن آمدم پس سنگریزه از زمین گرفتم و دادم پس آنرا گرفت و میان کف خود گذاشت پس آنرا مانند آرد نرم
شده کرد انگاه آنرا خمیر نمود و آنرا با قوت سرخ کرد انگاه آنرا مهر کرد پس نقش در آن ثابت شد پس نظر کردم والله بعینه
النقوش چنان اثبات شده چنانکه دیده بودم در روز حسن علیه السلام پس گفتم بآنجناب که کیست وصی تو فرمود ای
تو ام فرمودم کسیکه بکند آنچه را که من کردم و دو رکعت بخواندن کرد و گویا حرفی مثل مرا ام سلیم گفت پس فراموش
کردم که سؤال کنم از او که بکنند آن کار را که پیش از او کرده اند از ر[illegible] علی و حسن و حسین علیهم السلام حیران از خانه
بیرون رفتم و گامی برداشتم آواز داد مرا که ای ام سلیم گفتم لبیک فرمود برگرد پس برگشتم پس دیدم آنجناب را
که در وسط صحن خانه ایستاده انگاه رفت و داخل خانه شد و او تبسم می کرد و فرمود بنشین ای ام سلیم پس
نشستم و او ذرات خود را که گلفت داد بر ابلا و کرد هادی پس جدا از چشم پنهان
شد انگاه فرمود بگیر ای ام سلیم پس بمن عطا فرمود و الله کیسه که در آن چند اشرفی بود و چند گوشواره از طلا
و چند نگینی که مال من بود در حقه که در منزل من بود پس گفتم ای سید من آن حقه را من شناسم و اما
آنچه در آن است پس نمیدانم چیست در آن مگر آنکه یکی بر من فرمود بگیر این را و پی کار خود برو که
پس از نزد آنجناب بیرون رفتم و بمنزل خود رفتم آن حقه را در جائی که نهاده بودم ندیدم پس دیدم که حقه حقه من است
گفت پس من شناختم ایشان را بحق معرفت از روی بصیرت و هدایت در امر ایشان از اول تا آخر
والحمد لله رب العالمین در دکر اعمال و آداب کسانیکه مشتاق ان برکت انها بسعادت ملاقات و شرف
حضور حضرت حجت صلوات الله علیه سید شما سید با اشتیاق بسعادت حواب باشد در هدایت و شرف اهل فیض از آنحضرت
هر چند که نباشد مگر بر یاری نور یقین و معرفت وصیه الله باوجود معظم که خط از اهم مقاصد است از مطالب و قربات
در باب بهشتم کتاب نجم ثاقب معلوم میشود که نیل این مقصود و بلوغ این مرام در غیبت کبری ممکن و میسور است

بر غذا و شراب حلال یا حرام در ایام مذکوره سبب تغییر حالات و انتقال از صفتی بصفت دیگر چه از نیک به
بد یا از بد به نیک و همچنین سایر اجزاء انسان سزاوار آنست از لباس و مسکن و هم صحبت و ما جهت تایید و
تقویت مطلب مذکور متبرک میشویم بذکر چند خبر شیخ عیاشی از فضل بن ابی قره روایت کرده که گفت شنیدم
از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود حق تعالی بحضرت ابراهیم وحی فرمود که زود است پسری از برای تو از ساره
متولد شود ساره گفت که من عجوزه ام حقتعالی فرمود که زود است فرزندان آورد و فرزندان آن پسر تا چهار صد
سال در دست دشمن من معذب میگردند بسبب آنکه کلام مرا رد نمود پس چون بنی اسرائیل در دست فرعون
مبتلا شدند در درگاه خداوند ناله و گریه بلند نمودند تا چهل روز حقتعالی بحضرت موسی و هارون علیهما السلام وحی
فرمود که ایشان را از دست فرعون خلاص گردانند و صد و هفتاد سال از آن چهار صد سال باقی بود آنرا از
ایشان برداشت پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که اگر شما نیز چنین تضرع و زاری میکردید حق
تعالی فرج ما را نازل میکرد چون چنین نمیکنید پس هر آینه این امر بنهایت خود میرسد سید و شیخ
ابراهیم کفعمی در کتاب مجموع الغرائب نقل کرده از کتاب جواهر که جناب عیسی ع وصیت کرد بحواریین و فرمود
باشید مانند مار پس چون عیسی ع را بالا بردند حواریین گفتند از جای خود حرکت نکنیم تا آنکه بفهمیم
تاویل کلام آنحضرت را پس یکی از ایشان گفت یعنی باشید مثل مار که هرگاه حلقه میزند در میان سر خود را
در زیر جسد خود میگذارد زیرا که او میداند که هرگاه که بجسدش ضرب برسد او را ضرر نمیرساند مگر سر سالم باشد
پس یعنی عیسی آنچه میگوید حفظ نمایید دین خود را که سرمایه دنیا و آخرت است و آنچه بشما میرسد از نقصان
غیر دین شما را با سلامتی دین ضرر ندارد دیگری گفت آنکه روح الله بشما گفت باشید مثل مار بجهت آنکه مار خوراکی ندارد
مگر خاک تا آنکه همراه میرود زهر از جوف او پس امام چنان شما منتفع میشوید با آنچه میشنوید از حکمت
از برای طلب آخرت با دلیکه حب دنیا در دلهای شما است و دیگری گفت که روح الله بشما فرموده که مثل مار باشید
زیرا که مار چون از نفس خود احساس سستی و ضعف نماید خود را چهل روز گرسنگی میدهد آنگاه داخل
میشود سوراخ تنگی و بیرون میاید جوان شده تا چهل سال پس روح الله بشما میگوید که شما ببینید نفسهای
خود را در دنیای قلیله برای بقای مدت طولانی چنانچه مار نفس خود را چهل روز گرسنگی میدهد برای

بگوئیم

بگو نمود که اخلاص نکند کسی خداوند را چهل صباح مگر آنکه زاهد کند او را در دنیا و بنماید باو درد او را و دوای او را و ثابت
نماید حکمت را در دل او و در کتاب لب اللباب قطب راوندی روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود کسیکه
خالص کند عبادت را برای خدای تعالی چهل صباح ظاهر شود چشمهای حکمت از دلش بر زبانش ...
و روایت که بهلول نباش که کفن مرده میدزدید آخر کار با نعش دختری از انصار عمل قبیح کرد و پشیمان شده و
بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و حضرت او را طرد کرد پس رفت در بعضی از کوههای مدینه و چهل روز گریه و زاری
و تضرع و دعا کرد و در روز چهلم توبه اش قبول شد و آیه شریفه در قبول توبه و گذشتن از جرم او
ثواب برای او نازل شد پس حضرت نزد او رفت و بشارت داد و آیه را تلاوت فرمود آنگاه باصحاب فرمود
چنین تدارک کنید گناهان چنانچه تدارک نمود آنرا بهلول و نیز مرویست که جناب داود ع
چهل روز بر ترک اولای خود گریست و در بحار از کتاب عدد القویه علی بن یوسف برادر علامه حلی
نقل کرده که او روایت کرده که در حالتیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بود در ابطح و با آن جناب بود عمار بن
یاسر و منذر بن ضحضاح و ابوبکر و عمر و علی و عباس بن عبد المطلب و حمزة بن عبد المطلب که ناگاه نازل
شد بر آنحضرت جبرئیل در صورت عظیمه خود و پهن نمود بالهای خود را تا آنکه گرفت از مشرق تا مغرب
پس ندا کرد او را که ای محمد علی اعلی بر تو سلام میرساند و امر میکند ترا که عزلت گیری از خدیجه چهل صباح
پس این امر بر پیغمبر صلی الله علیه و آله شاق شد و او خدیجه را دوست میداشت و باو عشق تمام داشت
پس چهل روز حضرت ماند که روزها روزه میگرفت و شبها بعبادت بسر میبرد تا چون آخر
آن ایام شد عمار بن یاسر را نزد خدیجه فرستاد و فرمود باو که بخدیجه بگو که گمان نکنی که انقطاع
من از تو از روی جدائی و دشمنی است و لکن پروردگار من عز و جل امر فرموده مرا باین تا آنکه انفاذ کند
فرمان خود را پس گمان مکن ای خدیجه مگر خیر را بدرستیکه خدای عز و جل هر آینه مباهات میکند
بملائکه کرام خود را هر روز چند مرتبه پس چون شب در آید در را ببند و در جایگاه خود بخواب
که من در منزل فاطمه بنت اسد ام پس خدیجه هر روز چند مرتبه محزون میشد بجهت فراق رسول
خدا صلی الله علیه و آله پس چون چهل روز منقضی شد جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد

باو که گفتند بعد از چهل شب باو بده پس بعد از چهل روز گفتار او برای او فرستاد و در اخبار مشهوره
معتبره رسیده که نطفه در رحم چهل روز میماند آنگاه علقه میشود تا چهل روز آنگاه مضغه میشود تا چهل روز
فرموده‌اند هرگاه کسی خواسته که دعا کند برای زن حامله که خداوند بگرداند آنچه در شکم اوست پسر که اجزا
و اعضایش تمام باشد پس دعا کند در این مدت چهار ماه و از این اخبار ظاهر میشود که استعداد ماده از
برای افاضه صورت حیاتیه با نفاذ در چهل روز میشود و مؤید آنست حدیث قدسی معروف خمرت طینة
آدم بیدی اربعین صباحا و در کافی مرویست که جناب کاظم علیه السلام پرسیدند که ما روایت کرده‌ایم
از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود کسیکه خمر آشامید تا چهل روز نماز او مقبول نیست پس حضرت
بعد از کلامی چند فرمودند که چون شراب خورد میماند در ریشه استخوانش یعنی در همه اعضایش چهل روز به
باندازه انتقال خلقت او یعنی تطورات نطفه و علقه و مضغه و آنگاه فرمودند چنین است جمیع غذاهائیکه
میخورد باقی میماند در آنجا چهل روز و نیز فرمودند کسیکه ترک کند گوشت را چهل روز بد خلق
میشود زیرا که انتقال نطفه در چهل روز است و فرمود کسیکه چهل روز گوشت نخورد بدخلق شود
و کسیکه چیزی زیتون بخورد شیطان چهل روز نزدیک او نمی‌آید و کسیکه چهل روز حلال
بخورد خداوند قلبش را نورانی میکند کسیکه چهل روز سویق بخورد پر میشود شانه‌هایش از قوه و کسیکه
هریسه بخورد تا چهل روز نشاط دارد برای عبادت و کسیکه یک انار بخورد دلش نورانی میشود و وسوسه از
او برداشته میشود تا چهل روز و زیان میرساند از بول کسیکه ختنه نشده تا چهل روز و کسیکه ایمان بکلمه
تعلی در سول او آورده ترک نکند از اهل خانه خود را بیشتر از چهل روز و در این رقم اخبار
بسیار است بلکه در عدد چهل آثار بسیار است در شرع مطهر چنانچه رسیده که اگر کسی دعا کند برای چهل نفر
از برادران ایمانی خود پیش از آنکه دعا کند دعایش در حق خودش مستجاب میشود و هم چنین اگر چهل
نفر جمع شوند دعا کنند یا ده نفر چهار دفعه یا چهار نفر ده مرتبه و در ظهور ... چهل مرده
و در ... حفظ کردن چهل حدیث و عمل کردن بآن و اتفاقات در آن اجرهای جزیل رسیده و اگر
در جنازه چهل مؤمن حاضر شوند و شهادت دهند که ما جز خیر از او چیزی ندانیم خداوند شهادت ایشانرا

از جمله اشخاص که خدمت امام عصر علیه السلام رسیده شیخ محمد است صاحب حالی ...
الله علیه در کتاب کلم طیب نقل میفرماید که جناب عالم فاضل ثقه شیخ باقر کاظمی
مجاور نجف اشرف که از احفاد عالم جلیل معروف شیخ ... هادی کاظمی است نقل کرد
که در نجف اشرف مرد مؤمنی در سلک اهل علم که او را شیخ محمد میگفتند در نجف دلالت
و سریره صدق و صفا و خلوص داشت مبتلا بود بمرض سینه بنحویکه چون سرفه میکرد
با اخلاط سینه خون بیرون می‌آمد و با این مرض در نهایت فقر و پریشانی و تنگی
قوت روز نبود و غالب اوقات میرفت نزد اعراب بادیه نشین که در حوالی
نجف ساکنند بجهت تحصیل قوت هر چند جو باشد و با این مرض و فقر دلش مایل
بزنی از اهل نجف شده بود و هر چند او را خواستگاری میکرد بجهت فقرش
اهل زن اجابت نمیکردند و از این جهت در هم و غم شدیدی بود چون مرض
و فقر و یأس از تزویج آن زن کار را بر او سخت کرد عزم نمود بر کردن آنچه معروف است
در میان اهل نجف که هر که را امری سخت روی دهد چهل شب چهارشنبه مواظبت کند
رفتن بمسجد کوفه را که لابد حضرت حجة عجل الله تعالی فرجه را ببیند ... ملاقات
خواهد نمود و مقصدش بدو خواهد رسید مرحوم شیخ باقر نقل کرد که شیخ محمد گفت که من چهل
شب چهارشنبه بر این عمل مواظبت کردم چون شب چهارشنبه آخر شد و آن شب تاریک
بود از شبهای زمستان و باد تندی میوزید که با او بود اندکی باران و من نشسته
بودم در دکه که داخل در مسجد است و آن دکه شرقیه مقابل در اول که در طرف چپ
کسیست که داخل مسجد میشود و تمکن نبودم از دخول در مسجد بجهت خونی که از سینه می‌آمد و چیزی
نداشتم که اخلاط سینه را در آن جمع کنم و انداختنش در مسجد هم روا نبود و چیزی نداشتم
که سرما را از من دفع کند دلم تنگ و غم و اندوهم زیاد شد و دنیا در چشمم تاریک شد و فکر
میکردم که شبها تمام شد و این شب آخر است نه کسی را دیدم و نه چیزی برایم ظاهر شد

پس از این سخن مرا تبسم کرد و گفت برتو [illegible] از هرکس که باشم تو را چه که
کی بنجا آمدی گفتم متوجه نفوذ ندارد در سئوال کردن از این امور گفت چه ضرر دارد
که ما ضرر در پرسیدن حسن اخلاف و شیرینی او متعجب شدم و قلم حال باد شد و جنان
شد که هرچه سخن میگفت محبتم باو زیاد میشد پس جای او از تخمش سیب سالم و با دام
دادم گفت تو او را بکش چرا نمیکنی پس برای او در فنجان قهوه ریختم دیدم و دادم که زنت
داند که از او خود را اگاه بر نداد و گفت تو او را بخور پس گرفتم و او را خوردم و ملتفت
نشدم که تمام او را نخورده و آنکه تا محبتم باو زیاد میشد پس گفتم ای برادر
خداوند تو را امشب برای من فرستاده که مونس من باشی آیا ممکن است که بروم بنشینیم
در حجره جناب شیخ گفت مرا ایم با تو حال صبر خود را نقل کن گفتم ای برادر واقع را
برای تو نقل میکنم من بغایت فقیر و محتاجم از نداشتن که خود را کشتم تا حال و بالای
حال چند سال است از سینه ام خون میآید و علاجش را نمیدانم و عیال هم ندارم
و دل ما مایل شد بزیارت اهل محلمه خودم در نجف اشرف و چون در دستم چیزی نبود
که نفقه ام برایم میسر نیست و مرا این ملاهای ملا علی مزور کردند گفتند جهت
حوائج خود متوجه شو بصاحب الزمان و چهل شب چهارشنبه در مسجد کوفه بیتوته کن
که خواهی آنجناب را دید و حاجتت را خواهد برآورد و این آخر شب چهارشنبه است
و چیزی ندیدم و این همه زحمت کشیدم در این شب ٤ اینست سبب آمدن من اینجا
و اینست حوائج من پس گفت در حالتی که من غافل بودم و ملتفت نبودم اما سینه
تو پس عافیت یافت و اما آنزن باین زودی خواهد گرفت و اما فوت
پس بحال خود باقیست تا بمیری و من ملتفت نشدم باین بیان و تفصیل گفتم
برویم بسوی جناب سید گفت برخیز پس برخاستم و در پیش روی من افتاد چون
وارد زمین مسجد شدیم گفت نمیخواهی آیا دو رکعت نماز تحیت مسجد بکنیم گفتم میکنیم

داخل قبه مسلم شد و در فضای قبه قرار گرفت و مشغول شد چنان بود و من مشغول ... مرا
و نه بودم تا آنکه فجر طالع شد و آن نور عروج کرد و چون صبح شد ملتفت شدم بکلام
آنحضرت که اما سینه ات شفا یافت دیدم سینه ام صحیح و ابدا سرفه نمیکنم و هفته نگذشت
که اسباب تزویج از جائی که گمان نداشتم فراهم آمد من حیث لا احتسب و فقرم بحال خود باقی است
چنانکه آنجناب فرموده انتهی ... اقول مترجم این کتاب از مرحوم مغفور عماد العلما
سید محمد علی پسر جناب سید عباس که حال زنده و در قرای جبل عامل ساکن است
بواسطه تعدی حکام که خواستند او را انتظام کشند از وطن متواری شده بارض نجف اشرف
در روز بیرون آمدنش از جبل عامل چیزی که صرف بنا عجز است نداشت و در ایام مشغول
نبود و نه سیاحت کرد و در ایام سیاحت در بیداری و خواب عجایب بسیار دید بالاخره
در نجف اشرف مجاور شد و در صحن مقدس از عجرات ... منزل گرفت و در نهایت
بیچارگی در حالتی که جز معدود چند نفر کسی مطلع نبود تا آنکه مرحوم شد و از وقت بیرون آمدن از وطن
تا فوتش پنج سال کشید و با حقیر برادر دوستی داشت بسیار محجوب و عفیف و در روزهای ... چند
داری حاضر میشد و کاهی از کتب ادعیه عاریه میگرفت و چون بسیاری از اوقات زیاده از
دانه خرما دو آب چاه صحن ... نبود لهذا بجهة وسعت رزق مواظب ادعیه ماثوره بود و کاهی
ذکر و دعا بود که از او فوت شد غالب شب و روز مشغول بود و مشغول به ... بودند
حضرت حجة علیه السلام ... چهل روز مواظبت کنند باین طریق که قبل از
طلوع آفتاب همه روزه مقارن باز شدن دروازه کوچک که بسمت دریاست بیرون رود
بطرف راست قریب چند میدان یا زیاد قلعه کر ... اورانه چند انگاریند در کل آنها
بکی از آنها آب آنحضرت بیاورد در آب انداز و چنانی کرد تا سی و هشت روز یا سی و نه روز
... فرمود پس روز ... در حالتی که سر پا بی بود و طاقم بغایت تنگ
که ملتفت شدم که یکی از عقب می آید ... ملحق شد بلباس عرب با چفیه و عقال سلام کرد

روی خود را که پرانیدم و خواستم دست مبارکش را ببوسم کیر اندیدم و بنیز در آن ایام بعضی
بتبد گفتند که ختم آیه امن یجیب المضطر اذا دعاه ویکشف السوء را دوازده هزار
مرتبه در یکجا مجلس بغایت مجرب است و بعضی بکرا دوازده هزار مرتبه گفتند و بعضی گفته بود هرکه را
کسی مشغول این ختم شود بنا نشود باشد که حاجتش برآورده شود در حال خواندن عدد بانی مراد دارد
شود که ازا قطع کند و نخوانده باشد تمام رسانده بعد ازشب از صبح تا شام دوازده هزار مرتبه را در یک
مجلس خواندم در شب جمعه عمارت از ... شروع کردم که با صد مرتبه ... خواندم و در حجره را بسته
بودم و چون به الحمدلله ... داشتم چراغ روشن بود اقتصاد مرتبه باقی بود که دیدم
شعله چراغ مضطرب شده شدت میکرد ... بخود گفتم در حالیکه دوراهتهای حجره بسته
باد از کجاست در آن حال چراغ خاموش شد بسیار خوف کردم که ... که چراغ را
روشن کنم و اگر برخواستم خوف ام خوردن ... داشتم و چون زحمت زیاد کشیده بودم حاضر
دست بردارم و تمام بکنم و در تاریکی کمال اضطراب را دارم در آن حال ... زدیکتر شیم
و شکایت خود را بخداوند کردم که ... زمانی نگذشت که چراغ روشن شد گویا کسی او را روشن
نمود حالم مستقر شد و ختم را تمام کردم و این عجایب که در سبب ... و ذکرش مناسبت
دارد آنکه فرمود چون بمشهد رضوی مشرف شدم با فراوانی نعمت الحمدلله ... بسیار تنگ
هیچ امروز که بنا بود زوار بیرون بروند چون یکقروش نان که خود را باین ایام نداشتم
مرافقت نکردم زوار رفتند ظهر شد بحرم مطهر مشرف شدم پس از ادای فریضه دیدم اگر خود را
بزوار نرسانم قافله دیگر نیست و اگر بمانم بجان جون زمستان میشد تلف میشوم برخاستم
نزدیک ضریح رفتم شکایت کردم و افسرده خاطر بیرون آمدم و با خود گفتم ... حال که
بیرون میروم اگر هلاک شدم مستریح میشوم والا خدا را ... سانم از دروازه بیرون آمدم
از کسی راه را پرسیدم ... راه دادن ... بخود براه رفتم بجائی رسیدم فهمیدم راه را
گمشده در بیابانی با پا رسیدم که سوای حنظل چیزی در او نبود از شدت گرسنگی

مرا سوخت ملکی بحال خود واگذار فرمود بعقب نگاه کن نظر کردم بوته دیدم که شش عدد خربزه بزرگ
داشت پس فرمود یکی از آنها را قطع کن و نصف بکرا بیع بخور و نصف دیگرا با خربزه های
دیگر همراه خود بردار از این راه بخط مستقیم روانه تو میرواقرب بظهر نصف خربزه را بخور و خربزه
دیگر را البته حرف ملکی که بکار خواهد آمد نزدیک غروب ... خواهی رسید انها تو را بقافله
خواهند رسانید پس از نظر من غایب شد من برخاستم یکی از آن خربزه ها را شکستم بسیار
لطیف و شیرین بود که شاید بان خوبی ندیده بودم او را خوردم و برخواستم و دو خربزه دیگر را
برداشته روانه شدم و طی مسافت میکردم تا ساعتی از روز بر آمد خربزه دیگر را شکسته
نصفش را خوردم و نصف دیگر را در وقت ظهر که هوا بسیار گرم بود خوردم و باقی را
دیگر روانه شدم قریب بغروب آفتاب از دور چشمه دیدم اهل آن چون مرا از دور دیدند
بسوی من وحشت کردند و مرا بسرعت تمام گرفته بعنف بسوی چشمه بردند گویا خیال کرده
بودند که من جاسوسم و چون عربی نمیدانستم و انها جز فارسی زبانی نمیدانستند هرچه
میکردم کسی گوش بحرف من نمیداد تا بزرگ چشمه رفتم بزرگ چشمه با خشم تمام گفت از کجا آمدی
راست بگو والا تو را میکشم من بهزار صدق الحمد گفتم حال خود را و بیرون آمدن
و بیرون از مشهد مقدس و راه گم کردن را ذکر کردم گفت ای سید دروغ گفتی این جاها که تو میگوی
متنفس عبور نمیکند الا آنکه تلف خواهد شد و جانور او را خواهد خورد علاوه این ...
مقدور کسی نیست که در این زمان طی کند زیرا که الطریق متعارف از اینجا تا مشهد سه منزل است
و از اینجا که تو میگوئی نزدیکها خواهد بود راست بگو والا ترا با این شمشیر میکشم و شمشیر خود را
کشید برروی من در این اثنا خربزه از زیر عبای من پیدا شد گفت این چیست تفصیل را
گفتم تمام حاضرین گفتند در این صحرا ابدا خربزه پیدا نمیشود خصوص این قسم که ما تا کنون
ندیده ایم پس بعضی بعضی دیگر رجوع کردند و بزبان خود گفتگوی زیادی کردند گویا
مطلع شدند که این خرق عادت البته بیاری حضرت مقدس رضوی علیه السلام باشد

بنحوی که مستغرق نشد تا مطلق شده خود را با حمل بر سانیدم بهمین حال باندم و ظلمت فرو گرفت
دعا نمیشدم بر توقف در انمکان با نهایت تشویش که از جهت عیال داشتم الس‌ یب
الحوائج حضرت کاظم علیه السلام استغاثه کردم و متوسل شدم ناگاه مردی از میان باغها پیدا شد
و بمن سلام کرد پس از او خجل شدم که مرا باین حالت دیده که در گل فرو مانده‌ام پس او حالم پرسید
پس برای او شرح کردم پس نزدیک شد و دست مرا گرفت و ظرف آب را برداشت و هر کجا قدم
میگذاشت من پای خود را در جای قدم او میگذاشتم و با او سیر میکردم تا رسیدم با اول شط
که از دستگیر گذشتند پس گفتم خداوند تو را جزای خیر دهد ظرف آب را بده گفت تو نمیتوانی چگونه
او را برداری و او در پیش و من در پشت سر او میرفتم و در هر مقداری از سیر سؤال میکردم که ظرف را
بمن ده و بر گردد و او ترتیب بهمان سخن جواب بمن میداد و من چنان غافل بودم که ملتفت
نشدم که آب چرا اطراف را گرفته و از برای احدی ممکن در این حال نمانده و از این جهت
اصرار میکردم که بمنزل خود برگردد و بخیال اینکه از سکنه آن بیابان است تا انکه نزدیک شدم
با دا خرسده پس ظرف را بمن داد و دست مرا گرفت که در آب نیفتم چون راه سوره تنک بود
و مرا تقدم داشت چون در پشت سر من افتاد برگشتم بطرف او که برای زحمتش چیزی بدهم
او را نیافتم آنوقت ملتفت شدم و گفتم سبحان الله من چگونه باین شخص اصرار میکردم
که برگرد و حال آنکه در این زمین ممکن نبود که او باینجا برگردد و دانستم که او از عبد کان
صالحین بود **حکایت** جناب عالم جلیل و فاضل نبیل الصالح الصفی آقا میرزا ابراهیم
سلمی سرابی ره الله نقل کرد از والد ماجد خود عالم ربانی و مرشد اساتید صاحب کرامات بالمر
آخوند ملا زین العابدین سلماسی قدس سره که در ارض اقدس کاظمین که مشهور کردد در سنه
هزار حوالی خیر شتی که طاعون عالم را فرو گرفت و دیار را اخالی نمود از اهلش آب دجله
طغیان کرد بنحوی که در کوچها و حرم مقدس بسته شد چند نفر از صلحا بجهة تعمیر بسیار
گذاشتند تعمیر کردند و مرا هم با عیال در انجا نشسته چهل چند نفر شریک شدیم بجهة جا از

کم سرو در بود و راه امدی با بی راه نداشت چون در باز شد دیدم شخص را از اهل علم که او را ملاقات
ملاقات میکنند و از فضلا بود لکن در اسلام چنین حالت جمع داشت و با غربهم سامره و در جمعی آنجا بود پس با او
گفتیم از روی تعجب که در این وقت چه چیز روز چگونه جمعاش بشما کفت که بان پس در ماند
ولایت کرد از شدت اعتقاد و این آیه را خواند وَفِی السَّمَاءِ رِزْقُکُمْ وَمَا تُوعَدُونَ
دانستیم که رزقش را در ان وقت از خزانه غیب رسانند پس در حرم مطهر را گشودند و
زیارت کردیم و چون کسی نبود هر روز وقت ظهری باز میکردند و بعد نماز خوردیم و
قیلوله میکردم آنگاه مشرف میشدم پس از ادای نماز و زیارت برمیگشتیم و در رای بستیم
تا انکه در روزی چون بخواب رفتم دیدم در حرم مطهر مشغول زیارتم تنها چون غالب آن
ایام پس جنازه را از در صحن که سمت پایین پا است داخل کردند و تقدیر شد نفر یا بیشتر
دوازده که زیادتر نبود همراه جنازه و در شخص سفید پوشی بهتر که دانستم امیر مؤمنین بود
امام هنوز با شد و کلیدی تا انکه نزدیک ایوان مقدس رسیدند پس حضرت موسی بن جعفر علیهما
السلام را دیدیم در حرم مطهر است و به آن دو شخص خود بزبان فارسی جرئت تا اینجا پس آن
اموات شرکتی شدند و در گوشه خود را مخفی کردند پس جنازه را الجماعت نزدیک ضریح کذا
و صف کشیدند و چیزی بر روی جنازه انداخته بودند که چرا از گوشهای آن پاره بود پس تقدم
الجماعت زیارت مختصری خواندند چنانکه آن شخص در وقت دخول حرم اذن دخول مختصری
خواند مختصر از ایشان در حال کشیدن آن صف ملتفت شدم که از او پرسیدم که این جنازه
از کیست گفت از فلان شخص و او را شناختم که بسیار بدکار و متهتک در معاصی و متجری بود
پس متعجب شدم که چنین مجرم تبه کار رفقاش باینجا رسید که حضرت چنین شفقت درباره او کنند
پس از کثرت شوق و شعف و امیدواری بشفاعت آن بزرگواران که تا اینجا است مشغول گریه شدم
و از خواب بیدار شدم و وقت ظهر بود وضو گرفتم و داخل شدم چون بهمانجا که در خواب ایستاده
بودم رسیدم جنازه را دیدیم که آوردند و همان اشخاص که ایشان را شناختم و از جنازه و او پاشش

بجای آورد و در بالای سر حضرت نشست و گفت یا امیر المؤمنین در خدمت صد سال است
بسر بردم و از تو جدا شدم نه طلا را دیدم نه سکوت و حال که سنی مرا دادی الهام را آن از رسانده
و اینک از تو جدا میشوم و بیرون کرانست مفارقت تو و داع میکنم تو را که وقت مفارقت میان من
و تو رسیده انگاه بیرون آمد و با مکاری بیرون رفت که بوقف و سرای بگذرد و در مرافقت او بود
و بهمان سمت ابوبکر ان و جماعتی از مکاریان و شتران نجف بیرون رفتند تا ابو هبیش آمدند پس
بعضی گفتند وقت بسیار است پس فرود آمدند و ابو البقا نیز با ایشان فرود آمد و خوابید پس امیر
المؤمنین علیه السلام را در خواب دید که با وی فرمود ای ابو البقاء از ما مفارقت کردی پس
از این مدت دراز برگرد و همان جا که بودی پس گریان از خواب برخاست پس از سبب گریه پرسش
او پرسیدند آنچه در خواب دید نقل کرد و برگشت چون دختر آنش او را دید فریاد برآوردند پس
خواب خود را نقل کرد و بیرون آمد و کلید قبه مطهره را از خازن ابی عبد الله بن شهریار قمی که
از بزرگان علما است گرفت و بعادت خود نشست تا سه روز در روز سیم مردی وارد شد و
ترکیه در پشت او بود بهیئت آنانکه چاروادار میکنند پس ترکیه بار کرد و از آن جامه بدر آورد
و پوشید و داخل قبه مطهره شد و زیارت کرد و نماز بجای آورد و دیگر ابو البقاء داد
و گفت از این طعام برای من حاضر کن که بهار بخورم ابو البقاء نان و خرما و ماست حاضر کرد پس
با او گفت اینها مرا نفع نمی‌رسد اینها را برای اولاد خود که صرف کنند و این درهم دیگر را
بگیر و برای من مرغ و نان بگیر پس مرا گرفت و آورد چون وقت نماز ظهر شد ظهر و عصر را بجای آورد
و آمد بنزد آن مرد با او بود پس طعام را حاضر نمود و با هم خوردند و آن مرد دست خود را شست
و گفت چادر برای من سنگهای وزنه طلا را پس ابو البقاء رفت نزد زرگری و قصه را ذکر کرد در
در خانه نقی بن اسامه علوی آن چه بود گرفت از او صفحه را که در اول وزنهای طلا و نقره
پس آن مرد جمع کرد تمام وزنها را و از او گرفت گذاشت حتی بجودی داد و شب دکمه بیرون آورد و بر
از طلا و در مقابل آن وزنها گذاشت و از رگیت در داغ ابو البقاء برخاست و آنچه ماند آن را است

کیسه را که من بیفکن که خواست از او بیرون رود حقه خود را از او مطالبه کن که او بیست سال است با تو پس
بیدار شد و نوبه خود کرد و پس پیر مرد صالح عابد برادر دید که بهشت حقه برسیده هیکشد بجهت تحصیل
وقت حلال و عمر خود را صرف میکرد در قناعت پس جهاد کرد از او دعای پوسانه برگشت و داخل
شد در روضه مقدسه و کلام گذشته را اعاده نمود پس در شب سیم دیدند آنچه دیده بود در شب اول
پس بیرون رفت و همان مرد را دید پس برگشت و سؤال خود را اعاده نمود در شب ستم پس آنها که در
در خواب دید پس بیرون رفت و همان مرد را دید تمام مقربات را برای او نقل کرد حقه را از
او خواست چون عابد سخن او را شنید ساعتی فکر کرد انگاه گفت انت والله بیرانم بیتر
حقه را فردا بعد از ظهر در نزد دکان شیخ عطار چون روز دیگر شد و مردم جمع شدند در نزد
دکان عابد خواهش نمود از عطار که امروز وعظ را بمن واگذار قبول کرد پس عابد گفت
من فلان پسر فلانم در او خدمت شده‌ام از حق الناس و بی رغبتی بزرگ دیدم بتوفیق خود
خداوند وقت عزلت و با این حال مرا امری عظیم روی داد که میترسم شما را از
عذاب الیم و سختی آتش دوزخ و چیز بگویم شما را بعضی از انچه خواهد آمد در روز قیامت
کمی قران کرده بودم برای حاجت پیش از این بدتر از سفر او در حدود چهار کم عشر
یک قران است و قرار دادم که از او در خلال بیست روز باو برسانم هر ده روز نصفی عشری
پس قسط ده روز را ادا کردم از قیمت هیزم انگاه او را طلب کردم اثری از او ندیدم و
گفتند که او به بغداد رفته پس شبی در خواب دیدم که کویا قیامت بر پا شده و مردم جمع شده‌اند در
موقف حساب و مرا با او نیز دیگر آوردند بموقف حساب پس خداوند بکرم خود مرا رخصت داد
که بسوی بهشت روم پس رو بسوی او فرستاد چون بسمت او قصد کردم صراط را دیدم که برای او
دوزخ است دارد صدای مهیب و ترسناک او هراسان شدم چون رسیدم باو طلبکار یهودی خود را
دیدم که مانند شعله آتش از دوزخ در آمد و بر صراط ایستاد و راه مرا بست و گفت بجا دشا
مرا بده و از پی کار خود برو پس هرچه تضرع و التماس کردم و گفتم تو را جستجو کردم و در رساندن آن

اطفال در کوچه منتظر بودند که گلوله را بیندازند که با او بازی کنند بلکه روزی دختری
دست خود را بالا کرده بجهت حاجتی پس گلوله آمد و از آستین او داخل شد و از زیر
دامنش بیرون رفت و آسیبی به او نرسید و بعض صلحا شیر امیرالمؤمنین علیه السلام را در
خواب دید که در دستش [illegible] از سبب آن پرسید فرمود پس برگردانیدم گلوله را از شما

حکایت از جناب عالم ربانی [illegible] صاحب کرامات باهره و فضائل [illegible]
آخوند ملا زین العابدین سلماسی تلمیذ [illegible] و صاحب اسرار جناب بحر العلوم اعلی الله
مقامهما که در ایامی که [illegible] برای جهت کشیدن قلعه [illegible] روزی در حرم
مطهر نماز میخواندم دیگری غیر از من در آنجا نبود تا مرد ترکی داخل شد و بعد از زیارت
بزبان ترکی بحضرت خطاب کرد که [illegible] از تو میخواهم و تو [illegible] حضرت غلام
[illegible] از تو جدا نشوم تا از تو [illegible]
[illegible] سخنان بسیار میگفت و کلمات [illegible] این زبان [illegible]
چون سخنانش تمام شد برخاستم و اورا منع کردم و متغیر شدم که این چه سوء ادب است
که با امام علیه السلام سخن گفت [illegible] که میبایست [illegible] سرد و کار خود
[illegible] ایشان را رعایت [illegible] عالم [illegible]
[illegible] خود در زاویه [illegible] مشغول شد به [illegible]
[illegible] ناگاه صدائی شنیدم چون صدای زنجیر [illegible] چون نگاه کردم
دیدم که [illegible] افتاده [illegible] در سمت پائین پا [illegible] چون آن صدا
شنید [illegible] برگشت [illegible] خوشحال و مسرور [illegible]
[illegible] حکایت [illegible]
[illegible] سخنان [illegible]
[illegible] تعجب کردم و خداوند را شکر کردم [illegible]

غیر از چیزی در این تحیر بودم که [illegible] از داخل حرم [illegible]
بلند شد [illegible] تا آنکه [illegible] شد در موضع سجود پس سجده کردم [illegible]
الی با جعد [illegible] که [illegible] و جناب [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] کرام در [illegible]

حکایت سید [illegible] در حقائق التنزیل و
دقائق التأویل در تفسیر آیه شریفه فیه آیات بینات [illegible] در خانه خدا
[illegible] بعلاوه [illegible] عالم [illegible]
ایشان [illegible] که از آیات [illegible] در غیر او [illegible]
هر گاه داخل [illegible] در آنجا و در [illegible] کشند [illegible]
[illegible] و صید [illegible] در اطراف ایشان [illegible]
[illegible] عادت جاری [illegible] در [illegible] حرم [illegible]
حرم [illegible] در این [illegible] بزرگی [illegible] خداوند [illegible]
که جدا نموده این خانه اطراف او را از سایر [illegible] زمین [illegible]
این [illegible] که ذکر [illegible] وصف [illegible] بیان [illegible]
[illegible] و بیان عادات جاریه و طبیعت [illegible] آنها [illegible]
[illegible] که در [illegible]
و حال [illegible] آمده [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] جنس خودشان و مخالف [illegible] با آنها [illegible] این پرندگان
از [illegible] و [illegible] ایشان و آنکه خود [illegible] حرم [illegible]
[illegible] از پرواز کردن بر بالای خانه [illegible]
[illegible] پرواز [illegible] پرواز [illegible] بال خود [illegible]

و من دخله کان آمنا و در کافی از حلبی روایت کرده که سؤال کردم از جعفر
صادق علیه السلام از آیه مذکوره فرمود هر وقت بنده جنایتی کند در غیر حرم پس
[illegible] بسوی حرم جایز نیست از برای [illegible] که او را در حرم بگیرد و از علی بن ابی حمزه روایت
کرده که آنجناب فرمود کسی که دزدی کند در غیر مکه یا جنایتی بر نفسی وارد آورد پس
فرار کند بسوی مکه [illegible] تا آنکه از حرم بیرون رود [illegible]
سماعه روایت کرده که خدمت آنحضرت سؤال کردم از شخصی که از او طلبی داشتم و از من
پنهان شد [illegible] پس دیدم او را که دور کعبه طواف میکرد آیا مطالبه کنم از او مالی خود را
فرمود نه و سلام مکن بر او و مترسان او را تا از حرم بیرون رود [illegible]
بجهة [illegible] است [illegible] مردگان مدفون در آنجا از فزع
اکبر ایمن [illegible] در آنکتاب [illegible] آنجناب مروی است که هر کس دفن شود
در حرم [illegible] از فزع اکبر [illegible] ازو [illegible]
[illegible] خوشان [illegible]
در آنکتاب از علی [illegible] مرویست که گفت سؤال کردم از آنجناب از [illegible]
که آیا [illegible] خانه کعبه است [illegible] کسی داخل خانه شود [illegible]
[illegible] از عقب
خداوند [illegible] از [illegible] امان دارد از [illegible]
کنند او را تا از حرم بیرون رود [illegible] از آنحضرت روایت شده که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود روز فتح مکه آگاه باشید بدرستیکه خداوند حرام کرده
مکه را روزیکه آفرید آسمان و زمین را پس او حرام است بحرام کردن خداوند
تا روز قیامت [illegible] صید او را و قطع [illegible] درخت او را [illegible]
[illegible] او را و حلال نمیباشد لقطه [illegible] او را [illegible]

آنحضرت [illegible] داخل مدینه شد فرمود خداوندا محبوب کن مدینه را [illegible]
کردی و از آن محکم‌تر در برکت ده صاع و مد او را [illegible]
و آن شخص [illegible] است از [illegible] مقامات زیارت و [illegible]
صادق علیه السلام فرمود کسیکه بمیرد در مدینه مبعوث میکند خداوند او را در زمره امان [illegible]
دارندگان در روز قیامت [illegible] که آنحضرت [illegible] حرام کرد [illegible]
و قطع کردن درخت او را [illegible] احکام آن در کتب فقها [illegible]
[illegible] از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود مکه حرم خداست و مدینه
حرم محمد صلی الله علیه و آله و کوفه حرم علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible] علی علیه السلام
حرام کرد از کوفه [illegible] حرام کرد ابراهیم از مکه و محمد صلی الله علیه و آله از مدینه [illegible]
در فضیلت دفن در ظهر کوفه [illegible] عذاب قبر و سؤال [illegible] مدفون در آنجا [illegible]
[illegible] در آن [illegible] داد [illegible] ثواب [illegible]
باشد [illegible] خواب در نجف [illegible] عبادت [illegible] زیاده
از [illegible]
[illegible] است [illegible] عجیب [illegible]
رعایت جوار حضرت ابا عبدالله علیه السلام [illegible] و پدر و مادر آن بزرگوار [illegible]
علیهم [illegible] مبارک [illegible]
قرار داده [illegible] اجابت [illegible] در [illegible]
[illegible] ملائکه [illegible] نازل [illegible]
ایشان [illegible] سلام [illegible] علیه [illegible]
الله علیه و آله [illegible] بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] پیش از طلوع آفتاب [illegible] زیارت

جز رنج شداید برزخ و عذاب قیامت و ارتفاع درجات حسب ایشان چیز دیگر
نیست پس چه شده که استخوان مردگان با این همه بدکرداری در جوار ... اعتبار کرده
قابل این همه اکرام دانسته شدند تا آنکه ... در ارشاد القلوب نقل کرده که جمعی از
صلحا دیدند که از جمیع قبور دار السلام خطی از نور بآسمان کشیده و بقبر مطهر حضرت امیر علیه السلام
بسته شده حکایت شیخ دیلمی در ارشاد القلوب روایت کرده از عبد الرحمن بن حازم
که گفت بودم در کوفه روزی ... سیدم ... پس آمدم ...
پس چرخها دکان را بسمت ... پس ... در دکان ... پس آن جوان ...
بردند ... پس چرخها دکان ... شد تعجب شدم از این قضیه پس ...
پیشه برگشتند پس چرخها دکان ... مراجعت کردند ...
رشید گفت ... بر دوش ... سال ... از ... پس ...
الله را بنزد او آوردند پس ... گفت ... جلیت گفت ...
پدرم از پدرانش که ... علی بن ابیطالب علیه السلام ...
او را حرم قرار داده هیچ چیز ... خواهد ... پس ...
خواستید ... و در نزد آن ... نماز ... کرد ... بستند ... حکایت در کتاب ...
کرد که قبه بنا کنند ... داشته باشند پس ... حکایت در کتاب ...
نقل کرده از ... خادم ... امیر المؤمنین علیه السلام را در خواب دیدم که ...
... پس ... چشم ... گفت ...
که در ... چون صبح شد ... را برای ... پس ...
و در نزد ... شدند که ... پس ...
کردند ... خواب دیدم ... آیا تو را
منع کردم که ... آن ... در جوار ... منع کردم ...

... بعد از ملکت پس ... خورد ... او ... سطیح ... شد ... از قضا ...
و سید ... چون ... شد ... گفت ... سطیح ... خواب ...
... گفتند ... خواهد ... خواب ...
... گفت ... سطیح ... شد ...
... فرستاد ... سطیح ... پس ...
گفت ای سطیح ... رأیت حممة خرجت من ظلمة فوقعت بارض
تهمة فاکلت منها کل ذات جمجمة ... در خواب ... از ...
... سطیح ... خواب ... گفت احلف بما بین الحرتین من حنش لتهبطن ارضکم الحبش ولتملکن ما بین ابین الی جرش ...
در میان ... زمین ... جرش ...
... سطیح ... بعد ...
... گفت بل بعده بحین اکثر من ستین او سبعین یمضین من السنین ...
... سال ... گفت ...
... سطیح ... بل ینقطع لبضع وسبعین من السنین ثم یقتلون ...
... بعد از ... سال سلطنت حبشه ... گفت ...
... گفت یلیه ارم ذی یزن یخرج علیهم من عدن فلا یترک منهم احدا ...
... قوم ... گفت ... سلطنت ...
... گفت ...
گفت نبی زکی یاتیه الوحی من قبل العلی ... گفت ...
... گفت ... یوم یجمع فیه الاولون
والاخرون یسعد فیه المحسنون ویشقی فیه المسیئون ... گفت ...

ویعجز الناس فی الیسر والنهار ویغل ... القدر من القذاء ... الحق ...
القری ... القری ... العوایة والعمی ... کان ...
الارض عدلا وقسطا والایام ... جلا ... کلام سطیح ...
و خلاصه معنی آن ... طغیان ... قطع ارحام ...
و حلال را حرام ... ترسان ...
و در آن وقت ... قحط و غلا ...
کنند ... علمای ... شکر ...
کوشش کنند ... زنان ...
... قائم آل محمد ظاهر شود ...
بقتل آید ... مقتول ...
بار دیگر ... خروج ... در آن زمان ...
صاحب الزمان صلوات الله علیه ...
و راحت ... کنند ...
علامات قیامت باشد ... سطیح ...
کفتند ... سال ...
... سلطنت ...
رواج ... ملوک الطوائف بسبب اختلاف ...
... اختلاف ...
... سال ...
... سال ...
بر ... شیر ...

رحمه بین الناس للمبقات یکون فیه لمن اتقی الفوز والخیرات ربیعه گفت ای سطیح ... ای سخنان را
قال ای ورب السماء والارض وما بینهما من رفع وخفض ان ما انباتک به لحق ما فیه امض چون این سخنان
بپایان رفت ... العراق ...
... سطیح ...
در ... علو ...
مانند ... سطیح ...
مجلس ... چون ... سطیح ...
... چشم ...
الخیر که از کاهنان ...
قائم مقام ... کهانت ...
بعض کلمات که دلالت بر ظهور ... آخر الزمان ... سطیح ...
قائم آل محمد ...
این لقب ... سطیح ...
برگرفت ... سطیح ...
ان سطیح ... البیت الحرم ... الظلم ...
اذا ... والقدم ...
... سطیح گفت ...
که ... قائم
آل محمد ... فقال سطیح اذا غارت الاخیار وفازت الاشرار وکذب بالاقدار وحمل المال بالاوقار
وخشعت الابصار ... وقطعت الارحام وظهرت الطغام ...
واختلفت الکلمة وخفرت الذمة وقلت الحرمة وذلک عند طلوع الکوکب الذی یفزع العرب

[illegible]

یک سال بعد از آن آذرباد حکیم ظهور نمود و از چهار نسب ... زردشت ... [illegible]

زمان دولت اردشیر بابکان ظاهر شد و مردم را برین ... زردشت ... [illegible]

[illegible]

وسطیح ... مادام الحیوة تابع او ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... حفره ... و حطب فراوان ... آتش ...

... قتل اصحاب الاخدود النار ذات

الوقود اذ هم علیها قعود وهم علی ما یفعلون بالمؤمنین شهود ...

... بالجمله چون آتش از آن حفره زبانه زدن گرفت ذو نواس ...

... النار ذات الوقود اذ هم علیها قعود ...

... بعضی را با تیغ ... و برخی را با آتش ...

... ناگاه کودک بسخن آمد و گفت ای مادر ... آتش دنیا اختیار مکن ...

... از جمله حکمای عجم ...

[illegible]

الملک بالجند والجند بالمال والمال بالخراج والخراج بالعمارة والعمارة بالعدل والعدل باصلاح العمال واصلاح العمال [illegible]
باستقامة الوزراء و رأس الکل تفقد الملک امر نفسه و اقتداره علی تأدیبها و تملکها [illegible] ابوذرجمهر
[illegible] که در عهد [illegible] سلطنت با نوشیروان [illegible]
[illegible] تا نوشیروان شبی در خواب دید که از پیش تخت او [illegible]
[illegible] خواب [illegible]
[illegible]

ترکستان می‌رود [illegible] هر شهری و هر دهی [illegible] بانگ [illegible] پیش سلطان [illegible] این سخن [illegible]
بردند گفتند این بانگ [illegible] است که در جهان افتاده [illegible] انوشیروان [illegible] گفت [illegible]
انوشیروان گفت [illegible] جهان [illegible] و عمال ملک ستم کنند [illegible]
زمین [illegible] که کار [illegible] ملک [illegible] انوشیروان [illegible]
و دانشوران [illegible] خراج [illegible] کنند چون زمین آبادان [illegible]
بر خراج [illegible] از خراج [illegible] مردم را [illegible] از پنجاه سال افزون [illegible] کمتر سال
داشته باشد از خراج معاف [illegible] باج طلب نکنند [illegible] خراج [illegible]
[illegible] از شش درم [illegible] از دوازده درم [illegible] انوشیروان
[illegible]
[illegible] نوشیروان [illegible] چون آن [illegible] گفت خلق [illegible]
چنین [illegible] در باب اخلاق [illegible] روزی یکی از امرا [illegible] نوشت که پادشاه [illegible]
[illegible] جواب نوشت که [illegible] ارباب استحقاق [illegible]
[illegible] نوشت که پادشاه [illegible] مردم [illegible]
[illegible] در جواب نوشت [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] جواب نوشت [illegible] ارباب استحقاق رسد [illegible]
[illegible] انوشیروان [illegible] عمارات [illegible]
[illegible] پرسید گفتند [illegible] خانه دارد [illegible]
[illegible]
قیصر گفت [illegible] روزی در دیوان عدل [illegible] سلطان [illegible]
یکی از [illegible] گفت [illegible] ملک [illegible] گفت [illegible]
در ایام [illegible] چون [illegible] برداشت [illegible]

در خاطر آورد که این مردم از فرزندان اصحاب [illegible] در بزرگان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]

لاجرم [illegible] انوشیروان [illegible]
[illegible] دختر [illegible]
[illegible]

و تری الشمس اذا طلعت تزاور عن کهفهم ذات الیمین و اذا غربت تقرضهم ذات الشمال و هم فی فجوة منه چنان حفظ بود
که هیچ کس ایشان را نتوانست دید ایشان شد چنانکه خدای تعالی عموم بندگان خطاب کند که لو اطلعت علیهم لولیت منهم فرارا
و لملئت منهم رعبا با مجملهم ... رسید که حصید ... تا از شهر فرار کرده اند قیصر در خشم شد و ایشان را
از جهان طلب کرد ایشان ... چنان حفظ بیت ... چادر ... از اشیاء تقلب یعنی ...
اندر رفته اند قیصر جمهور را بطلب ایشان بیرون فرستاد و یکی ... کرده ... نیافتند و کسی را نیافتند در الحاجت سیصد
و نه سال در آن غار خفته بماندند و این بقدرت یزدانی صعب نباشد چنانکه هم خدای ... ایشان اشارت کند و فرماید ام حسبت
ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا و ایشان را اصحاب کهف گفتند از آنکه در غار خفتند و اصحاب
رقیم نامیدند از بهر آنکه ... شرح حال ایشان را در لوحی رقم کرده ... چند زمان او
بیدار شدند چنانکه خدای فرماید در مدت خواب ایشان و لبثوا فی کهفهم ثلث مائة سنین و ازدادوا تسعا ...
حالت ایشان از خیال خواب دراز انگیخته شوند چنانکه فرماید و کذلک بعثناهم لیتسائلوا بینهم چنانکه
ایشان را در خواب ... انگیخته شوند تا از یکدیگر ... حال خویشتن بپرسند ...
... خواب بیدار شدند و از آن پس آن شش تن ... و در آن وقت ... قال
قائل منهم کم لبثتم قالوا لبثنا یوما او بعض یوم یکی از میانه گفت مدت ... این غار ... مقدار
از زمان ... اگر در ... خفته ام ... آمده ایم ... اربکم اعلم بما لبثتم و
ایشان سخت گرسنه ... خواستند تا خوردنی ... بدست کنند چنانکه خدای فرماید فابعثوا احدکم بورقکم هذه
الی المدینة فلینظر ایها ازکی طعاما فلیأتکم برزق منه و لیتلطف و لا یشعرن بکم احدا گفتند یکی از خود را
باید ... شهر فرستاد تا خوردنی ... بدست کند و ... که آن فرستاده ... کند در ...
باشد ... آن جماعه ...
تملیخا را از میان ... به شهر آمد ...
برگرفت و از جای ... و چون ... غار رسید آن باب ... و در راه ... دید
دید ... در ... در عجب رفت که

و نام پدر روحوس ... گفت ... کن ... ایشان
سلامت ... تملیخا چون ... از سر تا پای ... عجب ... و گفت
سیصد سال ... از جهان ... این چه حدیث ...
که حضور ... عرض ... کرده اند ... سخن ... است ... این حدیث واقع
... تملیخا فرمود ... ایشان ... غار
... ایشان را دیدار کنند ... رکاب ... تملیخا
... تملیخا ... اجازت ...
غار در ... از دیدار این گروه ... ایشان ...
... آن غار اندر رفت و ... سیصد سال افزون ...
غار خفته ایم ... آیتی بزرگ ... کنند گفتند ...
... دیدار ... خویشتن ...
... بشنیدند و گفتند الهی ... خویش ...
... دعای ایشان به اجابت مقرون شد ... تملیخا ...
بر در غار ... تملیخا ... غار ...
... ایشان را در دیبا ... تابوت ... زرین ...
... کفتند ... تابوت زرین ...
تابوت ... فقالوا ابنوا علیهم بنیانا ربهم اعلم بهم قال الذین
غلبوا علی امرهم لنتخذن علیهم مسجدا ... بر در آن غار ... کردند ...
... بنا کردند ... عبادت کنند ...
... در الغار و کلب ... اختلاف ...
... هر کس سخن گفت بعضی ... آن باشد که ایشان سه تن ... چهارم

... بر جبیس ... گفت ... در تصرف ... مردم ... عورت
... طرناطا ... خاطر ... حکم ... چرجیس ...
... طرناطا ...
... از این اصنام ...
...
... طرناطا
...
... چرجیس ...
طرناطا ...
... چرجیس
مردم ... چرجیس ...
... چرجیس ...
... چرجیس ... طرناطا
...
...
...
...
... چرجیس ...
... طرناطا ...
...

... طرناطا ...
...
... طرناطا ... چرجیس ...
... طرناطا ...
... طرناطا ...
...
آهن ...
آهن ...
... چرجیس ... طرناطا ...
... آهن ...
... چرجیس ...
... چرجیس ... طرناطا
...
...
... چرجیس ...
... ایمان آور ...
طرناطا ...
...
... چرجیس ...
...
...

از بهر من را فکری کن و اگر نه تو را به تیغ خواهم کشت دارو را بار دیگر مرب سیما کرد و به زبان بربری [illegible]
گفت [illegible] و سر بران [illegible] از علازمان حضرت طبرناطه [illegible]
بشنید و صورت حال را عرض [illegible] طبرناطه در خشم شد [illegible] زبان طبرناطه [illegible]
رحمت [illegible] مرب سیما [illegible] چندانکه [illegible] از همه [illegible]
[illegible] مرب سیما [illegible] طبرناطه از غایت خشم [illegible] هلاک [illegible]
[illegible] فراموش [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

حوالی سلامت ... [illegible] ... این اشعار ... گفت

والاشرم المغلوب ليس الغالب ... [illegible]

... [illegible] ...

الرحمن الرحيم الم تر كيف فعل ربك باصحاب الفيل الم يجعل كيدهم في تضليل وارسل عليهم طيرا

ابابيل ترميهم بحجارة من سجيل فجعلهم كعصف ماكول ... [illegible]

... [illegible] ... عبد المطلب و ابو مسعود ... [illegible]

... [illegible] ... عبد المطلب ... [illegible]

[illegible]

... [illegible] ... عبد المطلب ... [illegible]

... [illegible] ... اللهم ... [illegible]

[illegible]

... [illegible] ... عبد المطلب ... [illegible]

[illegible]

با حقیقت حق ادراکن

بَیْنَ اللِّوَی فَالْقُلُوجِ این ابیات بر ازادت یا ضِفْکَ بَیْنَ ضِفْکَ عَیْنٍ نَفْیِ نَقْیِ کَتَلَقِّیَ لَا الشَّارِبُ تَمْنَعُنِی وَلَا الْمَاءُ تَلْکَدُ بِی أَعْلَالِ فِی الْمَارِقِ أَسْعَی تَشَکُّلٍ فِی الطِّینِ و گروهی کلمات ابیات را لب نبت [illegible] و دیگر از دعویداران نبوت طلیحه بن خویلد بود و او [illegible] ساز [illegible] و آن چنان بود که [illegible] خالد او را [illegible] آب [illegible] که مردم [illegible] ان [illegible] شدند از [illegible] گفت اُرْکَبُوا أَعْلَالًا وَأَضْرِبُوا أَمْیَالًا تَجِدُوا أَبْلَالًا پس سواره [illegible] گنبد و آب [illegible] چنان گفته بر اسب او بر نشستند [illegible] رفتند و آب [illegible] یافتند از این [illegible] طلیحه را [illegible] کار خویش [illegible] و گفت [illegible] و سجود از نماز بینداخت این بود تا آنگاه که عیینه بن حصین فزاری [illegible] از بهر چاره طریق ارتداد گرفت و مردم فزاره را [illegible] هدایت کرده [illegible] طلیحه را اختیار کرده ابوبکر در زمان حکومت خود خالد ولید را بدفع او مامور کرد و خالد با لشکر [illegible] ساخته [illegible] از [illegible] سیاه آنان که [illegible] اسلام [illegible] بودند با خالد پیوسته شدند [illegible] اتفاق بر سر طلیحه [illegible] بردند عیینه بن حصین فزاری لشکر خویش در برابر خالد صف راست کرد و [illegible] پرداخت و [illegible] طلیحه از میان [illegible] گرفت [illegible] نهایت [illegible] انتظار [illegible] عیینه [illegible] رزم داد و چون لشکر مسلمانان [illegible] سلامت طریق سلامت بجست [illegible] طلیحه آمد و گفت آیا [illegible] گفت هنوز [illegible] عیینه [illegible] آمد [illegible] طلیحه [illegible] پرسید [illegible] گفت هنوز انتظار [illegible] [illegible] چون عیینه از میدان [illegible] آمد [illegible] طلیحه گفت این آیت [illegible] رَحًی کَرَحَاهُ وَحَدِیثًا لَا تَنْسَاهُ عیینه گفت [illegible] تراحدیثی [illegible] مکن پس بمیان مردم خویش آمد و گفت ای گروه فزاره [illegible] که این مرد کذاب است مردم فزاره [illegible] دل تنگ [illegible] چون این [illegible] بدادند و چون صباح [illegible] شتاب کردند [illegible] ایشان لشکر طلیحه [illegible] با جنگ [illegible] طلیحه [illegible] از میدان [illegible] شام [illegible]

[illegible] فرمود [illegible] کرد [illegible] شهادت [illegible] که از موالیان حقیقی امیرالمؤمنین علیه السلام و از موالیان ما [illegible] [illegible] شهادت [illegible] امر فرمود که [illegible] بجهت [illegible] اشاره ابو طالب [illegible] جناب شیخ [illegible] نوشته [illegible] که از موالیان اهل بیت علیهم السلام [illegible] گفتم [illegible] و چگونه شهادت [illegible] فرمود [illegible] حق او [illegible] گفتم چه حق فرمود آنکه [illegible] گفتم [illegible] شیخ محمد حسن گفتم [illegible] فرمود [illegible] در خواطر [illegible] خطور کرد که این سید جلیل [illegible] اسم [illegible] [illegible] فراموش کردم [illegible] گفتم که این سید از حق سادات [illegible] [illegible] از کار [illegible] بر سلام پس گفتم [illegible] سید [illegible] از حق [illegible] جناب شیخ محمد حسن [illegible] [illegible] حق [illegible] سادات را [illegible] پس [illegible] فرمود [illegible] پس گفتم [illegible] قبول شد فرمود [illegible] که این سید [illegible] [illegible] و این [illegible] بزرگ آمد پس گفتم [illegible] حقوق سادات [illegible] غفلت [illegible] [illegible] زیارت [illegible] پس [illegible] راست [illegible] چون [illegible] [illegible] سفید [illegible] در [illegible] [illegible] سر [illegible] کنند [illegible] از موالیان ما که زیارت کنند [illegible] [illegible] شیخ عبدالرزاق [illegible] [illegible] پس [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] از موالیان امیرالمؤمنین علیه السلام است [illegible] [illegible] برای [illegible] گفتم [illegible] شهداء [illegible] سید گفت [illegible] [illegible] گفتند [illegible] فاطمه زهرا [illegible] علیها السلام [illegible] [illegible] امان من النار [illegible] در آن مکتوب است امان من النار لزوار الحسین علیه السلام فی لیلة الجمعة [illegible] امان من النار یوم القیمة این حدیث صحیح است فرمود آری راست و تمام است [illegible] سید [illegible] صحیح است [illegible]

زیارت [illegible] و [illegible] از [illegible] چند نفر [illegible] از اهل [illegible] بغداد که [illegible] پیوسته بلهو و لعب مشغول [illegible] شخص [illegible] رسیدیم [illegible] راه [illegible] از جاده [illegible] [illegible] آن [illegible] که [illegible] است [illegible] از آن جاده که [illegible] است [illegible] از طرف [illegible] که از بغداد [illegible] و آن مال بعضی از ایتام سادات است [illegible] [illegible] که حکومت [illegible] در جاده که [illegible] [illegible] از راه [illegible] در آن قطعه از زمین [illegible] که در آن قطعه [illegible] پس گفتم [illegible] مال بعضی از ایتام سادات است [illegible] در آن [illegible] فرمود [illegible] مال جد ما امیرالمؤمنین [illegible] [illegible] حلال است برای موالیان ما تصرف در آن [illegible] [illegible] حاجی میرزا هادی [illegible] [illegible] که حاجی میرزا هادی [illegible] حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام [illegible] فرمود چه کار داری [illegible] پس رسیدیم [illegible] آب [illegible] برای [illegible] از جاده [illegible] راه [illegible] دو دیگر راه سادات [illegible] که [illegible] پس گفتم [illegible] از این راه [illegible] فرمود [illegible] چند قدم [illegible] در [illegible] داری [illegible] پس [illegible] پائین پا است [illegible] رواق [illegible] و داخل شد [illegible] زیارت [illegible] فرمود [illegible] گفتم [illegible] پس فرمود [illegible] السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا امیرالمؤمنین [illegible] سلام [illegible] ائمه علیهم السلام [illegible] حضرت عسکری علیه السلام پس فرمود السلام علیک یا ابا محمد الحسن العسکری [illegible] فرمود امام زمان خود را [illegible] گفتم چرا [illegible] فرمود سلام [illegible] امام زمان [illegible] السلام علیک یا حجة الله یا صاحب الزمان

در بوستان [illegible] از آن [illegible] در این [illegible] [illegible] گفت [illegible] مسیلمه [illegible] گفت [illegible] [illegible] چون [illegible] [illegible] این [illegible] خلافت ابوبکر خالد بن ولید [illegible] رزم داد [illegible] مسیلمه [illegible] ثابت بن قیس [illegible] زید بن الخطاب [illegible] کس از مردم مسیلمه کشته شد [illegible] [illegible] حمزه سید الشهداء [illegible] [illegible] لَهْفِی عَلَیْکَ أَبَا ثُمَامَه لَهْفِی عَلَی رُکْنِ الْیَمَامَه کَمْ آیَةٍ لَکَ فِیهِمُ کَالشَّمْسِ تَطْلُعُ مِنْ غَمَامَه [illegible] از [illegible] سجاح دختر حارث [illegible] [illegible] مسیلمه [illegible] [illegible] سجاح [illegible] مسیلمه [illegible]

یادگار ... سال ...

یادگار ... سنه ... نوشته شد

۱۲

آنگاه که با ... مع القصه چون مسیلمه کذاب ... نبوت برخاست

و گروهی ابله بر او گرد آمدند ... نامه ای به حضرت رسول ... بدین شرح

مِن مُسَیلِمَةَ رَسُولِ اللّهِ اَمّا بَعدُ فَاِنّی قَد اُشرِکتُ فِی الاَمرِ مَعَکَ وَاِنَّ لَنا

نِصفَ الاَرضِ وَلِقُرَیشٍ نِصفَها اَهلَ المَدَرِ وَالوَبَرِ وَلٰکِنَّ قُرَیشاً قَومٌ

یَعتَدُونَ خلاصه سخن آنست که مسیلمه مکتوب کرد که ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... مسیلمه ... [illegible]

... [illegible] ... مِن مُحَمَّدٍ

رَسُولِ اللّهِ اِلی مُسَیلِمَةَ الکَذّابِ سَلامٌ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الهُدی قَد بَلَغَنی کِتابُکَ

کِتابُ الکَذِبِ وَالاِفکِ وَالاِفتِراءِ عَلَی اللّهِ فَاِنَّ الاَرضَ لِلّهِ یُورِثُها مَن یَشاءُ مِن

عِبادِهِ وَالعاقِبَةُ لِلمُتَّقینَ مترجم چنان باشد که این نامه ... مسیلمه کذاب سلام ... هدایت را

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... کلمات ... [illegible]

برابر سوره والذاریات چنین گفت وَالزّارِعاتِ زَرعاً فَالحاصِداتِ حَصداً فَالطّا

حِناتِ طَحناً فَالخابِزاتِ خَبزاً فَالآکِلاتِ اَکلاً و در برابر سوره ... چنین گفت

اَلفیلُ مَا الفیلُ لَهُ ذَنَبٌ وَبیلٌ وَخُرطُومٌ طَویلٌ و در برابر سوره کوثر چنین

گفت اِنّا اَعطَیناکَ الجَماهِرَ فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَهاجِر اِنَّ شانِئَکَ هُوَ

الکافِرُ ... [illegible]

... [illegible]

یادگار ... [illegible]